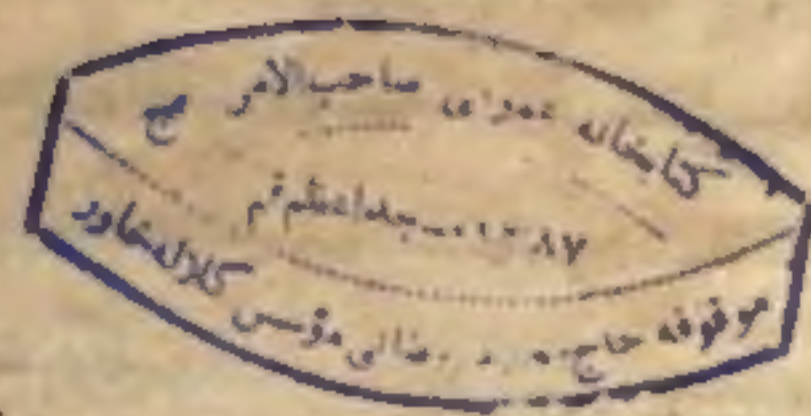




شماره
۱۲۱۶
مهر

در کتابخانه عثمانيه
در کتبخانه عثمانيه
در کتبخانه عثمانيه
در کتبخانه عثمانيه

ترجمه اصلاح ۱۴۰۵



در کتابخانه عثمانيه
در کتبخانه عثمانيه
در کتبخانه عثمانيه
در کتبخانه عثمانيه

ترجمه اصلاح ۱۴۰۵

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي ارشدنا الى اصلاح الاعمال وجعل لنا شريعة ومنعنا الجاهل والافساد الى اصلاح

القوم والحال وله النكر على هذه العظمة الكبرى والتوبة العظمى شكره في الامام

والفضل والصدق والسلام على افضل مبعوث دعى الى الحق والعرفه واقامه للحكام

والسلام على محمد وآله الطيبين مطاعه الرحمة ومطاعه الدجى وسبيل العباد الى الكبر المتنا

الذي هم بواطن الصلوة والصيام وسبيل الاموال

الحرام ودين ائمتهم المنصور بائنه قد رجع بقنا وبه جانب فضائل ما ب قدوة العلماء ونجته

الفضلاء وشهادة الفقهاء وفخر المحققين والملاقيين وقادة العلماء والمجاهدين ومجده الهوى

والقوانين ملائق وفحاتي مقدرة الانامى اوستارى افاستيد محمد اوفقه الله للافراد

طاعته ورضاه وجعل الله في الحارة والبداء افاذاه ونجا من اقصى بلغت فارسى كه كس

منفع شوند نبود اسر فرموده اند پسرى نكاسته خود تراب فعال المخلصين حسن ابن محمد على

فنديله بر همه اصلاح الاعمال خود كه كتاب فتاوى ايشان است چه با علم قابليت مثالا

لأمر العالى اقدام بلك نور اميد كه يقبل طبع شريف كشته بارضاي بارى عز اسمه موافق

بوده باشد **والله** چون دانق اصل تقليد وفرع آن از اعم مطالب است وكثير عوام در معرفه

انفا فاطميد وتقليد ايشان بتقليد با شد لهذا ايشان مقلد مبعوث بيان مسایل تقليد

مفردات آن قرار دادند كه اخذ احكام از دين بصيرت بود با شد پس كتاب مشتمل با شد بر

و مطالب

و مطالب چند **سما** بلكه بفرمودت عقل و عقل و جماع و فرمودت جميع مسلمين بلكه ثابت شد بر

هر امر معلوم است كه خداوند عالم بندگان خود را بجهت دلي تا بدخ خلق فرموده اند بلكه ايشان بجهت

بندگى و عبادت خود خلق فرموده همچنانكه وكلام مجيد خود مى فرمايد **وخلقناهم ليعبدوا**

فمن الا يعبدون وبالضرورة بندگى الهى مى شود اذ باطاعت الهيه فرموده بخشي كه سزا

ند با طاعت و طاعت فاسد خواشاى فاسد فضايلت وبالضرورة كيفيت بندگى خود را بجهت

خواستند و خواسته و حلال و حرام خود را در هر عصرى و هر قرن بجهت ايشان خود رسانيد كه

به بندگان او تعليم نمايند و بر مردم است اطاعت ايشان و دين دين و شريعت شريعت بفرموده

و رسانيد و ايشان بخلق رسانيدند و در منزل او صباى خود سپردند و صباى ايشان بخلق

و رسانيدند و در احاديث و اخبار خود بيان فرمودند و چون بجهت حكمت هاس بالله الهى

بجهت او را بخلق پنهان شد و در ممكن خفا و منزوى شد و دستها از دامن جلالتش كوتاه

كره بد بجهت الله فرجه پس منحصر شد و احمى كه با آن بي تكليف و احكام الهيه توان بر بختا

الهي و اخبار و احاديث اهل بيت عليه السلام كه حج الهيه بخلق و بجهت با انها بگردد

و نظر بآنكه بد بجهت است كه هر كس و قابليت فهم احكام از احاديث و قرآن كه مدارك

احكام اند ندارد و اگر قابليت بصيرت داشته باشد و زمان تحصيل استعداد فهم تكليف

تكاليف از ايشان ساقط نيت هر چاره نيت الا بجمع كس كه عارف با احكام است و او را

قابليت استعداد است با طاعت و فهم احكام از مآخذ انفاست و علماء اين كس را بجهت رسانيدند

بدیهه هر کس لازم است که جمیع احکام خود را از مجتهد اخذ نماید باین مقدمات مفکوره که
 مختصراش اینست که تکلیف ثابت است بالبدیهه و علم بآن ممکن نیست مگر رجوع بسوی
 حجت خلاصه خفا و پنهانی او و مگر رجوع بسوی ادله احکام محکم بجهت عدم قابلیت تکلیف
 بلا بطلان تفریق است بالضرورة پس مختصراست امر و رجوع بسوی مجتهد و این مختصراست زمان
 و این شریعت نیست بلکه بعد از تمام این مقدمات در هر زمانی و هر امتی جاری می باشد پس
 امر تازه نیست اجتهد و تقلید بلکه در هر وقتی و هر محلی و برای هر عاقلی باشد رجوع کردن
 بسوی عارف و اهل خبر و هم چنانچه می بینیم در رجوع مردم بسوی طبیب و صراف و مخول پس
 ثابت شد وجوب تقلید عاقل و بداند که این در مسایل فرقه و غیره انما زود و توجع و بیج و
 اجاره و میراث و حدود و نکاح و امثال آن است اما اصول دین و عقاید حقیر پس در آن
 مجتهد رعایا می باید است بر هر کس لازم است انما من بعد ان و دلیل هر کس بعد فهم از برای
 که آن امور مسایلی است متقلبه و ظهور و غیبت حجت الهی در آن مدخلی نمی باشد با اینکه
 مسایلی است قلیل باندازه زمانی ممکن است تحصیل آن بخلاف فرعی احکام که مسایلی است لا ینفک
 و عقل از درک آنها ممکن نیست پس اجتهد و ادله بجهت هر کس ممکن نیست بر هر کس از زمان و
 و غیر نفی و حر و عید واجب است تقلید و اخذ احکام از علماء مجتهدین و همین دلیل از
 برای مقلد کافی است در اصل تقلید اما دانستن دلیل احکام در هر واقع و حکم ضرورت
 دانستن معنی تقلید پس تقلید عبارت است از قبول قول غیر بدون دلیل بر آنچه گفته اند بلکه دلیل

بر اصل تقلید نیز دلالت شده باشد اما رجوع بسوی پیغمبر و امام و معادیت ایشان و رجوع حاکم
 شرع بسوی شاهد و نحو آن پس آن تقلید نیست زیرا که رجوع قبول نبی و امام رجوع بخود
 دلیل است و رجوع قبول شاهد بجهت اقتضای حجت دلیل است اگر چه بعضی از علماء
 علماء ظاهر می شود که اطلاق تقلید بر آنچه مذکور شد میشود و بعضی از علماء لازم می دانند
 اجتهد و در مسایل فرعی دینی بر هر کس مثل اصول دین و یکی معظم اصحاب بخوان تقلید در
 فرعی احکام قابل اند و این قول حق است هم چنانکه مذکور شد و بعد از آنکه عاقلی ثابت
 کرد وجوب رجوع بجهت و بداند از خطای قول مجتهدان برای او بمنزله علم می باشد و حجت او را
 در فرعی احکام و جمیع مسایل حق و مسایل فرعی تقلید مثل اینکه تقلید کدام مجتهد از حق نیست
 و علم غیر علم واجب است و بجهت رجوع باید اخذ از مجتهد نمود و امثال آن پس شرع می نماید
 میان مسایل فرعی تقلید پس میگویم فرقی نیست در جواز تقلید میان مسایل که دلیل قاطع
 برای آن باشد و در نقد مثل اجماع و نحو آن یا نباشد و ظاهر خلافی مد این نیست و هم چنین فرقی
 نیست میان کسی که اگر تا مل کند در مسئله قطع کند بحکم بجهت دلیل آن یا نه و تقلید در احکام
 تقلید و وضعیله جایز است و فرقی نیست میان وجبات و محرمات و مکروهات و مستحبات
 و مباحات و هم چنین فرقی نیست میان احکام وضعیه و کتبه و جزئیه و محتم و فساد و نحو آن
 و در تقلید در معانی الفاظ که عبارت از اقرار و وقف و وصیه و نحو آن واقع میشود و علماء اینها
 کرده اند اشکال است مثل اینکه آیا معنی حق اگر قرار بآن گذاشت یا معنی اقرب یا با و اگر چنین

در این غایت یا وصیت کند بجهت او حجت و اعتدال آنها و در اینست جواز تقلید در حکم متعلق بهائی که مجتهد
 بیان کرده اند و اصل معنی لفظ و اگر مقلد قاطع بخطای مجتهد شود و حکم جائز نیست او را تقلید و آن
 حکم اما اگر قاطع بفساده لیل او شود و احتمال دهد تحت حکم و از آنرا دلیل دیگری جواز تقلید افتد
 و از بعضی کلمات علامه مستفاد میشود که تقلید از قبیل اسباب شرعی است و در این مدعا حکم مجتهد است
 نه مقلد و از بعضی خلاف آن مستفاد میشود که اگر مقلد از مقلد است پس اگر مقلد مقلد بخطای مجتهد
 باشد باید دلیل آن تقلید از اجازت است و در جواب فتوی داون از برای مجتهد جامع
 الشرائع کلامی نیست بکار جامع از علامه فقیر میگوید آن کرده اند و در زمان غیبت که دست
 بدان جهت الهی میسر و مختار است بطریق این احکام مجتهد و آیه ناس بر جوع و بیون مجتهد
 را آنست که استقلالکلام و بدین فرضی وجوب آنرا لیس است کفایه است که قیام مجتهد و دیگر
 آن ساقطی شود و اگر مجتهد جامع الشرائع منصرف میفرماید و عمل مقلد موقوف بر توانایی او
 بوده باشد و آن عمل لازم و واجب نباشد پس بر آن مجتهد واجب میشود فتوا دادن بر وجوب
 عین پس اگر باین حال امتناع از فتوی دادن خود عاصی است و اگر این معصیت را از کبار و ائم
 بجهت انکار باین فاسق میشود و از اهل بیت افتاد و میرا که آن مشروط است بحالات و همچنین اگر افراد
 صفیه و این با عمل و بآن مع ذلک وجوب از ساقط نمی شود پس در این وجوب می شود تحصیل
 افتاء که آن علالت است بتوبه نمودن از آن معصیت و چون وجوب افتاء و وجوب کفایت است
 در صورت تعدد مجتهدین پس اگر عمل مقلد موقوف باشد بقضای یکی از ایشان لا معین واجب است

افتاء

افتاء بر هر یک از ایشان که ممکن از فتوی باشد پس اگر هیچ یک فتوی ندهد معصیت کاظم و
 ناسقند بر فرضی که بر بدن آن یا احراز ایشان و بعدم امکان از بعضی ساقط میشود و اگر ممکن
 نباشد الا یکی از ایشان او متعین میباشد و اگر مقلد را ممکن نباشد الا بجمع بیکدیگر و عمل
 واجب او موقوف بتقلید باشد پس بر آن شخصی واجب میباشد فتوی دادن بر وجوب عینی
 و اما رجوع مقلد مجتهد یا تعدد مجتهدین و علم مقلد بحدوث ایشان موجب وجوب افتاء
 بر مجتهد بر وجوب عینی نمیشود بلکه رجوع بر کفایت باقی است و هرگاه بدست افتاء مقلد مجتهد
 جامع الشرائع منحصر در یکی بوده باشد اگر در واقع زیاده از یکی باشد ایا واجب است
 بر آن مجتهد فتوی دادن یا نه مسئله خالی از اشکال نیست لکن احتمال وجوب در محال است
 است باینکه احوط است و بنابراین اگر مقلد افتاء کند بخصاص مجتهد جامع الشرائع واجب
 اعتقاد خود در یکی و مظنه بکذب آن نباشد افتاءش مسموع است اگر چه شک در
 صدقش باشد پس واجب میشود بر مجتهد افتاء و اگر مظنه باشد بصدق او باشد لکن احوط
 تصدیق اوست مطلق و وجوب افتاء در صورت وجوب عمل مقلد است باموقوف بودن عمل
 بر فتوی پس اگر عمل واجب نباشد مثل آنکه عمل صحیح و یا مکروهی باشد یا موقوف بر فتوا باشد
 مثل آنکه عمل با احتیاط در حق او ممکن باشد فتوی دادن واجب نیست لکن احوط است و اگر
 مقلد سوال کند از مسایلی که محتاج باشد مثل مسایلی که مختص بحاکم شرع است از قبیل کیفیت
 قطع رموی واجب نیست بر مجتهد جواب دادن و افتاء بلکه اگر مظنه فساد و ابطال حق بوده

باشد صریح است و اگر سوال بر حق اطلاع بر سایر مقصود باشد و بعد از تحقق این مقصود بر غیر
 بر لازم نیست و اگر غرض او معلوم نباشد که آیا غرض تقلید است و یا اطلاع اگر تقلید نمودن
 او در عمل واجب مطلق بود باشد واجب است افتاء و الا فلا کنی احوط و جواز است
 باشد در غرض مطلق و اگر مقلد اقتضای کند که غرض تقلید است اما این صریح است باطن
 بصرف او و اگر چه جمیع آثار احوط در یکی بوده باشد و مقلدین اولی باشند پس
 اگر مقلدین چنین یافتند که کسی قابل افتاء نیست و کسی را آن در عهد فطیل است بر آن
 مجتهد لازم است اعلام حال خود را اولی باشد و در صورتی که کسی را در عهد فطیل است
 غیر قابل فتوی نیست و در اطلاع نیست پس در وجه و اعلام خود در مجتهد اشکال است
 کنی وجوب احوط است و این در حال علم او و عدم قابلیت عزل است و اما باشد اقرب علم
 وجوب اعلام است و اگر جمیع قابل فتوی باشد و مجهول باشد حال ایشان گفتا
 میکند اعلام بعضی که کفایت نماید بطور خلق پس کافی نیست اعلام بعضی با عدم کفایت
 و با کفایت بر دیگران مستحب است اعلام و در حکم با وجوب تحصیل مقدمات فتوی که از آن
 جمله اجتهاد مجتهد و حکم با وجوب فتوی دادن اشکال است کنی احوط و جواز آن است
 بلکه خالی از قی نیست بشرط امکان تحصیل مقدمات بدون عسر و حرج و اگر امر را بر آورد
 میان اجتهاد نمودن در حکم خود محتاج است و میان حکمی که مقلد محتاج است پس واجب
 تقدیم آنچه خود بدان محتاج است و وجوب افتاء در صورتی که با امن از ضرر است پس

خوف عانی و املی که از فتوی متصور شده باشد یا خوف ضرر مؤمن باشد فتوی دادن واجب
 در هیچ حال فتوی دادن بمذهب مخالفین بمذهب ایشان جایز است و اما اگر چنانچه نصیح کردند
 با آن بعضی از علماء بلکه بیان مذهب ایشان بجهت ماینز جایز است و اما اگر دایره شود امر میانه
 سکوت و این خوان فتوی پس بی اشکال سکوت لازم است و اگر شخص بر تبه است که محل رسید
 و در مسئله اجتهاد که در بعضی که معتز است شوا بس حرام است بر تقلید غیر بدان مسئله اگر چه
 غیر از علم واقعی باشد اتم آن اینکه رای او موافق مادی غیر باشد یا نه و اگر چنانچه کامل مسئله
 اجتهاد نگردد باشد با حکم آن در جواز تقلید او بدان حکم خلاف است میان علماء خاصه و عامه
 کنی رایج و معتدل و نظر جواز تقلید است بدان حکم بجهت عمل خود بجهت فتوی بجهت غیر
 کنی احوط اجتهاد یا عمل با احتیاط است و بجا بر قول منع تقلید در صورت سابقه اگر در شکل
 مصیق شود و اجتهاد ممکن نشود بعضی از عاقلین بتقلید در فرض سابق نیز نصیح میجو از آن
 در اینجا ل کردند و بعضی دیگر از ایشان گفته اند اگر مشکل شود بجهت طریق معوق حکم جایز
 است رجوع با علم و این قول را تحصیل نیست زیرا که اگر مراد باشد اشکال در حکم اشکال و تردید بعد از
 اجتهاد است هم چنانچه بجهت مجتهدین اشکال در ترجیح میشود بجهت تعارض ادله پس وجه
 و تقلید اعلم نیست بلکه رجوع بقواعد کلیه که در حال مشک و اشکال رجوع با آنها میشود
 لازم است هم چنانچه بنا بر عمل اصحاب نیز بر این است و اگر در عدم امکان اجتهاد است که همان
 فرض سابق است و تفرقی نیست در جواز تقلید میان عوام و اهل علم اگر چه قریب الاجتهاد است

و شرط نیست و در حقیقت تقلید علم بجهة اجتهاد مجتهد و نه معرفه دلیل و اگر چه بعضی از عامه شرط
میامند و بدانکه شرط است در مفسر که در فتوی و جوع با و پیش و چند چیز اول بلوغ و قو
عقل و اگر چه چون جنونش ادوای باشد پس در حال افاقه تقلیدش جایز است بتم ایجابی
افشا غرض از اینست که جایز نیست تقلید از ای سائر طوائف اگر چه از اهل اسلام یا شیعه یا
مذنبان یا فطری و یا مدعیانست در قیاس و خبری که واسطه باشد العیاذ بالله یا ثابت نشد
باشد عدالت او و یا اجازت نیست مگر جایز است محققا فاسق را عمل کردن برای خود و پس
اجتهاد فاسق بر خود و بر دیگران و بگویند بجهت اجتهاد بجهت تقلید غیر او اگر چه در حد
عصر باشد معتقد بودن در زندقه اعتقاد نیست بجهت و محقق طاعت مولد و مرد بوده است
هم چنانکه در فقهانی شرط است اقامه زندقه بکتابت شرط نیست و همچنین بصر و علم کوری
و قدرت بر حکم و سلامتی از کسی و جویست لکن احوط اشتراط است و اما اشتراط حفظ
باین معنی که قوت حافظه اش زیاده از غالب فاسد باشد و اقرب عدم اشتراط است بلکه
بعضی عدم کثرت خبر از مثل غالب فاسق را اشتراط میگویند بجهت امکان تقلید و کمال
قوت است لکن احتیاط را اندک نکند و اما اشتراط حفظ و عدم نیان در حکمی که فتوی میدهد
پس شبهه در اشتراط آن نیست و اما طریقه معرفه مجتهد پس اگر علم با جتهاد حاصل شود
اشکالی در اعتبار علم نیست لکن از آنکه حصول با اختیار باشد یا از قرآن یا غیر آن و معظم صحاب
هم چون اعتماد بر ظن قابل اندان معتقد است و در ثبوت آن بشهادت عدلین خلاف است و قول

در ثبوت

در ثبوت در مقام علم است و در اشتراط شهادتین زیاده بر عدالت با جتهاد اشکال است و
و مقام لازم است و اگر شهادت عدلین ضروری و نه منقسم بشهادت مردان معتز نیست
و در ثبوت بشهادت عدل و احد اشکال است اقرب بشبوت با حصول ظن در یقین آن کفای
بصوره مفسر و رجوع عوام با و یا تصحیح او بر عدل و مع ذلک باین قابلیت نیست و در اندک
بوی خود و در ثبوت اجتهاد و قابلیت فتوی بجهت اشکال و مگر از ظن ایجابی امور حاصل شود
و حاصل علم از آنکه شخص غیر علم الاجتهاد اگر چه معتقد بجهت اجتهاد او بوده باشد یا شکی در کار
و ش باشد با عدم شهادت عدلین یا بجهت عدم ثبوت اجتهاد او عدم جواز تقلیدش نیست
و اگر شهادت عدلین یا بجهت اجتهاد او شهادت باقی باشد اجتهادش ثابت و تقلیدش جایز است
خواه ظن از شیاع و غرض از اینست که حاصل خبر و یا از امور مذکور یا غیر آن و معظم لایق
از عامه و خاصه باین تفصیل قابل اندان و باینکه کفا بظن شرط نیست کما فی حق علم مودع
اگر چه آن احوط است و اگر ظن از امری حاصل شد با جتهاد بجهت مدعیان و عارض لازم نیست
اگر چه احوط بعضی است و احوط از اینست که بجهت کفا بظن است و در هیچ حال هیچ ظن خصوا
با حکمان اقتضای عدم اجتهاد و بلکه در ثبوت عدم جواز کفا بظن و یا خیال و حتی تا ندک
اکفا بجهت علم حقی شهادت و در ثبوت اجتهاد از طریق عامی جایز نیست الا بعد از تقلید کردن و
مجتهد معلوم الاجتهاد و در این مسائل با علم از آثار خبری در حصول زیرا که اینها مسائل است نظریه
مدل تقلید لازم است و تقلید مجتهد و بظن الاجتهاد و در این مسائل بجهت ثبوت جواز در اصل تقلید

امر است و اگر علم یا ظن با جهاد در مجتهد حاصل و ظن باعلیه احدی باشد نیز هم تقلید علم تقدم
 مطلق الا علیته لازم است و اگر جهاد مجتهدی معلوم و جهاد دیگری مظنون بوده باشد و
 مطلق الاجتهاد مطلق باعلیتش باشد ترجیح احدی بر دیگری اشکال است کنی ترجیح معلوم
 الاجتهاد شاید اولی باشد و تقلید مجتهدی اشکال نیست و وجوب تقلید میت خلافت و معظّم
 علامه بر عدم جهاد از آن و آن امری است کنی اگر تقلید میت و لازم است بقا بر تقلید و بعد از وفات
 نیز در آن حکم که تقلید نموده و اگر قضا و حکم نکند و جهت نقد او بعلوم امکان و وصل بآن
 و وجوب تقلید میت در این حال خلاف است کنی قولی بعد از وفات و کمال قوت و کنی شبهه
 در عدم سقوط تکلیف نیست بر اگر ممکن باشد تحصیل جهاد و آن حال بدو در عصر و ترجیح
 است تحصیل آن و اگر عاجز شد از تحصیل اجتهاد نیز واجب است عمل با احتیاط با علم عصر
 حرج و اگر از آن نیز عاجز شد بجهت عدم امکان یا لزوم حرج پس عمل میکند با آنچه مشهور بین
 علماء است و اگر آن نیز ممکن نشود بجهت عدم اطلاع بر شهرت یا فقدان یا لزوم حرج پس احوط بآن است
 تقلید علم اموات و از اهل ایشان است و اگر از آن عاجز شد تقلید میت جایز بلکه واجب است تا بدین
 وجه عمل نمایند و اگر معتد باشند بجهت و مختلف در علم و فضل باشند تقلید علم با فضل واجب است
 و مخالفی از اصحاب بدین نیست و در بعضی اعلیت رجوع بر می شود و پس هر که را در عرف اعلم گویند
 مقدم است زیرا که معلوم نمیشود از کلام عالمی که مراد ایشان از اعلیت اینست که قبح استنباط
 احکامش زیاده تر باشد یا احکام مستخرج از او زیاده تر باشد یا اکثر حفظ باشد و اگر بعضی از مجتهدین اعلم باشد

و بعضی

و بعضی از علم و بعضی از جهاد و ترجیح احدی خلافت و اکثر احتیاط تا بلند بلزم تقدم علم و مسئله عمل اشکال است
 و احوط تقدم علم است و اگر متساوی باشد و علم کنی متفاوت و در بعضی و فقوی باشند پس در تقدم
 اولی اشکال است و در بعضی احتیاطها امکان اولی است در صورت قسای ایشان و در بعضی و علم
 اشکالی در اختیار نیست و در بعضی وجوب تقلید علم ایا واجب است تحصیل علم باعلیت من باب القصد متوافر
 بلکه لزوم تقدم و صورت حصول علم است احوط رجوع است و ظن باعلیت موجب تقدم است
 مگر در صورت علم با رجوع دیگر که ترجیح احدی اشکال است و اگر در مجتهد متساوی باشد
 در نقد و مختلف باشند در عقوبات فقه و علوم دیگر یا مختلف باشند و عقوبات فقه و علوم
 احتیاج بتقلید ایشان میباشد و در اختیار و رجوع ترجیح و اختیار افضل از این اشکال است و اگر استناد
 خالی از قوت نیست و در علم احتیاط اولی است حکم نافع و رجوع بجهت قطع متکثرات مثل حکم
 تقلید است پس رجوع با علم واجب است و اما فقیران از امور که منوط بپیشرفت میباشد اول
 ولایت بر بنای و مجامع و اخذ بیهم امام و توان مکش و در رجوع رجوع با علم و عدم آن از کلام
 معلوم نمیشود و از بعضی از کلمات ایشان بر می آید هم موجب رجوع با علم و در رجوع تقدم علم
 در صورت ظن بقوی او و ظن معتبر مثل اخبار عدل و احدی و توان با علم بقوی مفضل بجماع از او
 یا از اقران اشکال است و کنی رجوع رجوع با علم اقرب است و اگر مقلد تقلید کرد مفضل را بجهت عدم
 امکان بتقلید اعلم پس ممکن شد رجوع با علم پس واجب است رجوع با علم و آنچه تقلید کرده و اما آنچه را
 تقلید مفضل کرده نیست بیانات و معاملات کن شده او اشکالی نیست و کنی نیست با بعد از اشکال

کن و عجب بقا است و رعایت احتیاطی بنی القریین اولی است و باقیه و قیاسی و غیره
 و اتفاق ایشان در حکم امور تعیینی که است که تقلید میکند و از بعضی ظاهر میشود که لازم نیست
 و اما طریقی اندر فتوی از مجتهدین پس بدین که واجب نیست شیون از مجتهد و نه علم بذهب او بلکه کافی
 است اخبار عدلین بلکه عدول با عدل غیر و شرط نیست وجوب واسطه بلکه کافی است وسایط معتد به عدل
 که هر یک از دیگران کفایت نماید و همچنین اعتقاد بر آنکه از مجتهد و بلکه در جرایم سایر
 فوید و کافی است بطن غیر تنصیب و لکن باید معلوم شود که کمالا و ماکتوب از مجتهد است و اعتقاد
 بجهل عدل و کتاب و کتب جایز است اگر چه ممکن شود شیون از این مجتهد و مثل اخبار عدل است و ظنی
 که لازم می آید و یا آن در مذهب اگر معتقد باشد بجهل خود و متداری در فضل و جایی
 است تقلید کردن بعضی از مسایل و تقلید دیگر برادر بعضی دیگر بشرط آنکه این مسایل
 بر آن مسایل باشد مثل مسایل صلیحه و غیره و مقتضای آنکه از مثل نبی است و اما قلیل غایب
 و وجوب آن آن در صلیحه و عدم عزای آن و کفایت او و بعضی شاید بجهل است و یا مسایل
 تقلید مجتهد کند و غیر از تقلید دیگری و جایز نیست عدول از تقلید مجتهد بسوی مجتهد دیگر بجهل با عدل
 اگر چه مجتهد ثانی اعلم باشد و جایز نیست با عدل از تقلید مجتهد بسوی مساوی جایز
 نیست مگر در صورتی که هر دو در هر دو برابر و یا از هر دو حجری است و اما عدل
 بسوی اعلم و بعد از عدم مسخالی از اشکالی نیست و بنا بر این که لزوم تقلید اعلم است جواز جمیع
 در غایب قریح است و در حصول تقلید تقلید اجمالی مثل آنکه بگوید من فلان مجتهد را تقلید میکنم و در جمیع

یاد و مسایل صلیحه یا در عبارات اشکال و خلاف است و قول بحصول تقلید در کمال قریح است پس جایز
 نیست عدول از تقلید در جایی که حکم بعد از جواز عدول شد و با علم بجهل و یا بجهل واجب است
 وجوب از قول اول او و جایز است تقلید او در حکم ثانی و تقلید غیر نیز در آن حکم جایز است و اما
 باشد و ظن و دو تغییر را جایز است بقا و محض از تغییر را لازم نیست و اگر مجتهد فتوی داد و مقلد
 عمل بان کرد پس این سخن مخوف شد و راستی و بر اعمال سابقه خلاف است و لکن توان بجهل است و
 در غایب قریح است پس نمازهای بدون سوره بتقلید مساجد صحیح اگر چه حال قایل به جوب آن شده
 باشد و همچنین است حال در معاملات و غیر مجتهد و جایز نیست بیان تمام غرضی بجهل و مقلد عمل
 بان نماید بدون نصبت دادن بجهل خود از آن حای باشد یا آنکه از اهل علم بلکه مجتهد را نیز جایز نیست
 نقل فتوی غیر بدون نصبت و حکایت و بلکه فتوی و حکم بفتوی غیر جایز نیست اگر چه سایل بدانند که
 او فتوی خود را از فتوی مجتهد دیگر برداشته و این معصیت از معاصی کبایح است و اما کتابی که
 فتواست و اگر مقلد معتقد است با حلیه آن شخص بجهت فتوی و اولی مجموع جمیع شرایط فتوی
 جایز است او را عمل بقول او نظر ظاهر حال و اگر معتقد از بعضی نیست و نداند که فتوی بفتوی غیر
 داده جایز نیست او را عمل کردن بآن و اگر بداند و نداند قابلیت غیر را بجهت تقلید جایز نیست
 و اگر بداند که آن مجتهد غیر فلان معلوم است و جایز است تقلیدش جایز تقلیدش و اگر شناسد آن
 غیر را بشخصه اگر چه بداند که آن ندانست یا عمر است و تقلید هر دو جایز است و جواز تقلیدش
 اشکالست و جواز در کمال قریح است و لکن با اخبار از بعضی غیر قابل ثبات نمیشود که این فتوی فلان
 مجتهد است بجهت فتواش و اگر نقل کند غیر مجتهد از فتوی او یا بصورت فتوی در حکایت و لکن قصد او در

اگر سال الزمه بجزء از مقدار پیرین آید چنانچه در صاحبان بر این اتفاق می افتد اگر مختل نشود
 بجاست تا غلبه نیت ریخت است اگر خارج شود از دبر اگر چه از دبر خارج نشود خوب است
 اگر به بی اختیار آید زوال عقل است استخاضه است چه قبله باشد چه متوسطه چه کثیر
 اگر کثیر و خارج از خللی است و منجبت است از برای هر نانی و ضوی را اگر چه در آن احوالست و همچنین خون
 حقی و نفاس نیز از آن است و موجب ضو است و بجز نیت غسایض و نفاس و استخاضه بودن
 وضو بنابر این اگر چه بعضی چیز می رسد و بنا بر این در وجوب تقدم وضو و تحبیر میان آن و آخر است
 کف موجب تقدم خالی است از نیت کف اگر چه از نیت کف است و کف اگر عمل کرده که کف است
 و همچنین کتابت نمیکند بابر افسال میخیزد بجز نماز و غیره و در بعضی احوال است پس اگر نیت وضو
 عمل آید غسل صحیح است و همچنین نماز و غیره و ظاهر وجوب تقدم وضو است بر غسل
 در اینجا نیز و اما غسل جنابت بر عین واجب و وضو نیت بلکه قایل بجزیت شد اند بعضی و لحد ترک
 است اگر چه نیت صحیح باشد و اما مذکور موجب وضو نیت اگر چه وضو نیت باشد و قول قوی
 ضعیف است اما استیجابش باکی اما بوسیدن زنی باعث وضو نمیشود و بعضی در صورت وضو
 مستحب میدانند و اما تفهیم و حقه و متش فرجه من موجب وضو نمیشود و مطلقا و بعضی حکم بجناب
 و اخیر کرده اند و هم چنین موجب نمیشود وضو برون آمدن کرم یا سگ و نیزه یا حصه یا خون یا
 وری یا وند یا نخر و هم چنین خوردن چیزی که آتش با و رسید باشد یا خوردن گوشت شتر
 و شرب لبنها و متش کلب و کافر و قرا شدن و کثرت و چیدن خون ناخن گرفتن و اندیم زدن
 و کثرت پشه یا کید یا سبب یا مکر هم چنین نمیشکند وضو لمس موی زن و چیدن موی زن

و فی وجوب وضو اگر چه از نیت کف اگر چه از نیت کف است و کف اگر عمل کرده که کف است و همچنین کتابت نمیکند بابر افسال میخیزد بجز نماز و غیره و در بعضی احوال است پس اگر نیت وضو عمل آید غسل صحیح است و همچنین نماز و غیره و ظاهر وجوب تقدم وضو است بر غسل در اینجا نیز و اما غسل جنابت بر عین واجب و وضو نیت بلکه قایل بجزیت شد اند بعضی و لحد ترک است اگر چه نیت صحیح باشد و اما مذکور موجب وضو نیت اگر چه وضو نیت باشد و قول قوی ضعیف است اما استیجابش باکی اما بوسیدن زنی باعث وضو نمیشود و بعضی در صورت وضو مستحب میدانند و اما تفهیم و حقه و متش فرجه من موجب وضو نمیشود و مطلقا و بعضی حکم بجناب و اخیر کرده اند و هم چنین موجب نمیشود وضو برون آمدن کرم یا سگ و نیزه یا حصه یا خون یا وری یا وند یا نخر و هم چنین خوردن چیزی که آتش با و رسید باشد یا خوردن گوشت شتر و شرب لبنها و متش کلب و کافر و قرا شدن و کثرت و چیدن خون ناخن گرفتن و اندیم زدن و کثرت پشه یا کید یا سبب یا مکر هم چنین نمیشکند وضو لمس موی زن و چیدن موی زن

و فی وجوب وضو و پیرین انداختن آب دهن یا نخامه و دروغ گفتن و نقش و دوز و نیت بزنا و زانی
 و نام کردن و بعضی مستحب دانسته اند بجهت خواندن شعر یا بلبل یا باره یا چهار شعر یا پنج شعر و دروغ
 و نام و نیت **نکته** زداد آب تخی واجب است و حال تخی نشستن بخوبی کسی که حرمت نظر او
 بر عورت صورت او را نمی بیند و اگر ناظر محرمی نباشد واجب نیت بر عورت و نشستن خلوت
 و پوشیدن از زن و کثرت که جلی است جامع بار و مطلق معتد و حیوان و طفل لازم نیت چنانچه
 بعضی از علما تصریح بآن کرده اند و اگر کرده اند که واجب نیت بر زن پوشیدن فرج خود را اگر کثرت
 خود و اگر احتمال دهد و بجز آن غرض را و کف علم داشته باشد و در نیت عدم وجوب نیت
 و اگر بداند که کسی نظر میکند و کف نیت که در نظر میکند در وجه بر سر عدم وجوب آن است
 و در بعضی عورت که واجب است ستر آن خلافت باغری آن است که آن عبارتست از تقبیر
 و بیضی و بجز غایط و لحوط پوشیدن ناف تا زانو است و لحوط از آن پوشیدن ناف تا بیض
 ساق است و حریم است استقبال و استدبار قبله و حال تخی میدان و فرج و لحوط ترک استقبال
 و استدبار بدن تنها و فرج تنها است و لحوط الحاق حال استیجاب است بجلال تخی و مکره است
 رو بپا کردن و حال بول و بعضی پشت کردن نیز در آن حلال مکره میدانند و از بعضی جهت
 استقبال و استدبار باید و در حال غایط نیز مستفاد میشود و مکره است رو بفرج افتاب و ماه
 کردن بجز بول و حال بول و بعضی قایل بجزیت شد اند و آن ضعیف است مثل بول بجزیت
 استدبار و استقبال هلال و بول و غایط هم چنین مکره است استقبال افتاب و ماه و در حال غایط
 و بعضی قیصر کرده اند بر طرف شدن کراهت اگر چه جایلی باشد مثل ابی یا بدی یا راست مکره

است بول و در بعضی بول و در حال ابتداء بلکه قریب به و حال ابتداء مکرره است و مکرره
 بعد از بلندی مثل باو و پائین و در زمان و در آب ابتداء و جاری و بعضی بفرز و بکن است
 میان آنکه مصلای از برای از اینجاست شد باشد چنانچه در شام است یا خیر نباشد
 و بعضی قنوط و آب ابتداء نیز مکرره دانسته اند و مکرره است غلی در شام و در کجا و در
 مثل کثرت و در کجاها و در سایر کجاها که در قریب منزلی نمایند و در قریب و در کجاها میوه
 دهند و در قریب و مکرره است ببله و فتنی و در کجاها خوردن و شامیدن و در آن و بعضی قنوط
 بحال غلی دارد و در قریب مکرره است مصلای که در کجاها چنانچه جماعت ذکر کرده اند و مکرره
 است بول و در حال قنوط بلکه در وقت خطاهای چنانچه بعضی گفته اند و در حال بول نیز چنانکه
 از بعضی مستفاد میشود و اگر بول بجهت ضرورتی باشد که از جهت نیت و ذکر خدا نیز جایز است
 و مکرره نیت و لحاظ اینست که اگر بول بجهت ضرورتی باشد که از جهت نیت و ذکر خدا نیز جایز است
 و مکرره نیت و لحاظ اینست که اگر بول بجهت ضرورتی باشد که از جهت نیت و ذکر خدا نیز جایز است
 اخبار و عدم جواز قرائت زیاده از این که در هر یک از اینها صحیح و دل بر جواز است و حکایت
 اذان نیز جایز است بکرهت **مستحب** بول بلکه مستحب است اختیار و جنتی مکان مناسب بجهت غلی
 با آنکه از نظر هابیه پوشیده و مرتفع و پر خلاق باشد تا مرتفع نشود و مستحب است که سر خود
 و بای چپ و مقدم دارد و در قریب و بای راست را در بر کشتن و در غیر بنا آخر بای که میکند
 بای چپ است بجهت فتنی و اول بای که بای بر میدارد راست است و مستحب است گفتن
 الله در وقت کشف عورت و خواندن این دعا که یرحم الله و یا الله الله انی اعوذ بک من الخبیث الخبیث الخبیث
 الرجس الخبیث و در وقت فتنی بگوید اللهم اذهب عني القذى ولا کنی ولا جلفی من المظنون و در وقت

غلی

غلی بگوید اللهم كما الحوشه فی عافیه فاعزج عیشی فی عافیه و در وقت نظر کردن بدفع خود بگوید
 اللهم اذهب عني الخبیث الخبیث الخبیث و در وقت که نظر بدو میکند بگوید اللهم اذهب عني الخبیث الخبیث الخبیث
 و این دعا در وقت استیجاب بگوید اللهم حصن قریب و اعف عني و اعف عني و اعف عني
 و در وقت که بگوید یا اکرام و در وقت فتنی اذان بگوید اللهم اذهب عني الخبیث الخبیث الخبیث
 منه و اذهب عني الخبیث الخبیث الخبیث و در وقت خیر بگوید اللهم اذهب عني الخبیث الخبیث الخبیث
 الخبیث و ما عني الخبیث الخبیث الخبیث و بعضی قایل بوجوب شدن اذان و قنوط اولی خالی
 از قنوط نیت کن احتیاط از آنکه بگوید و در وقت آن طلاق است و اگر بگوید بر اینست که باید
 مسح نماید بوقت از اصل قنوط تا به ذکر و از آنجا تا سر خفته در یک پس سه نیت بیشتر
 و بعضی چنان میدانند که باید اقل در وقت ببالد که آنچه از بول و نخرج باقی ماند و درین
 باید خواه که از سه دفعه حاصل شود و خواه زیاده تر و این قول خالی از قنوط نیت اگر چه
 اصول قول اکثر است باز وادی شیخ تسبیح مرتبه و اقلی جواز مسح و فشرودن بهراکت که در
 و بعد از استبراء معین اگر بولی از بخرج بیرون آید مثبته ببول حکم نفیاد و وضو نجاست آن
 بطل نمیشود و اگر استبراء کامل نکرده بول از بخرج خروج بولی مثبته حکم نفیاد و وضو نجاست آن
 میشود و با مشک و اصل استبراء اشکالت و الحاق بصورت یقین با استبراء خالی از قنوط نیت
 و در وقت استبراء اشکالت و در قریب قایل شدن بصورت و در حکم نفیاد و وضو نجاست آن
 استبراء که بعد از آنکه کرده باشد اشکالت و شاید عدم نفیاد و وضو نجاست آن
 شستن بخرج بول و بعد از بول هرگاه مشروط بطلان و در اول بول و در غیر آن بخرج نیت اگر چه

در حال ضرورت باشد و استعمال آب بدو مقدار آنچه در شعله است کفایت می کند و در وقت
 شستن احوط است و احوط از آن سه فوت است و اما خارج غایبه نبی که کسی کرد یا باشد
 از خارج بیرون خواستن و اطراف معارفه و خلقی خلاف عادت واجب است شستن با آب و درین
 فرق میان تخریج و غیر آن نیست بی شستن با آب لازم است نسبت به هر و اگر وقت از تخریج کمره
 باشد تخریج است میانه شستن با آب یا غیر آن با شستن و تخریج و اگر وقت از تخریج کمره باشد و کسی
 از آن سه عذرت گذشته باشد بعضی همین آب را در زمین می اندازند و بعضی تخریر میانه شستن با آب
 قابل شده اند و اول احوط است و در استحباب با آب لازم است از الله عین نجاست و اگر آن بصره
 از آن ضروری و درین نجاست که اگر بگوید **بسم الله** و از بدین زایل کند باقی خواهد ماند
 و اگر بگوید **نیت از الله عین نجاست** و اگر بگوید **بسم الله** و اگر بگوید **نیت از الله عین نجاست**
 که در محل باقی مانده نبی احتیاط از آن است و اگر شستن کند در محل مقتضای قاعده حکم بر
 طهارت است و باید علم به هر حال بیائک شستن و در طرفین عین نجاست افضل و کذا
 جایز نیست مگر در ضروری مثل آنکه در سفر باشد و الطینان بفرمانند و اما اگر استحباب
 بسبب صلاحت نماید از آن ضروری نیست چه اگر بدون تفسیر و چه بدان معنی که سابق
 که عبارت از اجزاء صغیر نجاست که بعد از آنکه زایل می شود و اما جاری که استحباب آن میتوان
 نمود غیر آب بلکه چیزی نیست استحباب چیزی که غرض و تخریج باشد و چیزی چیزی که از الله عین نجاست
 مثل اجسام صغیره که نجاست را بر می دارد و از قبیل شیوه صغیر و مثل سنگهای بزرگ که تمام
 بان نیستون کرد و نجاست را از آن نمیتوان برداشت و مثل خاک و غلغلان از صغیرانی که سبب علم

نماز

ملازم به آب و نجاست است استحباب بکین و استخوان و چرم و غیره و نجاست
 چنانچه از الله عین نجاست است استحباب چیزی که احتیاط در شستن و در مثل تخریر و نجاست
 سید الشهدا یا ترتب طاهر حضرت سید به سایر اشیاء و مثل ترتب قرآن مجید و کتب مبارک و نقد
 و تفسیر و سنن و منزه و هر چه در دین و مذهب احتوا مشتمل است شستن و در تخریر استحباب بکین و نجاست
 نظیر خالی از ترغ نیست و حد که یکبار از آن شستن و اگر غرض نباشد میتوان استعمال نمود کن
 احوط ترك است و در اعتبار نجاست و نجاست که استخوان میکنند هم خلاف است و در عدم
 اعتبار آن خالی از ترغ نیست کن احوط استحباب است در محل نجاست نیست که جایز است نظیر تخریر
 غایبه به جسم طاهر خشک غیر مستعمل است و استحباب آن و سبک نباشد و اگر بگوید
 عالیدن عین زایل شود باید زیاده ببالد که عین زایل شود و اگر زوال عین پسند شود و اگر بگوید
 و اگر بگوید شستن بعضی گفته اند لازم نیست بحال سه مرتبه و خالی از ترغ و نجاست نیست کن احوط
 احوط است و در آنجا بیک سبب که کوشش است و احوط عدم انکشاف است اگر بگوید
 آن احوط است و هم چیزی حال در خمره و آب کفایت میکند که هر چه کوشش از آن استعمال کنند
 نمیتوان نمود بنا بر احوط و مستحب است که در تخریر استحباب تخریر غایط نباید بعد از تخریر و اگر بگوید
 و در تخریر غایط جامع میانه استحباب بسبب و آب غایط و اگر جمع نماید در اختیار آب است و اگر غیر
 آب اختیار کرد مستحب است که عدد سنن و طهارت نماید و مکرر است استحباب بدست راست
 و عالیدن ذکر و بان در حال بول و مکرر است استحباب بدست و حال آنکه در آن باشد خالی
 که اسم خدا یا یکی از انبیاء و اولیاء خدا یا حضرت فاطمه زهرا بر آن نقش باشد و جایز است ذکر کردن

جود مع بات نظر است و در لکس نام نام و شش اعضا واجب نیست الا بکثره و دفعه ثانیه واجب است و در جود
 از برهه مراد در شش است و غسل اولی ابتدا کردن ظاهر و در عکس و نقایح و جاسق و در غسل ثانیه
 متعلق است اندک **در نماز** مع سامت و قی کافیت و احوط مع بقدره انگشت است و جماعت حکم با استیجاب
 انقله کرده اند و مع و باید بمقدم سر و در و مراد از مقدم مقابل است نه همان بقدر مقابل پیشانی
 پس مع مقابل جبهه نیز کافی میباشد و در مقابل احوط مع مقابل پیشانی است و احوط ابتدا ببلول است
 و لکن قول مقدم و جوب خالی از قی نیست **معم** مع بلوا است از سر انگشتان تا کعب که در خوان بلوا
 در وقت پا است و ابتدا بر انگشتان واجب نیست پس معکوس جایز است لکن احوط ترک آن است و در
 عرض متنی کافیت و استیجاب در طول واجب است و در جوب مع نفس کفین خلافت و قول جوب
 خالی از قی نیست و واجب است که سر را بدست ببرد و احوط آنست که بکف مع نماید و اگر کف
 ممکن نشود بعضی چرخ کرده اند مع بصر خیر از اجزاء دست و احوط آن است که بیاض دست مع نماید
 و یا مضایق لا اضر بیک است میتوان مع کرد یا باید مع سر را یا پا بدست بدست راست و با وجب را
 بدست چپ ببرد و احوط اضیاست لکن اشغال اول خالی از قی نیست و واجب نیست که مع بیک دست کشید
 بجل اند بلکه اگر قدری مع کند و دست ببرد و در و پس مابقی را مع کند مجزی است و خطی که از انگشت
 تا کعب میباشد مع نماید و استیجابش لازم است لازم نیست منتقم باشد پس اگر پنج انوحاج استیجاب
 خط بجل اند مجزی است و واجب است که ببل و منور بوده باشد و باب تاز مع جایز نیست و اگر از آب
 و منو چوبی بر دستها نماند باید از مظانف گرفته شود و مراد از مظان آن دو نفر و بعضی از علماء و منوی
 و شش و ششکان را دانسته اند و منوی برود و نیز داخل کرده اند و بعضی این مواضع و غیر آن از سایر مواضع

وضو

وضو چوبی اندک کرده اند و اکثر علماء افرق نموده اند و میانه مویهای از پیش که از رغن پنبلی
 با نیامد و در جواز لغف و بعضی غفر شانی میدانند و آن احوط است لکن موهجوا از حد از هر قسم
 است و این مواضع که چوبیز لغف بل میشود بجهت مع شرب و در آنها نیست و اگر دست ملایم باشد
 اخذ از مظان جایز نیست اگر چه بعضی قایل بجزا شده اند و اگر بل نماند باشد احوط وضو از سر
 میگرد اگر ممکن شود مع بل و در وضو و اگر مع بل ملایم ممکن نشود بجهت زیادتی حرارت یا سردی
 بعضی عدم دل تیرم را لازم میدانند و بعضی وضو مع باب جدید را لازم دانسته اند و بعضی مع
 اگر چه قول ثانی خالی از قی نیست و ظاهر از اخبار و فتاوی علماء اخبار این است که باید از پیش
 که آن مع صیغای رجحانی باشد که تشریف و در محل مع نماید و در توقف مع بجهت کف و در محل خلافت
 و حق این است که آن رجحانی که در محل مع است و اگر رجحانی زیاد است که مانع است از صدق
 مع باب وضو را پس باید باید محل را خشک نمود و اگر مانع نیست بجهت لازم نیست و اگر شک در
 صدق عدم آن داشته باشد پس لازم است بجهت بجهت و احوط خشک نمودن است عظم و اگر آب
 و منور برستی که میخواهد بآن مع نماید زیاده نبوده باشد بخوبی که جریان و در محل مع بجل آید و در
 قلیل آن عدم وجوب آن اشکال است لکن ظاهر عدم وجوب است و باید مع نماید و در مع بجل
 جایز نیست مگر بر روی پیش سر نگذاشته که مع بر آن جایز است و در مع بر روی پاها حلال است
 و احوط عدم جواز مع بر آنها است پس روی انگشتان را باید احتیاط کرد که بقدر یک خط لا اقل
 بر غیر از مواضع نماید و اگر ناخن بلند شده باشد که چیزی از محل مع را گرفته باشد مع بر روی
 آن جایز است و گرفتن آن لازم نیست و اگر تبقیه دای شود مع بر خف جایز است مع بر آن بلکه

اگر هر مای شلین یا نحو آن ضرورتی دیگر مای شود مع بر خفت و این جایز است و اگر اندر آید شوند
 فقیه میانه مع بر خفت و شستن با بعضی شستن را لازم میدانند و لواط جمع است با انجان و لا
 احوط شستن است و اگر شستن را لازم شد بجهت فقه پس در ترك كند غسل را و مع غاید وضوی
 او فاسد است و اگر امر او بر شود میانه مع بر غامه و یتیم بعضی مع بر غامه را لازم میدانند
 و عدول یتیم را جایز نمیدانند و لواط جمع است و تکرار مع مستحب نیست **مستحب** از اجابت وضو
 ترتیب است پس باید مقدم داد و شستن و در بر دستها و دست راست را بر دست چپ و دست
 چپ را بر دست راست و در بر مچ پاها و مچ پای راست را بر چپ بنا بر اقوی اگر چه بعضی
 ترتیب را در مچ پاها لازم نمیدانند و اگر ترتیب را فراموش نماید بری گردد و جزوی را
 که فراموش نموده بجهت آنکه تا ترتیب بعمل آید بشرطی که موالات بهم نخورد و ایما باید جمع اعضائی
 که با ترتیب جایزه اعاده نماید پس باید اعاده کرد از جز مؤخری را که در مقدم داشته وضوی
 مقدم را که در متاخر داشته چنانچه بعضی قایل شده اند یا کافی است اعاده مؤخری را که
 مقدم داشته اظهار قیل القیاس است پس اگر بعد از شستن و فراموشی کرد و دست چپ داشت و
 دست راست را فراموش داشت و متذکر شد برانی غلی که بجهت دست راست عمل آمده کافی است و اما
 لازم نیست بر دست چپ را اعاده میکند و گفته میاید چنانچه اگر در ترك كند ترتیب را
 است چنانچه بعضی تصریح کرده اند و یا بعضی این فاسد میشود وضو یا باید برگردد و ترتیب را
 بعمل آورد و وضویش صحیح است اقوی محتمل است **مستحب** موالات است و در تعیین آن خلافت و نظیر
 آن است که عضو لاحق با قبل از جفاف جمیع اعضای سابقه بجا آورد پس اگر چیزی از اعضای سابقه

قرینه

قرینه یا بعد از ترغیب وضوی پیش فاسد است خواه تاخیر کرده باشد یا نه و بعد از اتمام متابعت است
 باین معنی که هر چه پیش از اتمام وضو اول بی فاصله شود و از نظرها گذشت با محاب نیست که بعضی
 وقتی مبتل است که در وضو مبتل بعمل آید و لا مبتل نیست و اگر در وضو مبتل با اینکه موالات در وقت جفا
 آورده جفاف حاصل شود بعضی وضو باطل میدانند و عدم بطلان خالی از قیاس نیست و معتبر جفاف
 است نه تقدیری و اگر با تاخیر مفهوم وضو حاصل شود و سلب هم وضو و وضویش فاسد و اگر در ترك
 شستن عضو جمیع اعضای سابقه حائل شود و فقیه نیست **مستحب** در احکام وضو است بدانکه مبتل و مبتل
 در وضو مباشرت خود با افعال وضو و تلبیه و نایب قیل القیاس و داد و اگر بعضی را دیگر بجا آورده
 بنیابند او وضویش فاسد است بلکه حرام تلبیه نیز بعد نیست و اما در حال اضطراب و تلبیه جایز
 است اما تلبیه در وقت در هیچ حال جایز نیست و در حین اضطراب اگر تلبیت موقوف باجر نباشد
 واجب است دادن آن هر چه باشد الا با جهان یا خضر و یا شطه است و نایب عدالت و سایر
 شرط وکیل و ولی مثل بلوغ و عقل و حران یا نه احوط اشتراط است با انجان اگر چه حکم بلوغ معلوم
 نیست و ایما علم عمل کردن نایب متردد است یا کافی است عدم علم باخلال احوط اول است و مکرر
 است استعانت در وضو قیل القیاس از آن طلب کردن آب در چگون و در دست است از برای شستن وضو
 و استعانت در آب او چون دگر کردن او مکرر نیست و اگر طلب نکند و دیگر آب در دستش بریزد
 نیز مکرر دانسته اند بعضی بلکه در بعضی مکرر است اعانه کردن و اگر شستن در حال وضو
 در وضو از وضو افضل مشکوک فیه و با بعد از بیسایه و اگر موالات بهم نخورد و اگر مشکوک بعد از
 فراغ از وضو باشد و مشکوک بغیر از جز آخر وضو باشد اتفاقات نمیکند بشك خواه از جای خود برخیزد

باشد یا نه لکن قبل از بخاستن احوط التفت است و اگر شک در جزی است باید که با تمام
 خود خود را فارغ نماید نسبت احوط التفت بشک و عمل آوردن آن جزو است تا آنجا که خود بخاست
 یا نه یا طریقی نگذشته لکن عدم التفت بطریق خالی از قیاس نیست و شک در نیت نیز مثل شک
 در سایر اجزای است بنابر احوط اولی بدیهه نماید اگر شک در احوط التفت است شک در احوط التفت
 و نیت است و اگر طهارت صحیح که صحیح عبادت است عمل اگر در شک کند در نیت
 حدیث شک معتبر نیست و اگر طهارت صحیح باشد شک کرد که با طهارت صحیح کرده یا
 وضو یا نه اگر طهارت صحیح باشد شک کرد که وضو یا نه که کلام بیک بشرط
 و کلام بیک عقوبت بوده و حال قبل از وضو یا نه اگر شک کرد که با طهارت صحیح بوده
 یا با حدیث وضو باید باز در حدیث و سایر است و اگر شک کرد در مسئله حدیث قبل
 دیگر است و مسئله در کمال اشکال است و اگر شک کرد در نیت و اگر شک کرد که
 اگر شکست جزی بوده باشد و اگر شک کرد که با وضو یا نه که با وضو یا نه که با وضو یا نه
 آن یا بکندن یا بنکدن آب چنانچه یا جزی در بعضی در آب اگر بدون کندن توان شست و اگر
 کندن لازم است بلکه با مکان شستن بدین کندن احوط کندن آن است با مکان و قول بجز
 مع بجز با مکان ضعیف است و احتیاط مع بین آن است و مرا بجز و بدین مقام احتیاط
 که بل غرض از شستن یا بجز خیمای که بودن عارض میشود یا از خارج بآن میرسد میباید
 یا میبایست یا میباید و اگر جزی در موضع شستن باشد و نتوان یکی از طرق مذکور آنرا شست
 باید بر آن جزی مع کندن و اطراف آنرا میشوید و شستن اطراف تنها کافی نیست و بدین حکم نفی

میان شکست و سایر جزی که با آن است یا باید شست و اگر در موضع شکست
 یا زخم چربی خالی نباشد و لکن ممکن باشد شستن احوط بلکه اقوی است که بر روی آن میگذرد
 اگر تواند و اگر جزی بر روی آن کندن و اگر مسح کند و اگر جزی در محل مسح باشد با مکان باید
 مسح را بخورد و مسح کند و در مسائلی که با آن محل مسح بنکدن آب جزی نیست و اگر مسح بر عضو می باشد
 و نه بکندن آب بجهت وسیله آن آب بر روی جزی واجب است و اگر مسح بر عضو می باشد
 لکن و مسائلی که آب بکندن آب بجهت آن که با وضو یا نه که با وضو یا نه که با وضو یا نه
 جزی میباید و این قول و اگر شک کرد که با وضو یا نه که با وضو یا نه که با وضو یا نه
 و در وضو که مسح بر جزی است و اگر شک کرد که با وضو یا نه که با وضو یا نه که با وضو یا نه
 التفت و در جزی که مسح بر جزی است و اگر شک کرد که با وضو یا نه که با وضو یا نه که با وضو یا نه
 دست از نجاست پس کندن شستن طهارت جزی و در بعضی مسح خوردن بر آن نجاست
 و جزی که در محل غسل است در جانی که باید آنرا مسح نمود و آن کافی است و جزی آن
 جزی که اقل غسل محل آید لازم نیست جزی که گفته اند لکن خواهد احتیاطا کندن مع نمایان
 اقل غسل محل آید و اگر اقل مسح جزی اقل غسل محل آید و در استیفاء مسح بجزو که در
 محل شستن است و احتیاط مع بین آن است و اگر شک کرد که با وضو یا نه که با وضو یا نه که با وضو یا نه
 و بیکه باید همه آنرا مسح کند و غسل جزی آنرا لازم نیست مسح کند و اگر در محل مسح باشد احتیاطا لازم
 نیست بی اشکال و اگر جزی یا از شکست باشد بقدری که لا بد منه بر آن نیز مسح میکند و اگر
 که لا بد منه نیست جزی که مسح بر آن کرده اند و شرط نیست طهارت و وضو که جزی بر آنست و جزی

گفته اند اگر بجمع اعضا جبر باشد و هیچ کسند خالی از جبر نیست و اگر در موضع تیمم جبر
 بوده باشد بریدن آن صحیح نماید اگر کندن ممکن نباشد و غسل نیز مثل وضو است و حکم جبر در
 جبر و سجده بر آنست بصورت انگشتان تیمم نیست بلکه لازم است اگر چه تیمم ممکن باشد خواه
 علی شکسته و ختم جبر از جبر باشد خواه بسته شده یا آن و خواه حدث اصغر از او سر نهد
 حدث اکبر بر او جمع میانه تیمم و وضو با غسل است و صورتی که غسل خالی از جبر باشد بلکه در صورتی
 که چیزی بر روی زخم باشد شکسته مالیده و با جبر بپاشد و با دست با وضو است و کس که وضو با
 ساخته اما دست کرد نشی جایز است و اگر با وضو می تواند کرد و وضو بر کس که ایستاده و بطلان
 که خود را از خروج یلح و ملاحظه نمی توان ضبط کرد بجز یکد و هر وقت بقدر نیاز خالی از جبر و خوان
 باشد از برای هر تازی وضو می سازد و اگر در آنوقت خفته می افتد او باشد احوط تا خبر صلوات است
 تا آنوقت و اگر بجهت تقیة مع ریختن کرد یا با آن خورد بعضی مع شست با وضو و بجهت
 خربزه یوسف و در قریع شد اینه صحت وضو و عدم لزوم اعاده است کفی احوط است و محتاج
 کشودن چشم و چین وضو خواندن اعیان ما شود **تیمم** و بیان غسل جنابت است و طاهر آن
 در در مقام است اوراق جنابت و احکام و تقیم کیفیت غسل اول بدان که کسی که جنب شد نماز
 صحیح نیست الا بعد از غسل بر غسل شرط حمله نماز است خواه نماز فزیه باشد خواه نماز تمام اگر نماز
 فزیه وقت آن داخل شود غسل واجب میشود و اما نماز میت بر غسل جنابت شرط نیست و میت
 نماز نمیشد بجهت آن بلکه محتاج است و همچنین شرط طهارت است خواه واجب باشد خواه
 مستحب واجب پیش از جهر طهارت واجب چنانکه جماعتی گفته اند و نفی خلاف در آن کرده اند

و حرام

بعد از آنست بر جنب مسح کعبه قرآن بر منی ملاقات کردن آن چیزی از پیشه اگر چه بر منی گفته باشند و کس که با
 مانع از وضو آن نپذیرد باشد حرام نیست و وضو بر منی حرام است و وضو بر منی حرام است و وضو بر منی حرام است
 ناخن و دندان بشکالت و عدم حرمت بیداریت کف اسطه ترک است و وضو بر منی حرام است و وضو بر منی حرام است
 میدانند و در آن تا قبل است و وضو بر منی حرام است و وضو بر منی حرام است و وضو بر منی حرام است
 فرشته خود مثل آنکه عریف مظهر با برقم هندیده بنویسد لوط ترک است و جنابت
 اگر چه حکم بجهت مشکل است و آواز مکتوبه بنویسد قرآن مثل آنچه بر روی وضو کشد یا کند
 علماء نوشته اند وضو بر منی تا قبل در هر چه که اند و آواز کشیدن و واجب است و وضو بر منی حرام است
 و سه غسل برای واجب است یکی از برای طهارت و یکی از برای طهارت و یکی از برای طهارت و یکی از برای طهارت
 و وجوب مسح کردن میانه هر دو نماز بیک غسل با تخیر میان جمع و تفکیک و بعد از آنکه وضو را
 خلافت احوط اولی است و در بعضی از اخبار طهریه از حضرت امام جعفر صادق و از مشایخ
 که فرموده اند بعد از آنکه بیان فرموده اند که اگر چه طاهر است از انحصار بجای آوردن این اعمال را
 اندک رضای خدا مکمل آنکه خدا عافیت میدهد از آن مرض و جماعتی از اصحاب تصریح کرده اند
 بجهت متکانت قرآن بر مسجدها که درین اوجیه را سوادای نماید خواه متوسطه باشد خواه
 کثیر و غسلی که برای واجب است بجا نیاید و دره باشد و آن احوط است بلکه این قول بجهت آنکه
 بیداریت و بر وضو حرمت بر آن ظاهر احدی از علماء تقریر میانه این قسم با آنکه خون از پیشه
 تجاوز نموده نگوده اند و اگر غافل بجهت وضو بر منی باشد شوم واجب میشود بر او غسل اگر متق
 واجب شود و این حکم خالی از اشکال نیست و اگر آنچه در جهت از اعمال و مصالح بجا آورد

منبر و جایز است و جایز است بر مستحاضه را دخول در مسجدین با خلل از نجاست و بغير حکم
 مجرمه کرده اند اگر داند نجاسته از او تعدی بمسجد مینماید و در جواز قربت سوره عزیمت
 خلافت و فعل بجواز مطلق اگر چه منوطه با کثیر باشد خالی از قبح نیست الا اینکه درین قسم
 منع از آن است چنانچه صریح بآن قائلند احوط است و اگر مستحاضه بجمع اعمالی که بر او است
 از افعال و غیرها بجا آورد و حالات بیدار و سید و طی و اگر بجا نیاورد و اعمال مذکوره را در جواز
 و طیش خلاف است احوط منع است مگر بعد از بجا آوردن جمیع آنچه در آن است و اگر بنا بر آن
 هر دوش با یکدیگر بجا آورده ام یا نه بکین او بجمیع میتوان نمود بلکه در این طریقه معلوم و قبح مذکور
 خالی از قبح نیست و معتقد در نظر نیست که در جمیع نیت و روز ماه رمضان بر مستحاضه که خرد او
 از پند سلب کرده بدون غسل و غسل نماید بر آن غسل که بجهت نماز واجب است بر او واجب
 بنا بر اقرب اگر چه بعضی واجب دانسته اند غسل را قبل از جمیع اگر چه در کوفت نقطه قبل از جمیع باشد
 و آن احوط است و بنا بر این اگر قبل از غیر از کوفت پیشه بول آید و غسل نکند تا جمیع و جمیع غسل نکند بخوبی
 لذ او مطلوب است و روز صحیح است و اگر احکام نماید غسل نماز و روزه اش هر دو فاسد است و بنا بر قبح
 بعد از بر غسل مستحاضه ایا موقوف بر غسل و غیره است یا غسل شب نیز در غایت و روزه صوم دارد و
 این است که مشروط را در جمیع افعال حق شب است **مسئله** در غسل اموات است اقوی و وجوب است
 بمقتی نمودن میت انسانی بعد از سه شدن و قبل از دفن و جمیع واجب است بمقتی نمودن نقطه که
 در آن استخوان باشد و در جواز دخول در آن بجهت کسی که غسل میت بر او نبوده باشد و عدم آن و قبح
 مستحاضه نماز بر آن غسل مثل غسل جنابت خلعت و قول بوقوف احوط بلکه حکم بآن و در نیت و وجوب است

حکم

حکم در طواف بر صورت قرف است بلکه در و نیت حکم بآن و احوط قرف سوم است بآن غسل
 نیز چنانچه بعضی قائل شده اند لکن عدم قرف اقوی است و جمیع احوط قرف جواز بشود
 و کثرتش نیز در آنجا و دخول مسجدین و قربت حرام و منوط محض است بر این غسل که قریب
 و عدم قرف و در غیر از این خالی از قبح نیست **مسئله** در بیان تکفیر و تحصیل میت است و واجب است
 سرعیت میت در وقت غسل دادن و جماعتی ذکر کرده اند که اگر غاسل نابینا باشد یا عقول و بجهت
 داشته باشد در نگاه مکرر محبت است سرعیت او و در جواز غسل دادن میت بفرمودن
 او بر آب کثیری که عملیات نجاست نجس نمیشود غسل از غاسل و غسل جنابت خلاف است و قول
 بجواز خالی از قبح نیست پس تمیز بین این است که ساقط میشود لکن احوط غسل بر این است و اگر نجس
 از میت خارج شود اعاده غسل لازم نیست اگر چنانچه احوط بر این باشد حرام باشد خواه بسیار
 اقامه از آن واجب است و جماعتی تعیین کرده اند باینکه خروج نجاست و راشای غسل نیز نکش
 چنین است و وضو بعد از غسل بدین مقام نیز واجب نیست و شکی که در روز که غسل بر او واجب
 او را در آن مکرر اند و در حالی که در می آن او مانده باشد غسل واجب نیست و کف کردن او نیز واجب
 نیست خواه بر چهره باشد یا بر چهره کرده باشد یا نه غسل اگر قوی و در صورتی که حکم بر او لازم
 میشود کف کردن او واجب است که سقوط کف و غسل بر شقیه بطریق رحمت نیست بلکه جایز است
 غسل کف بر او سقوط غسل ثابت است حق و وصولی که شقیه جنب کشیده شود باشد و قبح
 نیست در این احکام میان شقیه که با خون یعنی با سلی ضرب مثل خشر و خنجر کشیده شده باشد
 یا بچک و دست و مدمر و غرآن و میان آنکه سلاح سلیمین با بجنحه و کشته شود یا با مال

احکام بر کسی که در غیر مکه جهل وظل گرفته شود یا بر سر مال و غیره شکسته شود یا خانه بر سر خراب
 شود و میرد و مخوان اگر چه اطلاق شهید بر ایشان شده در بعضی از اخبار و یا شرط است در ثبوت
 احکام مقتضای بر شهید خروج روح و موت او در مکه یا در حق آنست که مسئله نقل شود بچند صورت
 یک صورت آنکه موت او در مکه باشد و آشنای حرب و دجائی که در مکه در اوجت کوفت لایق
 اول و دل نماید و صورت دیگر که موت بعد از انقضای حرب باشد بفاصله قلیلی قبل از آنکه
 کسی او را در جین حیره و دل کند و در این دو صورت بی اشکال است احکام مذکور جاریست و صورت
 دیگر آنکه بعد از ضربت خورند در مکه میرد و لکن اودان کرده باشد از قبل از موتش مسلمین و درین
 حال احکام جاریست و صورت دیگر آنکه در خارج مکه میرد بعد از ادراک مسلمین یا قبل از آن و این را
 باید نقل و گفتن نمایند و اگر در مکه بر یک خود میرد شهید نیست و حکمش مثل سایر اموات است و اگر
 میقتل در مکه بره بینه و شک کند که آیا بر یک خود مرده یا کشته شده اگر از قبل بر او است احکام
 شهید بر او جاریست و الا فلا و اشکال نیست در این که گفتن از صبر بخرج است نه باقی مؤمنان
 چه لکن اتفاق این بکف احوط است و حرام است بنش قبر خواه قبر مؤمن باشد یا کافر یا نجس
 چنانچه مقتضای کلام اصحاب است و خواه قبر کبری باشد یا صغیر یا حتر یا ملوک و آنچه معتبر است در
 حرمت صدق بنش است و اگر شک در صدق شود احوط ترک است و آنچه مستفاد میشود از معظم
 اصحاب اینست که جایز نیست بنش از برای نقل میت بسوی شاهد مشرق و بعضی تجویز کرده اند و نقل
 معظم معتدل است و با عدم جواز تخصیص صورت است که میت نقل بشاهد مشرق نموده باشد یا
 آنکه شامل انصوت نیز هست اختیار ثانی بید نیست و جماعتی تصریح کرده اند که اگر میت را در زمین

غصبی

غصبی باشد که در آن نماند جایز است عاقل را بنش قبر خواه هنگام حرمت میت بشود و غول نشود و آنچه
 گفته اند حق است و لکن مستحب است عاقل را و اگر کشتن آن و عدم بنش خصوصاً اگر میت جسم باشد یا زنده
 او باشد و جایز نیست نقل میت ببلدی دیگر بعد از دفن غیر شاهد مشرق خواه اول زمین آن بوده باشد یا نه
 بلکه نقلش از قبرش ببلدی دیگر نیز جایز نیست و اگر نقل شد بسوی بلدی دیگر بعد از آنکه ایا واجب است که
 او بقیع را از او بیاورد حق اینست که هر کس آنی که مطلع بر آن فاش اند مگر بعد از دفن مدفن ثانی که واجبست
 و هم چنین واجب نیست بر کسی که بعد از این عمل از او سرزد و او را مدفن ثانی دفن کرد سزاوارت آنکه بعد از رجوع
 بیرون آید بر وجهی که ممکن است نقل بوجوب اعاده بر او و از بعضی ظاهر میشود جواز نقل بشاهد مشرق
 بعد از دفن اگر مستلزم هنگام حرمت میت نشود باینکه باره باره شود یا مثل آن جماعتی تصریح میدهند
 آن کرده اند و مکرر است نقل میت بسوی بلدی دیگر قبل از دفن مگر در جی شاهد مشرق که آن مستحب
 است خواه در مکه باشد یا نه و بیک خواه میت بزمکه باشد خواه کوچک اگر چه شیر خوار باشد چنانچه
 مستفاد میشود از کلام اصحاب و خواه فاسق باشد خواه عادل و احتیاط مخصوص ببلد نیست بلکه در همه
 مکلفین مستحبست و اگر مقبره باشد که صلی آرا باشد آرد و آن مدفن باشد نیز مستحبست نقل
 میت بیون آن اگر خوف هنگام حرمت آن نباشد **نقل** مدعیان یتیم است و احکام آن اما آنکه بعد از
 جایز است یتیم بر آن خاک است و جواز یتیم بر سنگ با وجود خاک خالی از نوع نیست لکن مستحبست
 آن است با وجود خاک و اگر خاک نباشد سنگ حرام است و یتیم بر سنگ آرد و سر در و نیز
 و خاک بر وی و غیره بعد از اصراف جایز نیست و اما قبل از اصراف جواز آن مدد نیست و احوط ترک آن است
 و جایز است لکن مکروه است یتیم بر سنگین شونده زار و زمین رمل و یا بنوع خاک و سنگ جایز است

تم بجای که جمع کرده باشد بر جابجایی باطل است و در آنوقت که با جابجایی
 بر جایز نیست و بافتن آن جایز است و در آنوقت که با جابجایی
 بجایز است و بجایز نیست و اگر ممکن نشود بعضی گفته اند که تم میگوید
 بلند مثل تم بخاک و بعضی گفته اند بتر آن وضو میآید یا غسل میکند با مکان اگر چه غسل بجا نیاید
 و در آن مکان تا خیر میکند نماز را تا مگر شود از طهارت و جمع بین القولین احوط است باختیار نماز
 و کسی که مستعد احدی جنب کند با عدم امکان استعمال آب جایز است و اگر تم و بعضی غسل را واجب
 میدانند اگر چه ضرر کند و اقرب عدم وجوب اعاده نماز است اگر چه احوط اعاده است و واجب است
 طلب آب بقدر یک یکره یا آب از چهار جانب و در هر یک که مشتمل باشد بر بلای و بعضی و در هر یک
 بسیار بفری که شلف اندازند و در زمین آوار بقدر و قیر از چهار جانب پس اگر اختلال ناید بطلب
 آب بخیر کند بر او واجب است اگر در وسعت وقت نماز کرده نمازش فاسد است و تم اش نیز فاسد
 است و اگر در ضیق وقت نماز کرده و اگر ضیق وقت را باعث بجز تم و تم نیز نمازش صحیح است و اگر باطل باشد
 کند و آنچه وضو غسل را می شکند تم را نیز می شکند و علاوه باینکه آب بعد از تم نیز از آن تمیم است و باید
 مخرج آب با حق ناقص است یا شرط است که شستن زمانی که تواند و راقی زمان طهارت ساخت احوط قول
 اول است و تم جایز نیست قبل از وقت و جایز است در ضیق وقت بی اعتنا و در وسعت وقت
 خلافت اقصی تحت آن است اگر چه بلند که عذر فاکر وقت نایل میشود بکه رحمت و وسعت حق بعد از آنکه
 عذر نیز قریح دارد و اگر بلند که عذر بطرف میشود یا منتهای باشد برنج آن داشته باشد پس در تحت
 آن و اول وقت اشکالست احوط تا خیر است مگر تحت آن طم و در غایت وجوب گفته اند که اگر کسی نماز

فناء

قضیه در وقت او باشد و در اوقات معتدله نیز باید و نماز آیات و صیدین و غیره بعضی ملحق کرده اند و کسی
 بجا بقیق وقت تم کرده باشد احتیاطی معلوم شود بعضی گفته اند اما در آن وقت تا کفایت تم بداند و
 تم خلاف عظیم است بعضی مطلق بکسب صیدانند و بعضی مطلق در ضرب و بعضی مضرب و بعضی در بلای
 بکسب و بعضی غسل و در ضرب و اقرب و در نظر قول اول است که احوط و در تم بداند آن است که تم بکسب
 عیا اقرع و در یک تم مشغول در ضرب و اگر تم سلف ضرب بختیلا در غایت احتیاط را و در بلای خونین
 بجا آورد کمال احتیاط است و صح و در تم واجب است و در وقت فدا است و بعضی میگویند
 با پیشانی آن صیدانند و بر او واجب است و بعضی بر چهار نیزه داخل کرده اند و بعضی میگویند تمام و در بلای ضرب
 و جمع میگویند است و زبانه واجب نیست که احتیاط و اقرع نماید در حکام آنها را
 آنها است بلکه آب بر دو قسم است مطلق و مضاف اما مطلق آنست که احباب بدان گفته شود
 و در عرف نتوان گفت آب نیست و اگر طلب آب از او صح باشد آب مضاف است اگر چه او را آب
 گویند مثل آنکه نار دهند و بخوان آبی آب مطلق بر همه اشیاء آن ظاهر است بل که تمیم
 است بجهت اسخلاف و بعضی هست که نجاست یا رضی او را عارض میشود و اگر جاری باشد نجاست
 از چشمه برسد این نجاست میشود و اگر چه کثرت آن باشد بلا قات نجاست نجاست میشود مگر در یک یا بر بعضی
 بسبب نجاست متغیر شود و شصید و تمیم نجاست را شایسته میدانند و آب که تمیم بلا قات نجاست نجاست میشود
 هر نجاستی باشد و هر گوی باشد اگر چه در ظرفی باشد و گویاید و بیت رطل عراقی است و احوط
 این است که در رطل مدنی وزن شود و در رطل عراقی صد و سی و دو گرم و در رطل ششالی است و بجهت صحت
 در تعدیل که خلافت است بجهت که عبارت است از آنقدر که هر یک از طول و عرض و عمق

خلاف آن که از غنم نجاست است و اما فی وجوه و صدید و خلطی که از سر یا سینه آن می آید
پاک است و در بعضی خلافی ضعیف است و از جمیع اجزای آن نجاست است و بدان سر شدن
و بعضی بجز آن نجاست میدانند و آن عوط است و در نجاست مصر عرب میدانند و غلیان و شندار
و قبل از رفتن در لث آن خلافت و محمد و منظر قول نجاست است و غلیان را ضعیف کرده اند
جماعتی باینکه اسفل او اعلای شود یعنی زیر و بالا شود و اشتداد را ضعیف کرده اند باینکه نجاست
و بشکی در آن مادی شود و اگر غلیان بجز آن آید و اشتداد را حاصل نشود اعمی نجاست است و اما
عصره بجز نجاست نمیشود و عوط بیاض است و هم چنین شیر قوی و او خلاف کرده اند و طهارت حیوانی
که قبول تذکیر میکند بحد تذکیر و ذبح و تحقیق آنست که حیوان بحد قسم است یکی آنست
که ما کول اللحم است شرعا و این قبول تذکیر میکند و بحد ذبح پاکست باجماع و تقیم آن
است و آن قبول تذکیر میکند بحد نجاست و آن نیز قبول تذکیر میکند چهارم طهارت
است و از بعضی تفسیر کرده اند باجماع آنکه نجاست حیوانی که شست و شوی و غسل و بعضی گفته
اند که آن است که کشتن و چکان و آشتن باشد که یا آن جانوران را بدین و اقرب اینست
که آن قبول تذکیر میکند بحد نجاست و اقرب قبول آن تذکیر است بدان ششم سفود و فیل
و صیاب است و اقرب قبول تذکیر آنهاست بحد نجاست و شرف است یعنی جانوران که در
زمین است زمین است مثل سوسمار و خازنه و حوت و حوت هم قبول تذکیر و در نجاست
هفتم مرغهای است که گوشت آنها را نتوان خورد و قبول بوضع تذکیر آنها خالی از قوه نیست و در
طهارت مذکرات از حیوانات بجز ذبح و باقی خلاف است لکن اقرب به طهارت و عدم نجاست

چهار رکعت در حوض و دو رکعت در سفر و زیاده برین نماز دو شبانه در بعضی ممالک شیع طبعاً نیست و در
بعضی نفلت آن نمازها در شیع شده و تاکید بخلاف آن نماز وسطی فرموده و در تعیین آن خلافت و قول
باینکه آن نماز ظهر است خالی از هیچ نیت و محبت است و در شبانه در حوض و دو رکعت
رکعت و اگر با نوافل یومیه گویند هفت رکعت قبل از نماز ظهر و هفت رکعت قبل از نماز عصر و چهار رکعت
بعد از مغرب و در رکعت بعد از نماز گویند و زیاده رکعت نماز شب و دو رکعت نافله
صبح و تاکید بطبع نیت بنوافل یومیه شده خصوصاً نماز شب و تفشیل مجله فی این زیاده آمده است
و گفته است کلام میان مغرب و نافله آن بلکه میان نافله آن نیز مکرره دانسته اند و میباید
بنام مغرب اولی است و بعضی قبل از نماز تعقیبات و بعضی بعد از تسبیح زهرا از عهد مقدم و آن
اولی مفضل میدانند و در جواز قیام در دعای خلافت است و قول بعد از آن که هرگاه حکم بان
بعد نیت و نماز و توبه باید از نماز شفع جدا گردد و سه رکعت را بیک سلام کردن مثل نماز مغرب
جائز نیست و قبل بجزان ضعیف است و جماعی از علماء ذکر کرده اند که کسی که نماز شب از وقت
شروع بپوشد و نماز قبل از صبح بین و ترک نماز از آن نماز شفع و و تراست با سنت و قد که مزایه نافله
نماز است بجا بیاید و نماز شب مجزئه او فاش شود و عمل با آنچه گفته اند باکی نیست زیرا که هرگاه
صحیح بان دلالت میکند و آنچه دلالت میکند بر آن اخبار بسیار و مستفاد میشود از جماعی از
علماء ابرار اینست که قرائت قل هو الله در دو رکعت شفع و رکعت و قرائت است و بعضی صحیح آن
میدانند و در دو رکعت اول توحید و مؤمنین را و در دو رکعت سیم توحید را بگرفته و بعضی صحیح میدانند
در دو رکعت شفع ملک و هلالی یا المؤمنان را صحیح است ثبوت دو رکعت و در قبل از ذکر و و طیفه

وہابی

و بدانست بلکه آنچه خداوند میکند از بندگان در دنیا و در آخرت از اخبار است که بندگان خدا را
فرست بر پیغمبر و استغفار کن بجهت کن و عظیم خود سازد راست خواند و قنوت استغفار
از الله و او در شد و مستجاب است و قنوت هفتاد مرتبه استغفار و در حدیث از جعفر صادق
وارد شد که استغفار کن در روز هفتاد مرتبه جمالی کرد دست چپ بلند کرده با شش و دست
راست استغفار را بنماید و عادت پیغمبر این بود که استغفار میکردند و فرموده اند مرتبه
بین هفت مرتبه میفرمود هذا مقام الیمین بل من التور و هم خیر حق است که سجد بر سجده
العفو العفو و مستجاب است و کاف و زیاده از آن مومن را استغفار اقل آن چهل فقر است و بعضی
گفته اند که ابتدا با استغفار پیغمبر و الله هدایت میکنند و راه میکنند بایشان بلکه از او در
از اخبار است که اگر خواهی دعا میکنی بر شاه خود و فخر میکنی او را یا خواهی اسم ایشان را یا
و دعای قنوت و در وقت سجده از غیر بعضی گفته اند و مستجاب است و زیاده بجز آن بودید صاف
مغرب و مشاء و رکعت نماز و انتر غفیله گویند زیرا که تسبیح و تسبیح غفلت میگویند و از غفلت
و درایت شد که هر که دو رکعت نماز کند بماند مغرب و مشاء و دو رکعت اول میدان حمد بخواند و
التوبه از ذنب مؤمنان را و کذا لک تجنی البر منین و دو رکعت ثانی حمد و آیه عند مغایب الغیب انما
بعد از قرائت دست بر افشاند بگوید اللهم اذ اسئلك بمغایب الغیب ان لا یصلی الا انما
ملی عتد و الی عتد و ان فعلی کذا و عیالی کذا و حاجت خود را بگوید و بگوید اللهم انت ولی غفیری
والقادر علی طلبی تعلم حاجتی فاسئلك بجزایه و الله و علیهم السلام ما قضیتها لی سؤال کذا حاجتی
عکس الله خدا را آورد و لیسوا عمل کردن بجمع کلمات است که در دعایت وارد شد از کیفیت قرائت

و از حضرت امیرالمؤمنین ع و او شده که رسول خدا ص فرمود وصیت میکنم شما را بدو که است میان شما و من
 که در کت اول بعد از اولیت سیزده مرتبه و در ثانی بعد و یا نوزده مرتبه قبل از خواب و بعد از آن
 کسی که این عمل را در هر شب بکند از مؤمنین است و اگر در هر سال بکند از عتقین است و اگر در هر شب بکند
 از مصلحین و اگر در هر شب بکند از مؤمنین خواهد بود و در شب و قرائت را کسی احسان میکند مگر خدا را باین
 روایت باکی نیست و اول آنست که نافله را در هر حال قرائت نماید و بعضی گفته اند بجهت خدا که از آن عمل است
 هم در ترک حدیث و وصیت است زیرا که در قبل از نماز باشد و بعضی از علما گفته اند که مستحب است
 بجا آوردن نماز شب هفتاد و نه مرتبه و وقت هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز
 نیز هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز
 میفرمودند و در پیش سر خود میگذاردند و بعد از آن که در وقت نماز است و میفرمودند
 انقدر که میخواهند چون بیدار میشوند و در هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز
 از آن امر آنکه آن فی خلق السموات و الارض تا آخر و سوال کردن و اظهار حاجت و دعا و هر چه بخواهند
 مسجد و جهان بکشد و نماز میکند و در هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز
 و ظایف را بجا میآورند و در هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز
 بعد از بام میتوان بجا آورد و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز
 حج و مستحب است او قیام و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز
 که آخر نماز شب است و خواندن اینها نیز از آن اعمال است و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز
 الوافی لا انقصام لها و انقص من اجل الله تعالی تا آخر دعا و در کتب اوست و جماعتی بخوانند

تبدیل

تبدیل بنجمه را بجهت و شریف و تجویز فرموده شد و با اول وقت و حکم کردن خوابیدن و افضل آنست
 آنکه در هر شب هفتاد و نه مرتبه و در ثانی بعد و یا نوزده مرتبه قبل از خواب و بعد از آن
 حمد و حمزه را بخواند و بعضی در کت اول و بعد از حمد و حمزه و در ثانی بعد و یا نوزده مرتبه قبل از
 اینها که از هر روز و بعضی مستحب میدهند قرائت اینها که از هر روز و بعضی مستحب میدهند قرائت اینها
 و کت اول بعد از حمد اختصاص در نماز اینها که از هر روز و بعضی مستحب میدهند قرائت اینها
 مستحب است عمل جمیع احوال در احوال مختلفه و مستحب است طهارت بدن با وضو و وقت و خفایت آن با شرف
 وقت و در دو رکعت نافله قبل از نماز و بعد از نماز و بعد از نماز و بعد از نماز و بعد از نماز و بعد از نماز
 و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز
 مستحب است بقیام آن و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز
 و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز و در نماز
 است احوال جوان است و احوال جوان است و در حال که گفته شد بجا آوردن نماز و هر روز و هر روز
 رکعت و بیک رکعت و با یک رکعت و با یک رکعت و با یک رکعت و با یک رکعت و با یک رکعت و با یک رکعت
 میکند مستحب است که بعد از قرائت برخواستن و در حال قیام رکوع کند که نماز تمام بجا آورد و نوشته
 شود و مستحب است که اگر نوشته نماز کند و در حال قیام رکوع بکشد و در حال قیام رکوع بکشد و در حال قیام رکوع بکشد
 باشد و در هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز
 و احوال ترک است و در سفر و نافله ظهر و عصر با قیام است و در هر روز و هر روز و هر روز و هر روز و هر روز
 سقوط است و نافله مغرب و شب و قیام است و بعضی قرائت فرمایند و او را که از هر روز و هر روز و هر روز

جایز است ساقط نمیدانند برسانند و این مشکل است و از بعضی ظاهر میشود که فاضل ماه میلاد و سفر
 ساقط میشود و یا سفری که موجب سقوط ناله میشود باید مباح باشد یا نه ظاهر عدم سقوط در
 سفر جرم است پس سقوط ناله را بر میلاد قهر است و لهذا تصریح کرده اند بسقوط ناله در حال خوف
 که موجب قهر باشد و بجمیع فوائذ هر دو دکت بیک تشدید و سلام است مگر در مصلح امری چنانچه
 مشهور گفته اند و بعضی نیز این را نیز استثنا کرده اند و آن مشکل است و شرط است در وجوب نماز
 بالغ و عقل و اما اسلام شرط است در نیت اگر شرط محبت است و محبت است ترنم طفل و درش
 اگر الکه و بعضی در هفت سالگی گفته اند و بعضی گفته اند در ده سالگی و اگر او را میزنند بجهت ناله
 در شب اگر گفته اند و غیر است و نیت میانه چه باشد و بجهت بعضی گفته اند و محبت است
 اگر بچهای اطفال در نماز جماعت و روایت شده از اقره که چیزی پس از ساله شود میگویند که بگوید الله
 الله هفت مرتبه پس او را و بیکدلی بنی اسلمه بتالی و هفت ماه و بیست روز پس میگویند باو که بگو
 الحمد لله الله هفت مرتبه پس چون چهار سال تمام شد میگویند بیکو صلی الله علیه و آله پس چون
 سالش گذشت امر میکنند او را بشتن رو و دستهای او را بپوشانند پس چون نو سالش شد او را بپوشانند
 و او را بپوشانند بجهت آن او را میزنند چون و چون نماز را یاد گرفت خدا را و او را میزنند
 و بعضی گفته اند که اگر آن را کرد و بالغ شد در وقت نماز اعاده میکند در اوقات نماز
 است بدانکه نماز بر قیامه و اوقتی است معتبر که تقییم و تاخیر از آن جایز نیست و از برای هر یک
 از اینها دو وقت است وقت مفیلت و وقت اجزاء و تاخیر از وقت فضیلت جایز است و کمالی
 نیست بلی تا آنکه مستحب است اگر در وقت آخر عبادت و فوائذ بر میسد نیز وقتند باوقات خاصه

اما ناله و غیره و وقت بعد از فراغ از نماز مغرب است و در آن خلافت امری آن است که
 و عقل تا بطرف شدن سرخ و مغربیه است و اعتباری در خند و جانب مغرب بعد از نماز
 نیت و بعضی وقتش را مستند باستند وقت نماز مغرب نمیدانند و اگر وقت نماز خارج شود بعد از
 آن شروع در ناله و در آن اتمام ناله و بپوشاندن و بر سر نهاده بناله خلافت است و در
 چندین قول است و لکن اقرب و نظر بجمیع قطع و عدم جواز اتمام است مطلق از هر کفشی که
 شروع در آن کرده باید قطع نماید و اگر نشد در بین وقت نماز حکم میکند بپایه آن و آن
 وقت و نیز بعد از نماز غشاء است و وقتش مرتداست و نماز او وقت غشاء و اگر نصف شب شود
 بجای آورد و یا باشد تصریح کرده اند بجهت آنکه قضاء است و اگر نصف شب داخل شود و او را نیت
 آن باشد در جواز اتمام و تحت آن خلافت اقرب علم تحت است اگر نام آنرا در وقت اتمام
 نکند لکن تمام کردنش احتیاطا باکی نیست و موجب است که قیام را آخر نماز قرار دهد و تحت
 در آن قرأت و اخذ و تجمید و اما نماز شب پس از اول وقت آن بعد از نصف شب است پس تقوی آن
 بدون عذر جایز نیست و وقتش مستند است تا طلوع فجر تا آنکه نماز شب مجموع هفت وقت
 و شفع و قنات است و مراد از نصف شب نصف مجموع مابین غروب شمس و طلوع شمس است و اگر
 بعضی تصریح کرده اند و آن معلوم میشود بپوشاندن و بپوشاندن و میل کردن است و اگر
 دو وقت غروب شمس طلوع شد اند و اگر چنانچه دکت را از آن بجا آورده هیچ طالع شود جایز است
 تمام کردن آن و نماز نماز سج و اگر خواهد میتواند آنرا ترک کند و باقی را بعد از نماز سج بجا
 آورد بلکه آن اضل است و محقق میشود اجماع چنانکه دکت با کمال سجد آنرا از کف جهاد

ت

اگر چه هنوز سر بلند نشده باشد و اصول عدم مزاحمت در حالی که باعث فوت وقت بخیر باشد
 جمع شود اگر چه حیوان آن حی در این حال در کمال قوت است و در صورت مزاحمت و بجا آوردن آن تا آنکه
 بعد از طلوع فجر مابقی را بتخفیف بجای آید و اقتصاد بر اقل آنکه بخیریت میخاید پس سحر و لغز میگرد
 و در کتب و جمیع بانی تبیین میگرد و اگر وقت نوبت بجا آورد و نیت میگرد و ایضا در مزاحمت
 در وقتی است که چهار رکعت بجا آید و بجا آنکه بجهت آن میگرد پس خطایش ظاهر شود یا در وقت
 علم بانکه وقت و زیاده از چهار رکعت نیست نیز جایز است اما در شرع بجهت آنکه در مزاحمت بعد از آن
 خواه عمل آنرا تاخیر و در اصلاح باشد یا نه و در بعضی از علماء تصریح کرده اند بجا آوردن آن در وقت
 قسم و در صورت مزاحمت حاجت بوقت اگر با اقتضای نیت و رفع و در هر جزئی نیت است پس آنرا
 نیز در صورت بجا میتوان آورد و اگر چه آن رکعت قبل از نیت یا نیاورد باشد مزاحمت جایز نمیدانند
 بلکه علم میباشند و اگر زمانی مانع شوند از جمیع کذا و فعل بعضی در وقت و غیره و بقیه از آنکه
 قضای آن واجب است و نه ادان و اگر چه در وقتی بجا آید و مگر در وقتی که وقت خیریه حاضر و بقیه
 تنگ شود خواه در بقیه حاضر و بعد باشد یا غیر آن و هرگاه وقت حاضر و بقیه تنگ شود آنرا
 باید مقدم داشت بر بقیه آن و اگر چه در آن وقت بقیه در وقت باشد مثل غان کوفین و صباچه
 جماعتی گفته اند و اقوی آنکه در وقت نماز قضا و بعد از آنکه در وقت خیریه حاضر است و در وقت
 وقت اگر چه اصول و ترتیب است پس اگر آنشای نماز قضای معین شود که وقت حاضر تنگ شد
 آنرا قطع کرده شروع بخیریه میخاید چنانچه از جماعت ظاهر میشود و در اوقاتی که نماز مکرر است
 قضای نمازهای فوت شده مکرر نیست و هر گاه نماز مکرر در وقت معین بجهت آن معین شده باشد

نماز

تا بقیه نماز نیست تقدیم بر وقت و نه تاخیر از وقت حکم بر مزاحمت است پس بر مزاحمت و تاخیر
 جایز نیست خواه نماز باشد یا نه حق نماز نشاء اگر چه بعضی از علماء خلافت کسی را باطل میباشند
 وقت شروع و نماز کند نمازش باطل است اگر چه بعضی از علماء در وقت کند اگر چه آن جز قبل از وقت
 تکبیر نماز باشد بلکه نیت تنهایی بهین حکم دارد و اگر از اجزاء دانیم و اگر چه باعث تقدیم نیت باشد
 و اگر شروع نماز کند بانیکه با استفاده وقت و اصل نشاء پس معلوم شود که مجرمش در وقت اتفاق
 افتاده پس اگر صیانت است که منوع است از آن تا بقا سلامت و اگر با استفاده از این جایز بود و بجهت
 شبهه سخت نمازش در کمال قوت و در وقت نماز است و اگر چه در وقت نماز است و بقیه آنکه
 کسی نماز را بجا میآورد از وقت کند یا بقیه آن نماز فاسد است خواه در وقت و غیره از این موضوع
 باشد یا اینکه باز کند و اصل او ضرایب و بقیه آنکه نماز در وقت هست و اگر شروع بخیریه
 قبل از وقت و اندر تمام که در وقت در وقت و بقیه آنکه نماز خلافت و لغز و در وقت غیر مسلم نماز است
 اگر چه قبل از وقت اتفاق افتاد و چنان تکبیر و الا حرام بوده باشد و اما اگر ضعیف شرع بهر
 پس جمیع آن در وقت اتفاق افتاد پس اقتضای بخت آن نماز است و بقیه آنکه بجا باشد و اگر چه
 نماز را بتمام قبل از وقت کند نمازش باطل است خواه جاهل بیکم باشد یا بن معنی که نماز کند
 نماز در وقت است و باید رعایت آن نمود یا جاهل بموضع یا بن معنی که نماز کند در وقت داخل شد
 یا جاهل بتفسیر اوقات باشد اگر چه اندک نماز در وقت است که باید در آن وقت کرد یا جاهل
 بحکم نماز قبل از وقت باشد و اگر شروع نماز کند جاهل بجهت معنی که باشد قبل از وقت و نمازش
 در وقت تمام کند نیز نمازش باطل است و قول بجهت ضعیف است و اگر جاهل بحکم نماز کند و معلوم شود

که هیچ نفعی در وقت ادبیت ندارد و ملافت و ملازمه و کمال اشکال است بکن فرجه و بخت از دست
 و مع هذا ترك احتیاط کند و اگر علم حکم تاخیر بجا نیاید در وقت که شک در دخول و عدم آنست باید
 پس معلوم شود که مجموع آن در وقت بوده و اگر دخول در نماز با افتقار به جابری بوده بطلان شبهه نماز
 صحیح است و بعضی مطلق نماز غیر فاسد میدانند پس احتیاط و ترک نکرد و اگر بجهت ظن بدخول
 وقت نماز را بنامها قبل از وقت کوه نمازش باطل است اگر چه ظن که غرض معتبر بوده و اگر معین
 شود که ظن او مطابق واقع بوده و نمازش در وقت اتفاق افتاده بود اگر ظن معتبر در شرح
 نمازش صحیح است و الا در وقت صلوات الله علیه احتیاط در ترک نماز نماید و بآن نماز اکتفا
 نکند و در هر جایی که مکمل شد بفساد نماز با اعتبار و تحقیق کلی از آن که غرض قبل از وقت باید آنرا بدین
 دخول وقت اعاده نماید و اگر فساد نکند باید بدین وقت قضا نماید و اگر در انشای نماز فسادش
 معلوم باید قطع نماید آن را و با مکان تحصیل علم بدخول وقت به اعتبار تاخیر آن کشف بظن بنیوان
 نمود اگر ضعیف و ضعیف و تحصیل علم نباشد و قول بجهت اعتقاد برین مکان است و اگر بجهت
 است و اگر ممکن نشد تحصیل علم بهیچ وجه اگر چه تاخیر نماز باشد ملاطوفی اعتبار برین جایز
 است و اگر تاخیر نماز ملاطوفی تحصیل علم خوان نمود و لکن بدون آن ممکن نباشد بجهت ابری
 با فباری یا نحو آن در جواز اعتقاد برین و عدم وجوب بجهت تحصیل علم و وجوب تاخیر و ملافت
 و مسئله در غایت اشکال است پس احتیاط و ترک نکند لکن قول بجهت اعتقاد برین درین حال
 اقربا است و بنا بر جواز اعتقاد برین شرط نیست که آن ظن حاصل از سبب خاصی بوده باشد
 بلکه از هر چه حاصل شود اعتقاد میتوان نمود و همچنین شرط نیست که آن ظن قوی و متاخم علم باشد

بلکه

کافی ... و همچنین باید که وقت نماز و جبهه انکسار یا برین اعتبار است که
 اند از آنکه باید که تاخیر در صورتی است که دانند که بدون تاخیر علم حاصل نمیشود و احتیاط
 حصول آن به مسئله بعضی از علماء است تا سبب اعتقاد برین ظن بدون اعتقاد برین نیست و تحقیق
 بآن خود که مؤدی تاخیر است و کلام است بوجهی و عدم و ملاطوفی و سوال از شمس و بید
 و رفتن بسوی مکان نماز و هر چه نیست اما تاخیر قبل از آن که شخص وقت است و باید که آن
 و اگر تحصیل علم مستقیم و مشکوک باشد اما ممکن باشد اما اعتقاد برین میتوان کرد باید محقق شود
 و سر و علم را تحصیل کند و اگر چه از این مقدار است اما شک احتیاط نکند
 در این حال و در جواز غرض باید که در این وقت احتیاط است پس احتیاط البته ترک نماز
 اما شهادت ملک عادل و ائمه و غیره ... اگر چه غرض کنیم قبل قول عدلین را و در صورتی که
 عمل بظن جایز باشد یعنی بظن ... نه یا کما ... اما اگر افاضه ظن نماید و الا ملا و اما اذن
 مؤذنین و اعتقادی برین نیست خواه ثقه باشد یا نه اگر علم ممکن باشد مگر آنکه اذن ایشان
 افاده علم نماید و در صورت عدم امکان علم اعتقاد و اذان میتوان کرد اگر افاضه ظن نماید بجهت
 ظن بجهت فرق میان مؤذن عادل و فاسق و مخالف و شیعه نیست و اگر افاضه ظن نماید اعتقاد
 برین نیست و در هیچ حال و هم چنین اعتقادی بخلاف خبر و سماع و بال و دن آنها نیست و در حکم نزد
 مکرر افاده علم نماید و ملاطوفی ظن نماید و در جایی که اعتقاد برین توان نمود و جماعتی از علماء گفته
 اند که کسی که کفر باشد یا مجوس باشد و در مکان تاریکی که قشعره او قاتر اندهد و عاری از نور
 او قاتر نداشته باشد جایز است ایشان را تقلید غیر از آن مشکوک است بلکه تحقیق نیست که کفر

عقید. بام ممکن و اگر چه بتأخیر نماند باشد واجب است اینانرا تحصیل مالم و اگر چه بعد از آنکه
 اینانرا تحصیل نکرده باشد و اگر چه باخیر باشد من باب انقراض علی میگوید و اگر چه علم و نه
 ظن ممکن باشد در این وقت تقلید جایز است و بعضی گفته اند که اگر مظنه بخروج وقت نافله باشد
 باشد نافله و اترک کند و شروع بخرید نماید و نافله را قضا کند و آن احوط است اگر چه لزوم آن
 معلوم نیست و جماعتی تصریح کرده اند بوجوب معرفه وقت و حق اینست که اگر مراد بوجوب شرائع است
 که بر ترکش عقاب دهده باشد پس آن معلوم نیست و اگر وجود حق بباب المقدّم است که بر ترک
 آن بخصم حد عقاب نیست پس آن حق است لکن واجب تقدّم نیست که واجب بجا آید باشد وقت
 موقوف است بر آن پس بنا بر این معرفه وقت بجهت آنکه اگر چه اندک و تفصیلا که در راه اند و واجب
 نیست **فصل دوم** در لباس مصی است بدانکه از این نیت نماند و در جلد میشود خواه ماکول اللحم باشد
 یا نه خواه دباغی شده باشد یا نه و خواه نجس الذی باشد یا نه خواه صلاحیت ستر عورت داشته
 باشد یا نه بلکه باخیر داشتن آن جایز نیست اگر چه نویسد باشد خواه ناز و نفیله داشته باشد
 یا نافله حوله نماند نیت باشد یا غیر آن پس اگر کتلت و آن ناز کند یا با خود دارد نازش باطل است و اگر
 صاحب شک است لکن اقرب عدم فساد است مگر اینکه آن میشود نجس یا غیر ماکول اللحم باشد که حکم
 نجس و غیر ماکول بر آن جاری میشود و یا با حکم مخصوص میت حیوانی است که صاحب نفس ماله باشد
 با اتم است که شامل مثل ماهی و مار نیز هست بدان خلافت لکن اقرب بجهت حکم است و ناز و در
 و کتلت و نجس که از حیوان ماکول اللحم حیوان باشد یا تر است یا نه و در حال حیوان یا بعد از موت
 نیست و محتاج بشستن نیز نیست و اگر آن میت کتلت باشد در آن خلافت و معتدل حیوان ناز است بدان

لکن

لکن اگر علم بجهت آن موی کند شدن داشته باشد نجس که در لایق نشود آلا با شستن پاک شدن محل نجس
 آنرا باید شست یا باید بکشد اگر ناز موقوف بر طهارت آن چشم شده باشد اگر چه از میت باشد
 باشد آنرا باید کتلت و بعضی مثل و لطم واجب میدانند و آن احوط است و بر این مسئله متفرع میشود
 مسئله میت عام البکری و آن ابلت که بنا بر طهارت و که اصل طهارت موی کتلت شدن آن میت است
 اگر چه آن جزو که داخل است در جلد بوده باشد اگر در حال وضو یا غسل موی از وضو یا غسل
 کتلت شود چنانچه غالب اتفاق می افتد اگر آن موی آن جزو آن که داخل جلد بوده ملاقات
 کند با آب که بر او یا دست زده آن آب با آنکه آب غلیل است نجس نمیشود و در وضو و غسل
 خلطی عارض نمیکرد و در چنانچه در وضو و غسل حیوان ماکول اللحم ناز جایز است مالم اگر چه از میت
 هم چنین جایز است و در ایران و استخران آن نیز جمیع آنچه حیوان و آن حلول نموده و موقوف بر شستن نیست
 مگر آنچه طی سابقه و نماند و در جلد حیوان ماکول اللحم بعد از قلع و اشیال است اگر چه دباغی نشده
 باشد و بعضی موقوف بر دباغی میدانند و آن احوط است و اگر شست و در جلد حیوان ماکول اللحم
 که کتلت است یا آن میت را یا جایز است نماند و آن بانه مسئله محل اشکال است و تحقیق
 اقرار است که مسئله را بعد از این صورت است و حکم در آنها مختلف است صورت اول اینکه حیوان
 که کتلت شده که علم بتذکیه آن ندانیم آن میت مسلمی که کتلت شده که آن مسلم حکوم بکفر نیست
 و میتی و ذبیحه اهل کتاب نیز حلال نمیداند و نمی دانیم که میت کتلت شده که کافر است که
 آن از دست او میگرفتیم حکم بشبه بودن آن نمیکردیم و بعد از این حال حکم طهارت آن جلد میشود
 جلد و جایز است نماند آن خواه آن مسلم اشاعری باشد یا غولاشاعری اگر چه از غولاشاعری

خواه و در فتنه بطریق انتقال عین مثل بیع و هبه و شئانی باشد یا بطریق انتقال منفعت مثل اجاره
و عاریه بلکه اخذ بطریق نصب نیز حکم بطلان یافت میشود و با بجهت بخر و وجود جلد در وقت مسلم
حکم بطلان آن میشود اگر چه مظنه داشته باشد که تذکیر فتنه و سایر و فتنه نیز غیر مسلم
اند و فرق میان آن سفید و سفید نیست صورتی و آنکه آن جلد از دست مسلمی که محکوم
بکفر نیست گرفته شود و نداند که او از دست کسی گرفته که اگر از دست او گرفته شود
حکم بریده بودن آن جلد میشود و لکن آن مسلم حلال میداند میثقه را بدیاری اما خبرند حد
که آن جلد مذکور است و نه در طهارت و جواز نماز و آن جلد خلاف است لکن اقرب به
آن و جواز نماز کردن در آن است لکن اصولی است آن است و اگر مسلم محفل میثقه بدیاری
خبرند حد تذکیر و غیر است و اگر خبرند با آنکه آن جلد میثقه است حکم نجاست آن
میشود و اگر نداند که آن مسلم میثقه را بدیاری حلال میداند حکم بطلان آن جلد و اگر از
مسلم شود و با بجهت حایز است نماز و جلدی که از مسلمی که بکفرش نمیشود گرفته شود اگر چه
که آن میثقه است خبرند حد میثقه بودن آن خواه بداند که او میثقه حلال میداند یا در نجاست
اهل کتاب حلال میداند یا نه باشد و خواه بداند اسلام بوده باشد یا بداند کفر و حکم
نقض فتنی حکم مرجع است و اگر فتنه داشته باشد یا نه آن میثقه است نیز حکم فتنه
میشود لکن اصولی اجتناب است صورتی نیم آنکه از سوق مسلمانان گرفته شود
لکن از دست کسی گرفته نشود و این جلد با حکم حکم بطلان آن میشود و جایز است
نماز در آن خواه آن سوق در بلاد اسلام باشد یا بلاد کفر خواه آن شخص که آن گرفته

شد

1

مشاء معلوم باشد اسلام او یا بجهت احوال باشد و اگر معلوم الکفر باشد حکم نجاست آن میشود و میشود
اسم سوق است پس تا کین معلوم شود که در این فتنه واقع شده باشد اعتبار آن فتنه و در وقت
اسلام آنست که غالب اهل آن مسلمانان باشد اگر چه حکم ایشان کافر باشد و اگر صاحب آن خبر دهد
که آن میثقه است حکم نجاست آن میشود صورتی چهارم آنکه در بدلی گرفته شود که غالب آن اهل
اسلام میباشد و آن کسی که آن گرفته شد کافر میباشد پس این جلد نیز حکم بطلان است
است نماز در آن خواه آن شخص معلوم باشد اسلام او یا بجهت احوال خواه میثقه را بدیاری دانند یا نه
خواه خبرند تذکیر بدهد یا نه مگر آنکه خبر دهد یا نه میثقه است که حکم نجاست میشود صورتی پنجم
آنکه آن جلد از دست کافری گرفته شود و نه حکم است نجاست و عدم جواز نماز در آن خواه آن
کافر صریح باشد یا زنی یا مرتد یا غیر یا آن اگر چه از فرقه مسلمین باشد مثل طوائف و غوارج لکن
این قسم اشکال است و اگر بداند که آن کافر از مؤمنین گرفته اقرب به جواز نماز است و آن هم حایز
اگر بداند که مسلم از کافری گرفته اقرب به حکم عدم جواز نماز است و آن نیز صورتی ششم آنکه اگر
در سوق و بازار کفر آن کسی بگیرد که اسلام او معلوم نباشد باید داد الکفر گرفته شود از کس غیر
معلوم الا سلام آنرا حکم نجاست میشود و نماز در آن حایز نیست خواه خبرند تذکیر بدهد یا نه صورتی هفتم
آنکه آن جلد از دست کسی که فتنه افتاده باشد در جایی خواه بلاد اسلام باشد یا کفر و حکم آن
در کمال اشکال است لکن اقوی و احوط اجتناب است و شک در تذکیر حیوان غیر ماکول الا تم
مثل شک در تذکیر ماکول الا تم است در جمیع اقسام سابقه و جایز نیست نماز در جلد حیوان غیر ماکول
الا تم غیر از سنجاب و خز پس حایز نیست نماز در جلد سباع اگر چه تذکیر شود و با بجهت دوم چنین

جایزیت نازد و جلد طلب و غضیر و بلیک و جود و کونک و طار پشت و مشلت و مسومات و کرب و درغای
که ماکول اللحم نیستند و حیوانات مدیانی که ماکول اللحم نیستند و هم چنین جایزیت و جلد و بد و شغل
و قول بجز ضعیفات و هم چنین جایزیت نازد و جلد خود و قنک و هم چنین جایزیت نازد و جلد و
خوار فیت و فرق میان مرغ و غیر آن نیست خواه مدیانی شده باشد یا نه و فرق میان سانس و غیر آن
نیست و هم چنانکه نازد و جلد آنها جایزیت و هم چنین جایزیت نازد و مدیانی و بلیک و کونک و بلیک و استخوان
آنها و غیر آن از گوشت و بی و خوار آن و اگر اجزای آن حیوانات منبذیر جامله و کلاه کرده باشند نیز از آن
جایزیت و قول بجز ضعیفات و ملوک میشود و آن هر جامله که از حیوان غیر ماکول اللحم باشد اگر چه
توان بود و اگر جزوی آن حیوان با خورد داشته باشد و نه می شود باشد مثل اگر چه ضعیف است
داشته باشد و در میان آن خلافت می قایلند بدم حیوان فساد نازد و در جزوی از حیوان
غیر ماکول اللحم که با خورد داشته باشد اگر چه مدیانی آن بوده باشد و هم قایل بجز آنند و حکم بدم
حیوان را بخص بان تصدیق می کرده باشد می باشد و مسئله مثل اسکالت لکن اقرب جواز است
لکن احتیاط را نباید قریب که بر اعمات قول اول و نازد و مدیانی که بلیک و کرب و درغای
نمود و هم چنین سایر اجزای حیوانات غیر ماکول اللحم غیر آنچه استنا میشود و فرق و طریقات و سایر
فضلاتی از آنها پاکست حکم مود استخوان آنها است و هم چنین قیاز آنها و اما اگر آب یا غیر از اینها
و بینه بکرماند بدون استخوان انقلاب نازد و آن ضرر ندارد و اگر طبعی از آن بدن و جامله
و خشک شود و چیزی از آن نماند محتاج به شقوق نیست مانند نجاست و استخوان حیوان مثل سایر اجزاء
است پس آن با اجزا باید ترک کند اگر چه خیلی باشد و اگر موی خروشی کنه شده باشد و با او باشد

نازد و آن جایز است اگر چه جامله غیر ماکول اللحم نازد و اگر چه حکم نازد و بلیک و کونک و بلیک و کونک
و نقصان و هر حکم موافق مثلثی و مدیانی و مدیانی و مدیانی و مدیانی و مدیانی و مدیانی و مدیانی و مدیانی
ظاهر و جزو و موی غیر و اما اگر موی خروشی یا غیر لباسی یا خنده باشد و حیوان نازد و آن اسکالت
لکن اقرب جواز است اگر چه احوط ترک است و هم چنین جایز است و نازد و مدیانی و مدیانی و مدیانی و مدیانی
که از خوار و ملوک و وقت به شدت یا غیر آن کند میشود و با آن که بلیک و کونک و بلیک و کونک
و بدن سودایهای کند میشود اگر چه در جزو مستحب قایل منع باقیم و اما اگر آن بی سیم از غیر خورشی
باشد اقوی و احوط لزوم اجتناب است و اما نازد یا بلیک و کونک و بلیک و کونک و بلیک و کونک و بلیک و کونک
با صوم و وصل اگر چه با جزو مستحب جایز نازد و مدیانی و مدیانی و مدیانی و مدیانی و مدیانی و مدیانی
لکن اقوی جواز است و هم چنین جایز است نازد و با نوزد و مدیانی و مدیانی و مدیانی و مدیانی و مدیانی و مدیانی
با سر و دلید باک نیست و هم چنین با صدف و اگر حیوان غیر ماکول اللحم خود را عیب باشد بخص و مدیانی
از بلیک نازد است اگر چه در جزو مستحب منع کنیم و اگر بر روی جلد غیر ماکول اللحم با بلیک و کونک و بلیک و کونک
یا غیر آن نماند کند اقرب محتمل نماند است و اگر خشک کند و جلد و موی و خوار آن از اجزاء حیوان که با آن
حیوان ماکول اللحم است یا نه احوط و احتیاط واجب اجتناب است و هم چنین اگر مدیانی که جلد و کونک
از غیر ماکول اللحم است و لکن شک کند که آیا از حیوانی است که نازد و جلد و کونک آن میتوان کرد
یا نه اقرب و وجوب اجتناب است نیز و ثابت میشود بودن جلد و کونک از حیوان ماکول اللحم بشهادة
حدیث و روایات آن بشایع که فیدان باشد اشکال است و احتیاط را ترک نکند و لکن بقول
صاحب مال و مایع ثابت میشود و اگر حیوان را بشناسد اما نماند که ماکول اللحم است یا نه بقیه و نه

بهجتاد اقرب واحوط وجوب اجتناب است و اشکالی نیست در فساد نماز کسی که عدل نماز کند و بعد
 با پیشم با کراک یا خزان از حیوان غیر ماکول الاکم هم چنین اگر سهوا یا جهلا نماز کند بنا بر اقرب جزا نماز
 واجب حق نماز نیست و خراه صحیح و خله زن باشد و اگر دیافساد نماز در صورتی است که مجموع نماز آن
 که شود با جزئی از آن کافی است و فساد یا شرط است صلی اسم نماز در آن کرده شود اقرب احتمال
 اجزاست و ضرورت مثل تکیه و سر یا مخرآن اگر با حیث نماز کردن در آن شود آن نماز صحیح است و اگر
 حیوان ماکول الاکم غیر ماکول شود مثلاً آنکه انسانی او را طلی کند و یا جلا شود پس آن مثل حیوان
 غیر ماکول الاکم با آنکه نیست پس نماز در جلدی و پیش صحیح است بکن احتیاطاً در ترک بناید کرد که مسئله
 محل اشکال است و اما آنچه خود کوشش مکرر است مثل آنچه حرام نمیشد پس نماز در جلد و پیش
 جایز است و مکرر نیز نیست و در جواز نماز در جامه که بر روی کمر و دوش باشد یا شغال بوده باشد
 یا بر زیر آن بوده اگر چه پیش شده باشد و جزئی از آن یا جامه نازده باشد خلاف است اقرب جواز
 با کراهت است و نماز در کراک خراب است اگر خالص باشد اگر چه حیوانی که نماز در آن جایز نیست خراه
 جامه ساتر باشد یا نه و بعد از خلاف است اگر چه در جلد است و احوط عدم جلد است اما جواز
 آن در صورتی است که مذکور باشد و چنانچه بعضی از اصحاب گفته اند تذکیر آن اخلای از قبیل است جلا
 حیره مثل مایه و تذکیر آن میشود چنانکه تذکیر که سایر جلد ها معلوم میشود بتفصیل سابق و اما کراک
 آن پس مشروط بتذکیر نیست و اما سایر اجزای مثل استخوان و گوشت نماز در آن جایز نیست و اگر کراک
 خرمقشوش شد بکراک یا موی حیوان غیر ماکول الاکم نماز در آن جایز نیست اگر چه خرمقاب باشد
 و اگر خرمقاب با پیشم مزج کند و جامه کند نماز در آن جایز است اگر خرمقشوش نشود و در غیر خرمقاب

خلاف است اقرب آنست که آن سگی نیست چنانچه بعضی از علما حکم کرده اند و از سجده عبد الرحمن حجاج و
 در غایت این او حضور متغایر میشود و از بعضی از محققین اطلاق نقل شده و بعد از آنکه بعضی از علما
 کرده اند نماز در آن جلدی که در این زمانها مشهور و مجرب میباشد زیرا که معلوم نیست که این
 همان خرمقاب است که در اخبار و کلام علماء تحریر نماز در آن کرده اند و اما نماز در جلدی که خرمقاب است
 در جواز آن اقرب و احوط منع است و کراک آن مثل جلدی میباشد و بنا بر محتمل حکم خرمقاب مثل حکم
 سباع است در احکام و فروع و بعضی از علما گفته اند که گفته اند که سحاب حیوانی است قبل
 موش و مری که موش و غایبه نر می است از پوستش پوست بنی میباشد و نه که نظر باین آنرا میگویند
 و بسیار صاحب جلد است هرگاه که در بدن و در دستهای بلند بالا رود و در بالا و در بالا
 بسیار است و در غیر این پوست آن است که نماز در آن و احوط بوده باشد و حرام است در غیر این مری
 که قابل ستر عورت بوده باشد و حال نماز و غیر نماز مکرر و حال حریم عورت پس پوشیدن آن
 از عاصی است که اگر بپردازد بر آن فاسق میشود و بعضی بعضی پوشیدن او را فاسق میدانند
 لکن اقرب آن است که بعضی آن فاسق نمیشود و حال نازده به حرام بودن نمازش نیز فاسق نشود
 خراه بآن ستر عورت و اما خراه نماز نافله باطلا یا فرض حقیقی نماز آیات و نماز میت و خواب و عظام
 نماز در آن باشد یا نه بلکه اگر سهوا یا نسیا یا جهلا یا بکراهت آن حریم است نماز کند در آن نمازش
 نیز باطل است بنا بر اقرب و احوط و اگر شک کند در حریم بودن در جهت نماز در آن اشکال است
 پس احتیاطاً از دست ندهند و یا شرط است و حکم نماز در حریم که مجموع نماز در آن کرده شود
 یا اینکه جزئی از آن اگر در آن باشد کافی است اقرب آنست که معتبر صلی نماز در حریم است

باشد بلکه در برخی که از هر بیت خارج شود کافی است اگر چه باین نحو باشد که بگوید و این نیز
 میریند یا با هم نباشند جامه کنند بلکه بیست که بخیاکت و در حقش بجزی و در آن که گذر میزود
 خارج شود و بلکه مناط صدق پوشیدن صریح و نمان کردن در هر چه است و اما اگر در حق جامه
 صریح باشد و استر و غیر آن یا بالعکس آن فایده ندارد و هم چنین اگر استر در آن غیر باشد و وسط
 ابریشم یا کج کرده باشد و مثل بلبه را بپوشاند از آن غیر است و قتل جوار و ضعیف و در حق
 غیر صریح یا ابریشم جایز است و قول منع در کمال ضعیف است و هم چنین جایز است قتل دارن بند
 قبا و خنجر از صریح و هم چنین قتلان و سقایف جایز است که از ابریشم نبوده باشد و هم چنین بکلیت
 جامه که معلوم از صریح بوده باشد آله صدق و کذا که تاز در صریح گرفته و جایز نیست پوشیدن طلا و نیک
 پنا بر اقرب و اشهر احوط خواه ساق را بپوشد یا نه مثل لکنتی و کزندی و خواه ناز فریضه باشد حق
 مثل ناز حیانه و ابلت و عجل و خواه نافله و بر ناز حرام نیست پوشیدن آن حق بدان و نسبت
 نیز احوط است و پوشیدن بدلیلهای غیر بر ناز حرام است مگر اگر چه بدلیلهای جامه باشد و جعلی اگر
 از خاص کبریه میدهند و لکن اقرب اینست که از صفایست و بطریق قریب طلا است بجهت مردان اگر
 پوشیدن و جوهر حرام میدهند لکن جواز با عدم صدق پوشیدن اقرب است و پوشیدن آن در حال ضرورت جایز
 است نه در حال صریح و هم چنین جایز است فرشتن بر دادن و سوزیدن آن و البته قریب آن و نوری آن از
 که پوشیدن نباشد و بر طفل پوشیدن آن حرام نیست بلکه پوشیدن آن بکلیت عیبه پوشیدن نیز بر وی
 حرام نیست و اما مذمت که بر وی آن طلا کرده باشد یا آله طلا و نقره را کرده باشد متوقف بر آن
 این است که اگر حادقت که نماند و طلا کرده نماند آن جایز نیست و اگر جواز است کفی مطلق است

طرح و چین در جامه که طلا و غیر آن از صوری که نماند بآن جایز است یا نه باشد و هم چنین جامه که
 طلا نقش بدهد باشد و بلکه قدر متیقن فساد نماند است و طلا در باطل اگر چه احوط ترک این صریح
 است جیجا و اما طلا که مزوج با صریح شدن باشد حکم بعدم جواز مضایقه نیست و اگر چه نتوان گفت
 نماند و صریح شدن باطل یا نماند و طلا شدن و نماند و وضعی که گفته شد باشد و هم از آن نماند جانی
 است و چون مناط منع صدق پوشیدن است پس با خود داشتن طلا مضرت نیست حتی در ناز خواه
 با سکه یا بخل و خواه در صریح یا خود داشتن کتب حدیثه و نشر و خزان که بطلا نقش شده
 ماضی نیست بلکه در جامه که در آن طلا باشد جایز است و اگر چه طلا یا جیجا نماند آن
 کند نمانش صحیح است و اگر چه بطلان بودن باشد نیز حکم طلا و جایز نیست نماند جامه شخصی
 و تصرف در آن در غیر نماند حرام است و اگر چه عیبه خود را بآن بپوشاند نمانش باطل است
 حرام و در آن جامه بسوی مالکش حقوق میرسد مگر آنجا باشد یا نه خواه ناز فریضه باشد یا نه
 شاه را باشد یا تقاضا خواه نماند عیبه باشد یا غیر آن حتی نمانعیت و او را سایر عیبات نیز مثل
 نمان است پس در جامه شخصی جایز است یا نه مقتضای تحقیق است که آن عیادت اگر کدام
 ندارد تصرف در آن مذهب و از منافی و ترک کردن آن بصلاحیت نیست مثل زینت و هم صریح است
 به اشکال و اگر لازم دارد تصرف در آن پس در آن اشکال عظیم است لکن اقوی و احوط حکم نقیض
 ماکر آن عیادت منافی و ترک کردن ماکر باشد اما لازم ندانسته باشد تصرف در آن اقرب است
 آن عیادت است و در نماند نماند آن جامه فرق میان آن احدی نماند و هم در حقش نیست و اما
 طفل نمانش در آن باطل نیست و ملحق میشود و بیاتر جامه که قابل است و به اگر چه بآن سرش را بپوشد

پس در آن فاسد است و چون هر چیز که می شود باشد مثل آن می ماند مثل خاتم و دست بند و کوب
 و غیر آن و تحقیق آن است که اگر ناز در آن چیز مستلزم تقرب زبانه از بهر شین نیست و حق کون با کوش
 و کسی که تمام مقام مالک می باشد با حفظ آن متوقف بنافی از منافات ناز نیست ملحق نیست و موجب
 نسا و نیت و اگر لازم داد تقرب مذکور را بر ملحق می شود و ناز در آن هیچ نیت و اگر صرف لازم
 ناز در آن لازم داد و اگر در آن مالک منافاتی ناز در نازش نیز هیچ است و چیزی غصبی که باشد
 و اصله باشد نیز محکمش مثل آنچه در این قسم کفیم می باشد اگر چه در این اعتبارات احتمالی و در هر دو
 است و آنچه مذکور شد درجه سه علم بغصبیت و عدم فراموشی است و اما اگر جاهل بغصبیت
 لباس باشد اما بخوبی باشد که شده اند و در آنجا نیز باشد و مثلاً اگر آن را حمل خود داند یا آن
 دست مدی که فند باشد پس ناز در آنجا نیز است و هیچ است و لکن این در غیر صورت اختیار غصب
 است بآل خود زیرا که در این حال ناز در هیچ یک جایز نیست و در جمیع این موارد اگر ناز کرد به علم
 بغصبیت حاصل شد اجرة المثل و اگر لازم می باشد و اگر رافعی ناز مطلع شد بغصبیت اگر
 است او را کندن او جامه بد و منافاتی ناز باید آنرا بکند و ناز هیچ باشد و اگر کندن محقق
 بر فعل منافاتی است ناز باطل است و اگر عالم شد بغصبیت و فراموش کرده و آن ناز کرد نازش
 صحیح است و بر آنکه نیت نیت لکن اصطلاح اعاده آن ناز است در وقت و قیام و خارج وقت و بهر حال
 اجرة المثل لازم است و اگر نداند که ناز در جامه غصبی حرام است پس ناز کرد پس اگر مقصر نباشد
 بر او چیزی نیست و حق نازش بعد از نیت و اگر مقصر باشد پس احوط بلکه اقرب فساد ناز است و موجب
 اعاده باقی است و اگر علم تجریم ناز در آن باشد اما جاهل بفساد ناز در آن باشد پس با تقیر نازش

فاسد است

فاسد است بلکه با عدم تقصیر نیز نازش باطل است ملحق است و تحقیق که علم بر حکم و فراموشی که مثل
 کسی است که ندانسته است اصل و اگر مالک اذن و عهد غاصب را با غیر ملحق ناز اگر ملحق است
 صحیح است و کون ضامنت باقی است و اگر اذن بطریق عموم بوده باشد مثل آنکه بگوید هر کس ملحق
 و ناز کرد در ملک من یا هر که خواهد و آن ناز کند و حرمان در دخول این اذن بر غاصب و چون
 ناز کردن او در آن اشکال است و تحقیق که اگر ناز در این علم حاصل شد که در او ش غیر غاصب است
 ناز غاصب صحیح نیست و اگر علم حاصل نه شد پس در آن تفصیل است که مقام مناسب ذکر آن نیت
 و کسی که مالک عینی بوده باشد اگر منفعت آن منتحل غیر قسری بجاوه نازش در آن جایز است و لا
 باید اذن از صاحب منفعت بگیرد و اما مالک منفعت مثل مستاجر در آن اشکال است و اگر اذن از
 مالک عینی و منفعت نه بوده باشد لکن علم بر رضای او بوده باشد بجهت که احتمال غیر ناز نازش
 در آن صحیح است و لا فلا اگر چه نیت نیت داشته باشد بر رضای مالک خواه مالک آن بداند یا نه
 باشد یا غیر ایشان و ناز صحیح است در چیزی که ضریح باشد یا هیچ فاسد یا اجاره کرده باشد
 بجاوه فاسد و لکن علم بفساد آن بیع و اجاره نداشته باشد اما علم بایع و مشتری بفساد اشکال
 و لکن اذن دهد مالک بر شیدن جاعل ناز در آن غیر صحیح است مگر این که منع کند از ناز و اگر منع
 کند در حال ناز باید که ناز فاسد است و اگر ممکن نشود کندن ناز باطل است نیز و اما امری
 که صحیح است نیت بلباس مصلی در چندین امر است از آنجمله صحیح است ناز در دخل بری خواه ناز
 واجب باشد حق ناز بجاوه و خواه صحیح غیر متبایه و خواه مری باشد و خواه زن بلکه در بعضی
 میشود عدم اختصاص احتیاج بهی بلکه بغیر عری احتیاج نیز بعمل می آید و مانعی نیست ازین قبل اگر

جرات شود بر شید نشد و آبا باید آنرا از جانب تحت بخوابد بخوبی که از آن بپایند و بداند نشد
 باشد و تحقیق آن است که اگر شخصی بر روی زمین نماند بکشد و کسی که در میان دو پای او ایستد
 آنرا بگوید باشد بخوبی که اگر خواهد میباید عودت او را از روی بپوشید آنرا که واجب نیست و اگر
 در کنار پای یا چیزی مرتفع نماند بکشد و عودت بخوابد است که هر که از این فکر کنی نه بیند و این
 بر بنید بنا بر اینی و لاجرم و اگر جامه را سوراخی بود یا بشد اگر مجازی با عودت نباشد ضرر ندارد
 و اگر از آن ناسد است اگر عذر آنرا نکند با این حال و اگر بدست خود از آن آید کند بخوبی که مستحباب
 حاصل شود و واجب و نه طمأنینه و نه ناز و نه ایستادن و نه صحیح است و اگر دست بر آن نه
 نه که بر دست حاصل شود و نه ناز و نه ایستادن است و سخت اتری است و احتیاطا اگر
 نکند و هم چنین است حکم اگر غیر دست بر آن نهادهای که چنانچه باشد و احتیاطا اگر نه نماید
 و اگر تر موقوف بخوابد ساق باشد واجب است خردن با قدرت و اگر موقوف با جاره است
 باید ایستاده کرد و اگر چنانچه از اجرت باشد با پای که ضرری بر آن مرتب نه شود و اگر موقوف
 بر پای یا عذر باشد نیز واجب است قبول و باطله بخوبی که ممکن شود ضرری بر آن مرتب
 نشد و منع شرف نباشد و لب است تحصیل سفر اگر چه قبول قیمت ساق و بعضی خردن
 ساق و مقام بر خردن ابتدا شده اند اگر قیمت یکم از آن دیگر داشته باشند آن مشکو است
 و ستر حاصل میشود بجامه که چاک و نه عودت باشد و اگر چنین جامه پوشد نمازش باطل است
 و بر این مسئله سفر است عدم جواز نظر به بدن و صورت و جلوه که حرام است نظر بر آن از شب
 شعله و مینک و دول و نه لب و نه جوب ستر عورت فلان است از عدم جوبیت بر پوشیدن مقدر

طریق

طریق او و عذر آن لازم نیست و در جوب ستر شمع بسیار و اگر پشت جامه و بدو نشود و عذر
 است از حوط و جوب است و موسی عورت را واجب نیست پوشیدن آن را جاز نیست مگر
 مکرر است نماز بجهت مرده از در یک جامه تا آنکه بپوشید آنرا و واجب نیست ستر آن
 نماز و عذر نهی کرده اند که اگر بر آن جامه دیگر کراحت بر آن میشود اگر جامه غلیظ باشد و بعضی
 مکرر نمیکند نماز در آن اگر یکی باشد و لاجرم کراحت است در یک جامه و بدان که ستر عورت با عذر
 چند حاصل میشود و از آنکه جامه بافته شده و از پنبه و کتان و اشکالی در آن نیست و هم چنین جامه
 بافته از ابریشم و کرب و عود حیوان ماکول انهم و هم چنین جامه بافته از پنبه و کتان یا
 کرب و موسی مزبور یا مزج از آن که بگوید یا بر بخوبی که مستحکم نباشد هم چنین مزج
 زنان و پوشیدن این امور مذکور با شخص بیجالی بودن خالی یا شخصی بودن شخص با عذر و در
 طوری ظاهر و هم چنین است جامه که از جلد حیوان ماکول انهم ساخته باشند و پوشیدن آن
 آن میسازند و اینها از لباسهای عادی است و در حوط حال جاز است ستر آنها و از آنکه عذر
 و برك و دخت و نبات است مثل برك و اگر جامه بافت و پیرانیها از اینهاست نمیکند
 عودت خوردن یا کلام و در جواز ستر با اینها با امکان ستر یا عذر است و مسئله عملی آن است
 که اگر چه جلد ستر است اگر چه در حال نمک باشد مگر از حوط برك آن است و از آنکه عملی است
 اگر غیر آن حتی برك و عذر بافت نشود و در این حال ستر برك لازم است و از آن عملی با این جهت
 و کوع و عذر نماز را ناجائز نیست قد و جواز ستر برك با وجود عذر و برك و دخت خلاف است که
 جواز است بلکه جواز آن با وجود جامه های متعارفی از پنبه و کتان نیز و عملی آن است و از آن

اگر ایام را بخاورد و در وقت رکوع و سجود کند اقری محتمل و احوط اعماده است و اگر نماز را برپا کند
 با ایام اعماده ضرر نیست اگر چه سائر اوقات شود و وقت باقی باشد و در وجوب تأخیر تا آنکه آخر
 وقت بر این مریان رجوع فقیه خلاف عظیم است و تحقیق آن است که اگر علم باطن داشته باشد
 بحصول سائر اجب است تاخیر نماز و اما با شک اشکال است اظهار رجوع تقدیم و احوط تأخیر است و کن
 سائر نیاید غیر از مریان نماز میکند با ایام و اگر ضرورت باعث پوشیدن حریر شود نماز آن
 میکند بدون ایام بلکه با رکوع و سجود و اگر نیاید از اجابت مقتضای تأخیر ایام با ایام میکند و اگر
 شود بر پوشیدن میبوشد و با رکوع و سجود نماز میکند و هم چنین است حکم جلد میوف غیری که
 اقم و اگر نیاید از اجابت بخن در آن اشکال است اما اگر سربا یا بخن از ضرورتی رای شود میبوشد
 و نماز با رکوع و سجود میکند و اگر نیاید از اجابت مقتضای ایام با ایام نماز میکند و اگر ضرورت هلاک باشد
 و ضرورتی باشد میبوشد یا خن و نماز با رکوع و سجود میکند و اگر ایام را برپا شود و حیال جلد
 غیر مکرر اقم یا میبوشد یا طلا و میبوشد یا خن یا خن است و اگر دانه نماز سائر یا خن
 اگر اندک است کند عورت خود را بدون فعل منافی واجب است ستر و تمام نماز اگر وقت تنگ
 باشد و اگر صحت داشته باشد میبوشد و تمام کند و احتیاطا نماز را اعاده کند و اگر ستر
 باقی بماند منافی ممکن نیست اگر وقت تنگ است نماز را بجز این حال تمام میکند و الا قطع کرده ستر را
 بعد از آنکه از سر بگیرد و اگر تمام میکند و از سر گیرد با عدم وجود ناظر احوط است و اگر ستر یکی
 از عورتین داشته باشد آنرا میبوشد و نماز با ایام میکند و اگر آن سائر ستر قبل از آنکه نماز
 بگذرد یا نه قبل از آنکه ممکن است متعین است و اگر هر یک از آنها باشد پوشیدن قبل از آن است

مط و اگر عورتی باشد که نماز با ایام است و هم چنین در جلد و اما با سهراب و جمع است و اگر عورتی
 از این عورتین را باید انقدر را میبوشد و در وجوب آن معلوم نیست و با ایام نماز میکند و سحر
 جماعت عجز جماعت برهنه خواهند باشد یا مرد و کن نشسته نماز میکند و امام زانوهای خود را
 بیشتر از دیگران میکند و امام ایام میکند و هم چنین ماسرین بنابر ترتیب مطم و در وجوب
 قدمها بر زمین آزاد با لغو خلاف است اقری عدم وجوب است و احوط وجوب است **نص**
 در مکان مصلی است هر گاه است تصرف در مکان معصوب مطم اگر چه بدین کارین باشد بلکه
 است نماز نیز در آن هر گاه از روی عمد و اختیار باشد و قول بعدم فساد ضعیف است و خواهد
 بمالك موقوف بر منافی نماز باشد یا نه و اگر غیر بالغ در مکان معصوب نماز کند اقری تمتع نماز است
 و فساد نماز در مکان معصوب ثابت است حتی نسبت بر منافی و فساد و قول بعدم فساد فاسد
 ضعیف است و اما در غیر در مکان معصوب صحیح است و احوط ترک است و هم چنین زکوة در آن
 و خمس دادن و زکوة کفارات خواه لازم داشته باشند تصرف در آن مکمل را یا نه مثل اینکه بیت کند
 حساب کردن آنچه بر تملک متعلق دارد آنجا که زکوة یا خمس مع ذلك احوط ترک صحیح است و هم
 چنین صحیح است قرأت قلن در مکان معصوب خواه واجب باشد یا سحر و احوط ترک است و هم چنین
 است اداء دین و شستن بدن با جامه انجاست و اما غسل و وضو و تیمم بدان خلاف است و تحقیق
 آن است که اگر آنجا مسجد است یکی آنکه معصوب معصوم زمین است اما هوای که محیط باو است مباح
 است و مع ذلك نماز است بر آنکه آنرا در زمین مباح بجا آورد و زمین حال آن طهارت صحیح است و یکی
 آنکه زمین معصوم باشد نه هوا اما قاعد نیست که آن طهارت دارد مکان مباح بجا آورد در این حال

آن طهارت فاسد است دیگر آنکه هر از این هر دو خصیست و طهارت را بجا می آید و حال
خروج از آن ملک آنجه طاعت شرع بر آن طهارت صحیح است و بیکل آنکه یا آنکه حلیت برین
خصیست طهارت بجای آید و در آن مکان غصبی با استقلال در دست وقت بر آن طهارت فاسد
است خواه بین آن غصبی باشد یا منفعت آن و مناط در بطلان نماز در مکان حرام بودن تصرف در آن
بجای که شامل نماز باشد و فرق نیست در فساد نماز در غصبی و یا در غصب و هر که از شرعی
از مالک نداشته باشد و نماز در زیر سقف غصبی و در غصبی که از شرعی و هوا غصبی نباشد صحیح است
لکن اصولی ترک اوست و اگر کوزه احوط اعاده با قضا است و اگر در حال نماز بدن یا جامه ملائمت
دیوار غصبی یا غیر آن شود و یا آن بجهت آن که بر وجهی که اعتقاد بر آن کنند و پشت بآن نهاده اند
محت نماز است و لکن احوط ترک است و اگر میان پیشانی و زانوی او جامه یا غیر آن از غصبی باشد نمازش
صحیح است و اما اگر آن قدر مکان غصبی باشد که هوای آنجا آن باشد نماز صحیح نیست و نماز در مکان
بی اذن شرعی جایز نیست و نماز در مکانی که غصبی طلب علم است از برای کسی که ساکن در آن نیست
اشکال است و بعد از آنکه قول بیعت نماز کسی که بی نیازیت طلبه سکنته در آن می رود و کسی که در آن سکنته
ایشان میکند با اذن طلب علم و علم تحت نماز کسی که بیعت قنتر داخل شود یا اینکه دخول او با اذن
طلبه و منع ایشان از تحصیل باشد بجهت شرائط در حرام و علم حلال و مقام آنکه بیعت است که از آن
مدرسه فقهیه میشود و با شک احوط اجتناب است و هم چنین است حکم در بطلان آنکه وقف بر زمین
و مترقین میباشد و هم ضایع است کلام در خود غسل و تیمم در آنکه از قنتر نیست در مکان غصبی و بیعت
زمینی و نشی و نماز در مکانی که منتقل باو شده بیعت فاسد و اجاره فاسد و بیعت فاسد و بیعت فاسد

عقد فاسد است و نماز در محمل مالک که باید آنرا حفظ کرد فاسد است و هم چنین فاسد است نماز
در محلهای و بناهای که قبل از غصب بودند اذن مالک نماز در آن جایز میباشد و اگر غصب شد
و جایز است نماز در هر مکان که ملک اوست اگر منفعت منتقل بغير نشد باشد و هرگز اذن هر ملک
که منفعت آن منتقل باو شده یا با جاره یا برصیقه یا بوقف یا بغير آن و هم چنین اگر مالک اذن دهد
غیر از جبهه نماز حق بجهت غاصب نیز مجوز اذن جایز است نماز در آن و بعد از آن سخن بجهت
و اگر اذن بطریق عموم باشد که شامل غاصب و غیر او باشد و در غیر غاصب اشکال نیست و نیست
با و اگر از قراین معلوم شود که مراد غیر اوست نماز او جایز نیست و اگر از قراین معلوم شود که مراد
داخل است نماز او جایز است و با شک اشکال است و باطل بعدم دخول غاصب در اذن اگر
معتبر باشد جایز نیست و لا اشکال است و باطل در جاره که مالک عین را منفعت نباشد معتبر است
بسی هر جا که اذن معتبر شرعی حاصل نشد نماز صحیح نیست و اگر اذن حاصل شد نماز صحیح است و اگر
اذن داد لکن معتبر نبود و باطل اگر او را اذن نماز در آن جایز نیست و اگر هم بکراهت باطلی نباشد
لکن مظنه بآن داشته باشد جایز است نماز در آن اگر چه بجهت او باشد و اگر اذن نمی باشد مثل
مهمان در داخل خانه نماید با اذن بیرون در مکان در مدخل طویلی بدهد بی اگر علم حاصل شود برضای
بجهت نماز بی اشکال است و اگر علم حاصل نشود اما از کلام مالک فقهیه شود اذن در نماز بطریق
اول نیز اشکالی نیست و لا جایز نیست اگر چه مظنه باشد بجهت اولویت نماز اما در لفظ مالک
فقهیه فشر و لا از قراین و شهادت حلال براید که ضعیف اگر عالم بحال مکان بود و اعتقاد او در
میدان است کیفیت نماز و باطل بر روی نبوده بنابر کرمی او نماز او جایز نیست و در محلهای

ملک با عدم اذن مالک عام یا نیت اگر بداند عدم کراهت مالک بشهادت مال و قراین
 احوال و عدم ضرر یا خواست مالک آن مذهب باشد یا مخالف یا کافر خواه در هر وجهی و حق باشد
 یا نه خواه در ملک خود یا در ملک دیگر یا نه خواه مالک معریف باشد یا نه خواه مالک مجهول باشد یا نه خواه
 کرده باشد یا نه و ملکی بجان میبرد در جمیع تصرفاتی که منوط بر رضای مالک میباشد و حکم آنها مثل
 حکم ناز است و در حکم بیساختن است هر گاه کسی که اذن در دخول آنها میباشد بر وجه مخصوص
 مثل حمام انداختن و سایر احوال و اگر در این احوال مقتضای عدم کراهت مالک داشته باشد
 باشد برضا و کراهت داشته باشد و ضرری بآلک نباشد و سایر تصرفات که عادت یا تقاضا
 جاری شده با عدم ضرر جایز است باینکه اگر در آن احتمال نکند خصوصا با شکی که مسئله
 در حال اشکال است و اما مثل حمام و کار و انداختن هر چیزی که ضرر بآلک نرسد بیرون دادن
 و عاده مضائقه در آن فساد و در صورت حق عدم کراهت مالک یا شکی مثل بیابان و صحاری
 نیست پس تصرف در آنها باین حال جایز نیست اگر چه تصرف باشد که مالک را ضرری نرسد
 و اگر علم باطنی عدم رضای مالک داشته باشد نماز و سایر تصرفات نیز جایز نیست و هیچ یک
 در بیابان و صحراها و نه در مثل حمامها پس در حتما و بخوان علم عدم کراهت نافع است و اما
 باطنی مالک بآن با علم بکراهت و باطنی بآن تصرف جایز نیست و اما در صحراها و بخوان با علم
 باطنی بآن تصرف جایز نیست و اما بیابان و اگر بیابان و بخوان از صحراها مال طفل یا مجنون
 بوده باشد اگر علم باطنی بر رضای ولی داشته باشد یا شکی در رضای ولی داشته باشد نماز
 در آنها جایز است لکن احوط اجتناب است که مسئله در اشکال است و حکم سایر تصرفات خالی

انفرد بدین جایزه مثل حکم ناز است و اما سایر محالها از قبیل سرها و کارها و غیره اگر مال
 یا مجنون یا شیخ یا زنی و سایر تصرفات بدو جایز نیست اگر چه علم باطنی نداشته باشد و اگر آن
 محال و بیابان و وقف عام باشد مثل آنکه وقف بر فقیر و طلبه باشد اقرع جواز ناز است و آنها
 اگر چه شک در اذن متوقف داشته باشد و اما سایر تصرفات جایز نیست اگر چه طفل یا نصرانی
 و آیا سایر محالها که وقف عام میباشد مثل آن محالها که وقف عام است مایه و آن اشکال است
 و اگر قابل منع شویم علم باطنی متوقف خواند و اگر نماز کرد و دیگران که نفی باین نداشتند و بعد
 عالم شد نمازش صحیح است و اگر علم بقبضیت داشت اما جاهل بعبثیت نماز بود اگر مقتضی
 نبوده در تحصیل حکم شرعی آن نماز صحیح است و اگر نه اقرع فساد نماز و وجوب عاده یا تقاضا
 و اگر عالم بعبثیت بود و جاهل بفساد نماز بود نمازش باطل است خواه مقتضی باشد و خواه نه
 و عالم بطلان و تحریم یا عالم بیکو از بین و اگر فسادش کند آنرا حکم جاهل است و اگر از بین
 فراموش بقبضیت نماز کرد یا اینکه حکم غصب از صدیق است نماز آن صحیح است و عقل بفساد و احوط
 و در حال اجرة المثل لایم است و اگر از بین خطا بود در مکان مخصوص بآن مثل مجوس و کسی که
 که آن بیرون رفتن خوف ضرر به خود دارد نمازش صحیح است و آن مکان و در وجوب تأخیر نماز
 تا آخر وقت اشکال است و احوط وجوب است و تشبه بقبضی که غیر مخصوص باشد اجتناب لایم
 نیست و آن مخصوص واجب است و نماز بدان صحیح نیست اگر چه بعد معلوم شود که در بیابان بوده
 و اگر در ملک غیر داخل شد در وجه مشروع پس مالک او را امر کرد ببله بیرون رفتن پس اگر در
 آخر وقت است و نماز نکرده جایز نیست تا آخر نماز و تا آخر بیرون رفتن پس نماز در محل بیرون

وفق بجای آورد و کوع و جود را بایا بجای آورد و هر قدری ممکن باشد استقبال قبله واجب است
 و در واجب است و در وقت رفتن سرعت و غایب است هر چه ممکن باشد و اگر در اینجا نماند نماند
 باطل است و اگر در وقت امر به بیرون رفتن کند و عاکلش شروع در نماز کند با شوق
 است تاخیر نماز تا بیرون رود و اگر شروع بنماز کرده که مالک امر بخرج نماید با وسعت وقت
 اتری و جوب قطع و سرعت بیرون رفتن است و احوط عدم قطع و تمام کردن نماز در حال خروج
 با اعاده نماز است اگر چه مالک ابتداء اذن مخصوص نموده باشد و اگر شروع به نماز کرده
 در آخر وقت امر به بیرون رفتن کند جایز نیست قطع نماز و جایز نیست ماندن نیز بلکه تمام میکند
 در حال خروج با ایاء فصل چهارم در آنچه جایز است بجز در آن جایز نیست و صحیح نیز نیست سجده
 کردن در چیزی که غیر زمین و آنچه از آن در میاید باشد پس جایز نیست سجده بر پوست و ششم
 و مودک و دیگرها و بر ششم و آنچه از طلا و نقره و غیره و آنچه از معادن باشد و آنچه بجهت
 استحاله از اسم ارض بیرون رود و همچنین جایز نیست سجده بر چیزی از بدن و قبر و مویان
 و اشکالی نیست در سجده کردن بر چیزی که از زمین جدا کرده باشند اگر چه اسم زمین بر آن
 نماند و همچنین بر هر چه که در بدن باشد اگر چه در بدن باشد و در سجده بر هر چه که در بدن باشد
 و اقرع عدم جهل است و آنچه گفتیم که باید به غیر زمین سجده نکرد این مخصوص بر پیشانی است و اگر
 نه سایر موضع اگر بر این مذکور است که در دو ده جلا فری نماند و شرط نیست گذاشتن موضع پیشانی
 بلکه سجده بر آن جایز است بلکه آنقدری که میسر شود پیشانی بر زمین کافی است و اگر در این غیر زمین
 و آنچه از آن رویید سجده کند نمازش باطل است اگر چه جاهل بحکم و مقصر باشد و اگر شک در جنس کند

که را

که باطل از چیزی است که سجده بر آن صحیح است باید ترك کند سجده بر آن و اگر شک در طهارت
 آن کند حکم طهارت میکند و سجده بر زمین مختل است انچه زمین و منجبت است سجده بر زمین
 طاهر است شهادت و افضل از سایر اشیا زمین میباشد و اما قریب بوجوه و سایر اشیا
 ملحق بزمین است شهادت و نیاید باشد بوجوه و سجده بر کل جایز نیست و سجده بر آنچه از زمین
 در دایره جایز است بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد بجهت حاجت بر سیوها و سبزه ها که
 عادت جاری شده بخورد و نشیمن بر آنی و جایز نیست زمین عاری ببق و خوردنی و پوشیدنی
 شرط باشد پس جایز است سجده بر چیزی که بر چیز خوردنی و پوشیدنی باشد یا پوشیدنی شود مثلاً
 و در حق در زمین بخورد یا پوشیدنی باشد و مثلاً کپچیت و اموخوردی و خوردن آنها حاجت
 نیست بر سجده و در سجده بر چیزی که خوردنی یا پوشیدنی است باطل است و اما در چیز غیر از آن
 و در چیز خوردنی و پوشیدنی و اگر در بعضی از بلاد عاری باشد خوردن یا پوشیدن چیزی
 و بعضی از بلاد آنرا خوردنی و پوشیدنی است و احوط اجتناب است و در بعضی بلاد و اگر در بعضی
 بلاد خوردنی و پوشیدنی باشد و بجهت بیعتی از بلاد شك داشته باشد جایز نیست
 سجده بر آن و در ثبوت خودی و پوشیدنی بودن مد بعضی از بلاد بقول بکامل اشکال است
 اقرب عدم ثبوت است و لوط ثبوت است و بقول در معادل اقرب و احوط ثبوت است و ثانی
 ثابت نمیشود مگر علم حاصل شود و همچنین در ثبوت ثابت نمیشود اگر چه متاخر بعلم باشد که این
 ترك نباید و شرط نیست در اهل آن بلاد که متعارف است خوردن یا پوشیدن آن در میان
 ایشان و اسلام ایشان و در نزد يك بودن ایشان باهل اسلام و اگر در آن بلاد متعارف نباشد

و آنچه در حکم مملوک است نسبت به جد و جد خواه پشانی باشد و خواه غیر آن از دست و پا و شرط آن
 بر آن بودن آنقدری که معتبر است در جد و جد از عقل پشانی پس سجده بجنین جایز نیست اگر چه بر آن
 مجلس قصد کند و مشک باشد و طهارت سایر امضای سجده شرط نیست لکن احوط است این
 در وقت است که شکست سرایت نکند و الا شرط است طهارت و احوط طهارت مکان مصلی است
 علم و اگر موضع نجس شده باشد مثلاً ملوث بغير نجس اجتناب از هر قدری که احتمال نجاست بر آن مکان است
 و اگر موضع غیر محصور و مباح باشد اجتناب لازم نیست از هر چه در و خروج و معروف محصور
 و غیر محصور و قیاس است و حق بشک است محصور و غیر محصور پس در محصور و غیر محصور
 قائله ندارد و چنانچه در غیر محصور و غیر محصور نجاست مریض است

کند چیزی ظاهر تر پس اگر ملاقات بجمع آنچه مشبه است کرده نجس است و الا پاک است اگر چه
 تا کنون ملاقات کرده باشد و اگر بعد از آن در موضع با عدا با عدم علم نجاست وجود معلوم میشود
 که در وقت سجده نجس بوده از هر جهت لازم علم لغاوه از عدم است و هم چنین است حکم و حالت
 فراموش و اما جاهل بحکم اگر مقصر باشد عدا و نجس و اگر عجله ضرورتی دایر شود میانند
 سجده بچیزی که سجده بر آن جایز نیست مثل جلد و میا و چیزی که سجده بر آن جایز است اما نجس
 است اگر میتواند و مرتبه عبادت را بجا آورد باید و مرتبه بجا آورد و الا غیر است بلکه آنچه
 مذکور شد از اینکه سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از آن روی که خود بینی و پوشیدنی
 نیست، این شخص عیال اختیار است اما در جلا اضطرار بغير آن جایز است و آن اضطرار بر چند قسم
 است یکی فقیه است و شرط نیست در فقیه قدرت بر رساندن فقیه بسبب تلخی یا رفق در مکان تنهایی

و لکن احوط

و لکن احوط اشراط است و در حال فقیه محلی است میان سجده کردن بر آنچه جایز نیست غله مملوک باشد
 یا ملبوس باشد یا از جنس نبات یا نه لکن احوط تقدیم برین است و کتان است و شلید احوط و اقوی جمع
 معادن و مملوک و ملبوس از نبات است بر مثل پوست و پشم که از قبیل گیاه نیست و لیسیم نام
 نان بعد از دفع خفته و دیگری که رای شده است که عنوان سجده بر زمین کرد پس بر آنکه از خاکستری
 صحیح سجده بر آن نماید یا رنج مانع واجب است و اگر نتواند پس در این حال جایز نیست سجده بر
 و کف و سنگ و غیر این در جایز نیست چنانچه بر آرد و احوط بکمر اقرب و احوط تقدیم جامه است
 بر کف دست و اما در جامه نجس است میانه سجده بر آستین آن یا غیر آن و شرعاً نیست در جامه نجس
 یا کتان بودن آن بلکه از پوست یا صحر یا پشم هم باشد جایز است سجده بر آن لکن احوط سجده
 بر پنبه و کتان از جامه است و در اشراط آنکه باید آن جامه را پوشیده باشد یا از کمال
 است و بهر حال اشکالی نیست و نیکتر ملبوس احوط است و در وقت که سجده بر دست میکند
 باید بر پشت آن سجده کند و الا تارش باطل است و نجس است میانه دست راست و چپ بنا
 اقرب و اولی اختیار دست راست است و اگر سجده بر جامه و دست ممکن نشد بغير از آنجا
 سجده میکند و سرای شدید تر مثل گرمای است در حکم و دیگری سر را و گرامی از سایر اعضا
 و ضرورتها است که اگر باید سجده بر زمین و آنچه از آن است که خود بینی و پوشیدنی نیست
 هیچ بکند موجب سر و سر یا ضرر میشود اما بجز خوف ضرر نمیشود پس اگر در تاریکی باشد اگر
 سجده بر زمین کند خوف کنیز یا عذر مثلاً یا در سجده بر جامه خود میکند بشرط آنکه خوفی
 باشد که باعث سقوط تعالیف گردد پس اگر چه چاره نتواند سجده کند و از سایر اعضا بغير سر

که بجز معنی که معنی حق این لفظ را بدیل قصد کند و معنی اولی که درین باب گفت با بغیر معنی
 که اشاره محقق شود ستم حرکت دادن زبان میانه معنی گفته اند و بعضی از واجیه میگویند
 و لکن احوط اول است و اگر شخصی کنی معنی بگیرد بر او قائل بگوید جماعتی تصریح کرده اند بوجوب
 آنچه ممکن است و ظاهر ایشان اینست که در یک چیز بدیل آنچه نمیتواند گفت لازم نیست و از
 ظاهر میشود که گفتن جمیع با آنچه گفتیم میکند مسلم و واجب است قیام و حال بگیرد بر او قائل
 اگر در حال خم شدن یا راست شدن بگیرد تا نشانی باطل است و مستحب است غش بگیرد و بگیرد با کیفی
 الاصل بگیرد یا بعد از آن یا بعضی را پیش و بعضی را بعد و در فضیلت قدیم جمله با تا خبر هر
 یا متفرق خلاف است و جماعتی از علمای بکثیر یا مستحب میدانند پس اگر اعراب چند و وصل بقرائت نماید
 مکرر میدانند و مستحب است شنوایان امام بگیرند یا با موافقین اگر محتاج بر بیارند کردن
 صدا نباشد بعد ازین حال بجا میزنند و ستم میگویند و مستحب است که ماصوم گفته بگوید و نظر
 مستحب است و بعضی بر او صحیح میدانند و بعضی گفته اند که مستحب نیست جمیع عجمه امام بگیرند
 بعضی از بکثیر الاصل و در وجوب بلند کردن دست و روقت بگیرد خلاف است اقوی عدم و جوب است
 معصوم بلند کردن دست خلاف است بعضی تا بپایه گوش گفته اند و بعضی تا مقابل سر و گوش
 یا مقابل صورت گفته اند و ازین نا گوش را مضایقه میکنند و بعضی تا مقابل آخر سینه که اول
 شمرند گفته اند و بعضی گفته اند حد آن محاذی گوشها و صورت میباشد و از بعضی مستحب است
 که بلند کردن مستحب و بآن حد مخصوص بودن مستحب و بکرات است و از بعضی بر اینست که بلند کردن
 است و کمتر از آن مستحب عمل نیاید و مکرر است که دستها را از سینه بلند مستحب است که در سینه

گناه باشد و در وقت بجا آوردن رباط کف را بقبله دارد و انگشت هار کشید بهم چنانکه در سینه
 شخص را که جدا ببرد و اکثر مستحب میدانند که بلند کردن ابتدای بلند کردن و ستمی که
 بگیرد **فصل ششم** در قیام است و واجب است قیام در نماز واجب و آن مکان است و در وجوب قیام
 دو حال نیست خلاف است و بنا بر این نیست را عبارت از روی زمین فرمودند و نیستند که حال
 قیام مانع میشود و تصریح کرده اند صحرای قیام و حال قرائت واجب است و کف نیست و قبل از قرائت
 حال مستحبات قبل از قرائت و در شأنای قرائت اگر چه سبک است شود بجهت تسو کثیدن بعضی تصریح
 کرده اند باینکه قیام واجب است و آن احوط است بلکه از آن مدلل است و نیست و قیام حال
 قنوت را مستحب دانسته اند بعضی بآن احوط است صحرای قیام کرده اند که قیام مستحب بر کعبه و کعبه
 و آن عبادت از جمله آخر قیام که از آن شریع بجا آورده اند و مستحب است قیام ایستادن است
 بخوبی که مکررهای نیست و استخوانهای آن راست شود پس خم شدن و اگر چه بعد از کعبه نرسد
 و میل برین و بسیار هیچ بلد جای نیست بخوبی که اول نماز است و کعبه است و اما سر چپه انداختن
 جایز است اما افضل ترک آن است و واجب است قرار داشتن و حال قیام بر اگر چه دهد
 در حال نماز یا برفی که آب شود یا بیده بعد یا بر کل بسیار که در آن استقامت اندازد نماز کند
 نمازش باطل است و واجب است استقلال باینکه نکیته نه در بجهت بخوبی که اگر نماز بر او باشد
 و باید بر هر دو و یا باینکه اما اگر بر یکی از آنها بیشتر اعتماد کند جایز است اما احوط مسأله است
 جایز نیست و در گذشتن یا بجا بخوبی که عادی شود از حال قیام و اگر در مرتبه از مراتب آن ستم
 کند که از اقامت میزدن میزدن یا نه هر طاعتی است و اگر استقلال ممکن نشود باید بگیرد دهد

اگر چه باساف باشد و اگر نباشد بشرط آن احوط تحصیل آن است اگر چه بعضی بیادری باشند که
 حاصل شود و بعضی تصریح بوجوب آن کرده اند و اگر دو قیام جدا باشد واجب است ممکن نشود و آنچه ممکن
 است واجب است و بعضی تصریح کرده اند بوجوب آن اگر نتواند باشد تکلیف عامه مند مستقل
 خمیده می آیند اگر چه تا حد کعب باشد و اگر قیام بر قیام قرأت باشد با کعب باشد نه بجهت هر دو
 که اگر یکی را در حال قیام بجا آورد و دیگری را نشسته بجا آورد و در قیام آن خلاف است و اشکال است
 و اگر احتیاط ممکن است ترک نمیکند و لا تجزأت را اگر قدرت بر قیام با کعب و سجود باشد و در ترجیح
 اشکال است احوط جمع میان هر دو قسم است بعد نماز اگر تواند و لا اولى اختیار قیام است
 اگر چه بجهت خفای از وجه نیت و اگر امر را بر سر میانه نماز در حال قیام بی استقرار و نشستن
 با استقرار بر سر جمع اشکال است و احتیاط در نماز است با امکان و لا بد در نیت تجزیه اشکال نیست
 و اینکه اگر عاجز شود از قیام نشسته نماز میکند بلی اشکال در حدیث است اهل آن است که آن
 عبارت از عدم قدرت بر قیام است و عدم قدرت بر راه رفتن بقدر نماز و اگر سر را بر سر لازم
 آید از قیام نیز می شنیدند و باطن بجهت کافی است یا باید علم بآن داشته باشد مسئله محل اشکال است
 و اگر کسی عاجز بود از قیام قادر بر آن شود پس اگر پیش از قرأت قادر شود بر سجده و قرأت را
 اینها را بجا می آورد و اگر درین قرأت است نیز واجب است بر سجده و درین برخواستن
 جایز نیست قرأت و تلاوه را در حال قیام بجا آورد واجب نیست سر کوفتن را و احتیاط بر سر کوفتن
 بعضی گفته اند و آن مشکل است و اگر بعد از قرأت است نیز واجب است بر خواستن بجهت قیام
 بر کعب و احوط آن است که طایفه در آن بجا آوردن اگر نتواند نماز ایستاده یا نشسته بجا آورد
 واجب است

واجب است که خوابیدن نماز کند و واجب است که بطرف راست بخوابد مثل خوابیدن در سجده و اگر
 نتواند بطرف چپ و لا بد پشت مثل خوابیدن مختصر و مرتبه بقبله و در کعبه یا بن قیام بدین
 واجب است و درین حال اگر کعبه و سجود را قدرت نداده باشد یا با و اشاره میکند و اگر قدرت دارد
 رکوع و سجود میکند و یا با جایز نیست و یا با اگر قادر باشد که پیشانی را بر سجده سجود بر آن سجده
 بگذارد و جماعت واجب میدانند گذاشتن برآورد و احوط جمع میان آن و یا با است و اگر نتواند
 و گاهی این را نیز یک بر پیشانی برود و نیت واجب باشد و احوط است اما ایما و ترک نکردن
 سر را حرکت میدهد و خاک یا مثلاً به پیشانی میکند و یا با و درین مقامات باید ایما بر سر باشد
 و اگر نتواند بچشمها و اگر اندر و نتواند یکی و اگر آن هم نتواند سجود بر نیت لکن نماز صحیح نیست
 بلکه ذکر و قرأت و اینها را میکند و احوط نماز را بدل میکند و اگر از این نیز عاجز باشد یا بدین بدل
 میکند و کم و به همین قصد نماز بجا آورده میکند و در جای که ایما میکند ایما از سجود یا بقرآن
 بیشتر میکند و بآن ایما قصد رکوع یا سجود میکند و هر دو واجب میدانند و آن احوط است اما
 و جوب اول معلوم نیست بلی و جوب قصد سجده نیست و اگر ایما واجب بود ترک نماید نماز باطل است و اگر
 سوره باشد می تواند بدل رکعت است نماز باطل است و در صورتی که نشسته نماز میکند و واجب است خم شدن
 بجهت رکوع و واجب نیست بلند کردن رانها از پشت پای یا احوط آنست که خم شود تا سران محاذی بر آید
 محل سجده اش شود و اگر بیاورد تا بر پیشانی او بپوشد یا پیشانی او بر سجده است بر پیشانی میان این دو در محلی است
 کسی که نشسته نماز میکند مترج نشستن در حال قرأت و آن آنست که رانها و ساقها را بلند کند و بر پیشانی
 بنشیند و محلی است که در حال رکوع فرش کند یا را بر زمین و بر روی آن بنشیند و در حال سجده نماید

و بعضی گفته اند که انشکاف نشسته نماند کند باید بجای متعارف بنشیند و بعضی گفته اند که انشکاف نشسته
 میزدان نشسته و متعجب است که اگر ایستاده نماند یکند باها را از هم جدا کند از سه انگشت تا یک شبر و قول
 بر جبهه خف است و در آن متعجب است که باها را بهم چسباند و متعجب است و در آن که ایستاده نماند
 کند انگشت باها را بقبله میکند **و منفصل** هم و در آن است واجب است قرأت و در آن واجب است
 بعضی از آن می دانند اما **اشهر** و **انظر** آن است که در آن نیست پس اگر ترک شود از هر دو صحیح است
 اگر چه در هر دو لغات قرآن باید و بعضی گفته اند که اگر سهوا در هر دو لغات کند باز باطل است
 و آن ضعیف است و قرأت حمل واجب است در هر دو لغت از آن هر دو لغت و در وقت اول از سه
 و لغت و چهار لغت و اما نماز سنی است آن موقوف است بجزا از آن مکلف و نمازی که از شیخ
 باشد که ضرر نیست خواندن آن و اخلال چیزی از آن جایز نیست حتی جسم الله زیرا که آن چیز **مکلف**
 است مگر سور یزالت و اخلال بحرانی و اعرابی از آن جایز نیست خواه تغییر معنی بشود یا نه و در قرآن
 در بطلان بجهت اخلال بحرانی باینکه حرف را از آنچه غیر از آن باشد مثل نادر را بخرج ظاهر نماید یا بکسر
 یا بفتح جای ساد ادا کند یا با لکس و **و انکه** بخرج غیر از آن کند و بعضی گفته اند واجب است که در
 غرض حروف را مقتضای تحقیق آن است که اگر می دانند که هر حرف هر یک از آنها و بخرج خود را می بینند
 پس شناختن خارج حروف بتفصیل ضرر نیست و اگر علم بهم نبرساند که در تحقیق باید از این می شود
 مگر بعد از آنکه بخارج آنها را بداند پس واجب است علم بخرج و این نادر است نسبت بآنکه هر چه در اکثر
 حروف و مراد علم درین جا آن است که از آن است بنا بر قریب و احتمال خود می رود در اعتقاد و هر تثنی اگر چه در نظام
 اهل جنس که قرآن حاصل نشد باشد که در لغت انحصار بطلانی است که از قول اهل جنس حاصل شود

مکر

مکر تثنی که از غیر نظام اهل جنس حاصل میشود اقوی آنکه باشد که درین حال اعتبار برین متن اقوی میباشد
 بلکه در مرتبه کمرق معین باشد و واجب است مراعات نشد بد و صبا آن در آن ضرر نیست و جهات
 انطلا و واجب میدانند مراعات مد متصل را و آن امر است اما جوب آن خلاف از اشکالی نیست و اما
 مد متصل واجب نیست لکن افضل است و مد متصل چنانچه می گویند آن است که موجب مد
 حرف مد و دیگر کلمه باشد و مد متصل آن است که حرف مد و کلمه دیگر باشد و موجب آن مد
 و یک باشد اول مثل اولئك و لا الضالین ویم مثل لا اله الا الله و از بعضی علماء و مرتبین ظاهر میشود
 که مد متصل آن است که سبب آن مانع شدن غرض باشد بعد از حرف مد و دیگر کلمه پس مد را
 انصافین و غیر آن از مد متصل نمی باشد بنا بر این و از شرط و در اینجا می دانند بعضی مکرر میدانند
 و جوب نام صغیر را واجب میدانند و آن امر است اما واجب آن معلوم نیست و اما انعام کثیر است
 نیست و بعضی متعجب میدانند و انعام صغیر را تفسیر کرده اند بعضی با انعام تثنی و تثنی و دیگران
 حرف بر ملون مثل لم یکن له و الله و علی علی محمد و الله و انعام کثیر آن است که حرف
 اول از آن حرکت داشته باشد خواه آن در حرف مثلین باشد یا در جنس باشد یا متقارب
 و وقف بسکون و وصل حرکت را جمعی واجب میدانند و آن امر است اما جوب آن مخالف از اشکال
 نیست و انداختن حرف وصل در جای که باید انداخت مثل اللهم اعظم وینداختن حرف قطع را
 مثل و الله و بعضی واجب میدانند بلکه واجب دانسته اند که در حرف و نحو واجب میدانند
 و متعجب میدانند آنچه را متعجب دانسته اند و آن مشکل است بل امر است این امر است و
 بعضی واجب میدانند آنچه را در هر قرأت واجب میدانند از صفات حروف شرطی مثل مرتب

و تقییم و تعلیل و توقف و ظاهر مدح و عیب این صفات است مگر آنکه موقوف باشد بر آن یکی
از آنچه واجب دانسته اند در قرائت مثل اگر در آن خبری و اما دوم و اشقام و هم و جهر و استعلاء و ^{طریق}
و غیر اینها از حسنات قرائت واجب نیست و واجب نیست و وقف مدح موضع اگر چه قرائت اگر واجب
و اندر هر جا که خواهد عمل میکنند و هر جا که خواهد وقف میکنند مگر آنکه در نظم قرائت اخلال
نمایند پس جایز نیست پس اگر چه وقف کند و کند و کند شود بر این نیست و قرائت باطل ^{مستحب}
و هم چنین اگر در آیت کفر وقف کند بگوید که قرائت ننویسد او و بعضی گفته اند اگر بر سبیل هدایت
وقف کند در وسط کلام معتز نیست و بعضی گفته اند که اگر نفس بکشد در وسط کلام سهل است اما
کلام را از سر بگیرد و آنچه واجب دانسته اند از احوال باید عمل اجابت و جهل مقصر حکم مثل کسی
است که عمل اخلال کرده و مشهور اصحاب صحیح میدانند این در و موضع وقف و عمل بآن
مضایقه نیست و نصیح کرده اند بر اینی و یکدیگر مقرر خواند و بعد از سکون و مدح وقف و امام و آقا
غیر طعن دارند و صحیح است امام استغنی اگر اندک که بجز از مامومی نه نه نه و در اندک که بگوید
از نماز بیرون رود و مکرر است که رسد و بعضی را بیند و بعضی را بگوید و بعضی گفته اند که
صبر و کند مثل آن باشند نیز سستیست که چنین باشد و صحیح است ترتیل در قرائت و سایر
و در تفسیر آن خلافت بعد از آنکه اند عبارت است از بیان حروف بدون مبالغه و بعضی بجهت
حروف و اگر حرف تفسیر کرده اند و بعضی بجهت آنکه در شل و واجب است مراعات ترتیل
که متصل شد میان آیات حد و کلمات و حرف آن و اگر عمل ترتیل یکی از این امور را بهم نزنند ^{باید}
مستحب است که ترتیل باطل است خواه عالم عجم باشد خواه جاهل یا مقصر و اگر عمل با علم

اخلال نماید و در کتب فرقه باشد و فساد نماز خلاف است و قریب مدح بطان خالی از ترتیل نیست
لکن قرائت اشخاص است پس باید بدانکه تا بدین حد و حدودی است که اخلال کند و باعث شود
که آنچه خوانده اند از قرائت بیرون رود و اگر چنین باشد نمازش هم باطل است و باید اینها را احوط
آن است که از قرائت نیز بیفتاده اند و کرده نماز را تمام کنند پس اعاده با قضا کنند و اما اگر قرائت
باشد پس اگر چه وقف کند و کند و کند نمازش صحیح است و اگر قبل از رکوع بیاوردش بعد از آن
برگشتن با توفیق که ترتیل را بهم نزنند و غیر اینها از این ترتیل باعث خوف مولات نمیشود و اشکالی
نیست در کافی بودن این و مدح و عیب سرگشتن قرائت و اگر باعث خوف مولات میشود و
حدود کردن بآن موقوف است که ترتیل بآن حاصل میشود پس اعاده نماز با قضا و احتمال عدم
اعاده قوه دارد و واجب است مراعات نظم قرائت پس اگر کلام کلامی بگوید مثل اینکه در
حق شمرند بخوبی که نظم قرائت بهم خورد جایز نیست و اگر عمل باشد قرائت باطل است و اما
بطان نماز در آن اشکال است مگر صدق قرائت بر آن نگردد پس نمازش باطل است و اگر سهل
باشد قرائت باطل و در قضا و نماز اشکال است یک یا یکی از نماز کن بودن بیرون و دور واجب است
مولات و بر این خبر این قرائت و بیرون آن صحیح نیست و اشکالی نیست و اینکه اگر در میان قرائت
غیر آنرا بخواند مولات بهم میخورد پس بخواند و بخواند و این قرائت بی مولات کثرت
کرده و بر کعبه قرائت فاسد است و اگر عمل چنین کرد و هنوز بر کعبه نرفته است نمازش صحیح نیست
پس دور شده قرائت و بجای آنکه و کتب احوط اعاده است با قضا و اگر چه چنین بر کعبه نرفته
صحیح نمازش صحیح نیست پس در ترتیل قرائت را بجا میآورند و کتب احوط اعاده است با قضا و اگر

نمود از ترکیب فی نیفند و اما قرأت غیر آیه سبطه واجب نیست اختیار اگر چه از شواذ نباشند
و علم بقرائت قرآن سبطه ضرورت نیست بلکه حق کافی است و حق اگر از قرآتهای متداوله که منطبق
بصحت آن دارد حاصل شود کافی است پس رجوع بکتاب قرأت واجب نیست و یک عادل غیر خبر
اگر خبر بعد و منطبقه آن حاصل شود کافی است و علم اجالی که آنرا قرأت یکی از قرائت کافی است
پس اگر نداند کدام است ضرر ندارد و معقولین از قرآن است و خواندن آنرا ضرر ندارد
و آثار این معهود بقرائت آنها اعتنائی بآن نیست و واجب است چهار بقرائت در وقت اول صبح
و عشا و در جمع و اختلاف ظهر و عصر و اگر در دو رکعت آخر نمازهای چهار رکعتی و در دو رکعت
اختیار تسبیح کرد و در وجوب اخفات آن خلاف است و لفظ اخفات است بلکه خالی از قوع نیست
و بعد دل از آن جایز نیست و اگر اختیار حمل کند که آیه باید اخفات نماید و اقل اخفات است
که چنان بخواند که خود شنیده شود و غیر نشنود و اقل از این جایز نیست و اکثر آن است که غیر شنیده
و باقل چهار رکعت و اقل چهار رکعت که غیر شنیده و مشغل بر صوت باشد و اکثر آن است که باقل چهار
که خارج از اعتدال است فرستاده و اخفات باید چهار حرف شنیده شود و هر یک کافی نیست
و در شنیدن خود و اخفات و شنواییان غیر و چهار اگر مانع باشد شنیدن تقدیری کافی است
و در موضوع که چهار واجب است بر هر مرتبه واجب نیست و حمل بر وجوب ضعیف است و اخفات نیز
برای واجب نیست اگر چه اول و آخر اول نشنود و با شنیدن اجنبی و وجوب اخفات بر خلاف است
و در آن تفاهیل ماره اند الا اگر احوط آنست که چهار بخواند اگر چه در تحقیق آن کلام است و اما آنکه
که بر وجوب اخفات واجب است پس در وجوب اخفات برای قرآن خلاف است و احوط وجوب اخفات آن

و واجب

و واجب است چهار تکمیل آن در چهار واجب است و در موضوع اخفات خلاف منظم است و آن
لکن اگر اخفات واجب است آنرا باید امام و منفرد خواند و در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت
و در ظهر و عصر چهار بقرائت است چهار بقرائت خواند امام باشد و خواه منفرد یا با جمعی و احوط آنست
است مطهر و نماز جمعه نیز مستحب است چهار و آن و قضا و نماز بر میت و در جمع و اخفات مثل آن
آن است پس اگر قضا کند چیزی را که بایست بدان چهار بخواند باید بجز قضا کند و اگر نه با
باید قضا کرد و خواه بشب یا او را یا در روز و اگر در هر دو بجهت سر و قضا کند یا در بجهت زن و مرد
واجب است برای چهار و اخفات هر یک در موضوع خود و زن نیز حکمش حکم آن زن است که قضا
ان کرده بلی اشکال در معانی است که هر دو از زن بایند از مرد قضا کند لکن احوط این است که قضا
کنند سرایات کند هر یک از چهار و اخفات را در معانی خود اگر چه زن باشد و اگر زن و مرد
چهار و اخفات را در معانی خود بخوانند و قرأت و نماز صحیح است و اگر محال با علم اعتلال کند
نمازش باطل است و اگر بجهت فراموشی ترک نماید نماز و قرائتش نیز صحیح است و اگر در نماز قرأت
متذکر شود از سر بخواند و قرأت را بلکه مایه آنرا باید بخواند و جایز نیست خواندن
سوره غزیه که سجده واجب است و نماز واجب و بعضی کجایه شریع در آن نماز باطل
و آن محل اشکال است بلی اگر آنرا بخواند بآن الکافه بر کعبه و در نمازش فاسد است و اگر آنرا
بخواند و تمام کند و قائل باشیم باین که در سوره مد یک کف جایز نیست خواندن آن بآن نماز باطل
می شود و اگر بآن نیز قائل باشیم نیز احوط و زن اگر نماز و سجده کرد و از سر کجایه نماز است
و هم چنانکه حرام است خواندن سوره غزیه هم چنین حرام است خواندن آن سجده و کوشش و از آنجا

و سر بر دارد انکس و اهل طلاق نازش اشکال است و اگر نتواند سر است کند ساختن پیش و پس اگر چنان
 دخول در مسجد عذر بر طرف شود قیام در آنجا است و اگر پیش از آن سجود عذر بر طرف شد نیز بجزئی گفته
 اند قیام ساقط است و بر عکس و طایفه خالی از قیام نیست و اگر عدل است شدن از رکوع محتاج بخبری
 باشد که عیب اعتقاد کند واجب است تحصیل آن اگر چه باینکه باشد واجب است طاعت عذر از سر
 داشتن از رکوع عذر ایستادن ناز کند و خواه داشته و نخواهد و فرضیه باشد خواه در نافذ و فرق
 در آنجا فله و فرضیه است و صحت در آن کافی است و آن حاصل میشود بقرا گرفتن و سکون
 صحت در آنجا که نایب است شیخ طوسی که آنرا در حدیث میباید و اگر آنرا طول دهد انقل که اول
 نماز گذار نکند نازش باطل است و واجب است مکروه و رکوع و آن خلاف عظیم است یعنی خصوص
 تبع و واجب میدانند بعضی مطلق ذکر را و این را نیز بعضی ذکر که شیخی بر ثبات و مستایب خدا باشد
 واجب میدانند و بعضی غیر آن را نیز جایزه میدانند و اینها بعضی قایلند که باید ذکر بقدر سه سجده
 یا یک سجده آن در وقت العظیم و بعد باشد و بعضی کمتر نیز جایز میدانند و معتقدین این است که کافی
 است مطلق فکر اگر چه بجز تبع و کمتر از آنچه گفته شد و اگر چه مشتمل بر ثبات نباشد و جماعتی
 که قایلند بوجوب تبع نیز خلافتی چند در میان ایشان هست و اینها همه استیلا و احتیاج است
 و احتیاطا کامل این است که سه تسبیح بگوید و سه رکوع بگوید و بیست و نوازش سه رکوعی است
 و از این بیشتر که گفته است و از این بیشتر تسبیح صغری است و از این بیشتر احتیاطا تسبیح است اگر چه
 یکی باشد و اگر احتیاطا تسبیح بگوید که در اصول این است که بعد از سجده و نیت از رکوع و هر چه در رکوع
 واجب است با امکان و احتیاط است که امام اگر را طلبا بگوید و قاصد بخت و در بعضی گفته اند که در هر رکوع
 است

است و واجب است که در واجب بعد از آنکه تسبیح بگوید و سه رکوع بگوید و سه رکوع بگوید و سه رکوع بگوید
 نیست اگر چه چنانکه سید بن محمد رکوع تمام کند اگر این تسبیح از وقت سوره بگوید و سه رکوع بگوید
 تعدادش حیث باید و نازش صحیح است و اگر عدل کرده و تخطئه نکند سه رکوع و نازش باطل است و اگر
 تخطئه نماید و جهت نازش اشکال است و مسئله محل از وقت است و احتیاطا آن است که ذکر کند
 کند و نازش تمام کند و علاوه کند نازش اگر شروع بود و اگر واجب کند و طایفه که در رکوع سه رکوع
 از رکوع کرده اگر چه از خروج از محل رکوع تمام کند بخبری نیست و اگر چه باینکه که مشتمل آن است که
 سه رکوع ذکر را قرائت کرده و اگر چه از این که در رکوع و در خروج از رکوع تمام کند نازش باطل است و اگر چه از این
 کند و در حد رکوع تمام و نازش کند این نکره نازش باطل است و اگر تخطئه کند پیش از خروج
 از محل رکوع و جهت نازش اشکال است و احتیاطا همان است که ذکر کند و اگر سه رکوع بگوید و نازش
 احتیاطا اولی است و مستحب است گفتن تسبیح بگوید و سه رکوع و احتیاطا در آن اشکال است
 و تحقق آن است که سه مرتبه تسبیح مرتبه و هفت مرتبه و نوازش از هفت مرتبه از اینها مستحب است
 و خلاف در این مقام ملاحظه عیاف است و اما جهاد مرتبه و در مرتبه را و ایدی با تسبیح آن فدییم
 و اگر عدل و عدل آن کند و بعضی گفته اند با و اقل یک نوازش و تسبیح است و اگر تسبیح مکرر باشد که
 دوست میدانند طول دادند و اگر تسبیح را که بگوید یکی از آنها واجب است و بقیه مستحب و اگر تسبیح
 غیر رکوع خم شود یا سه رکوع از بخبری از رکوع نکره و در وضو شدن باید نیت رکوع کند و نکره وقت غیر
 کافی نیست و مستحب است که در رکوع دستها را خود بر زانوها گذارد و با انگشتان کشیده و بگوید یا الله یا
 سر زانوها و مستحب است که دست را با سر را اقل بر زانوها گذارد و انگشتها را بر زانوها بگذارد و انگشتها را

چند موردی که اگر آپ بدان بریزند برآید بلند و پیش ازین ذکرها مکره است و مستحب است
 که در وقت خوردن بشوید و بعد از آن غسل کنید که بایان بتوانید اگر چه گرم نده شود و اینکه اعضا خود را بر روی
 یکدیگر نیندازد مگر دستها و نظرها بقدر احتیاج باشد و از بعضی وجوه آن مستغفار میشود و آن ضعیف است
 و مستحب است بکسیر قبل از رکوع و قعود بر جبهه ضعیف است و مستحب است که آنرا در حال ایام بگوید و
 مخرج کرده اند که در حال خم شدن نیز میگویند گفت و لکن سزاوارست که طول ندهد تا آخر رکوع
 و مستحب است بلند کردن دستها در وقت تکبیر تا گوشها جدا شود بعضی گفته اند یا تا برابر دو شانه
 بعضی دیگر گفته اند در وقت نشسته و خوابیده و مانند کردن نیز بلند کردن دست است
 و بعضی گفته اند که از اخبار مستغفار میشود که مستحب است بلند کردن دست اگر چه تکبیر را نگوید
 است بلند کردن دست اگر چه اگر چه مستحب است از برای مخرج که بلند کردن بگوید مع آنکه
 حمد و شهادت از برای امام و مصلحت مستحب است بلند و باکی بآن نیست و محل آن بعد از است شدن
 است و مستحب است بعد از رکوع و بعد از رکوع با آنچه در اخبار وارد شده و بعضی گفته اند که بعد از
 رکوع مستحب نیست طاعت دعا و مکره است که رکوع کند و حال آنکه دستها را بر زمین بلند کند
 باشد و مستحب نیست قرائت قرآن در رکوع بلکه بعضی مکرر میگویند و مستحب است تکبیر بعد از
 رکوع و بعد از سمع الله فی حمد بلند کردن دستها و اگر بر زمین بیفتد قبل از رکوع بر سجده و رکوع
 میرود و اگر بعد از رکوع و طاعت نیندازد و قبل از رکوع بقیه جایز است که سجده و دعا و قیام
 نیست و بعضی در آن اشکال کرده اند و در سجده و قیام آن است بدانکه در هر رکعت از گمان
 نماز در سجده واجب است و بعد از آن از گمان نماز است پس اگر در آنکه هر دو نماز را باطل
 است

است و همچنین اگر سهواً ترک کند بنا بر این که با سهواً انجام ناز است و اما تکبیر را
 عمد ترک کند نازش باطل است و مستحباً باطل نباشد لکن اصولاً نماز است و واجب است
 سجده هفت موضع بر زمین گذارد که از آن بعد نباید و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو
 انگشت ابرام باها است پس سجده بر روی وجودت جایز نیست و بر بلند دست نیز جایز نیست و باید
 دستها بر زمین گذاشت و در آن گفته اند که اگر پیشانی بر زمین باشد و اما اشتناف بر آن نیست
 که سر را بر زمین گذاشت و بعد از آن از آنجا انگشت تمام در وقت سجده و اگر دست بر زمین گذاشت
 کافی است و در اشتناف خلاف است مگر حق این است که دست بر زمین نهی کافی است و این است
 که بعد از رکوع بوده باشد و حق این است همان دو جبهه است از برای و از طول آن محل و در آن
 سراسر تا ابرو ها واجب است که پیشانی را بر آنچه سجده بر آن صحیح است بلند و در سایر
 این لازم نیست بلی بعضی از آنرا در دستها مستحب میدانند و از بعضی استجاب آن در همه مواضع ظاهر
 و این شرط است که تکبیر بر آن سجده میکند با خود حمل نکند و بر زمین و بعد از خود بلند پس سجده
 بر جبهه که بر زمین و کمر بلند نماید و اگر چه آن از جنس باشد که بر زمین سجده توان
 باشد یا نیست مسئله محل خلاف است لکن اشتهار و اتفاق چنان است اما اصولاً ترک آن است پس
 احتیاط آن است که سر خود را بر زمین در وقت برخاستن از سجده با خود بر زمین آورد مگر با قیام و چنانچه
 نیست که محل پیشانی را بر زمین نهی نیست بلند باشد از محل ایستادن و اما بعد از نهی خشت یا کمتر
 ضرر ندارد و لکن تسبیح مستحب است و قدری بلای خشت عبادت است از چنانچه انگشت مضروب
 و در آنکه مکرر شد فرقی میان سر شیب و غیر آن نیست و جماعتی از علماء کوری را نیز مثل بلند کردن

اولاً باید کردن بعضی روی خود را بجانب راست مسلم و اما ماموم اگر کسی یا در یکی از طرفین چپ یا راست
یک سلام میگوید مثل امام و بعضی روی خود را بشماره بجاورد است میباید خواهد و طرف راست و چپ
یا کسی باشد یا نه خله سلام مذکور واجب باشد یا مستحب و اگر در طرف چپ اگر شخصی یا نه باشد
مستحب است او را که تکبیر نماید سلام را یکی از جانب یابن و یکی از جانب یسار و در هر یک بعضی روی
خود اشاره نماید یا خواه جانب راست یا چپ باشد از جمله تیم واجب باشد یا نه و اگر ماموم غایب
و طرف چپ باشد و استجاب نکرده باشد سلام راست را که در طرف چپ می باشد و لکن بگوید یا سلام
بعضی آنرا اصل آن وقت بخواند که شخصی یا نه باشد و تکرار سلام را مسح گفته اند و لکن اکثر ائمه
آن است که مثل آن نیست مستحب است و منظر آنکه قصد کند انشاء الله و حفظه و استجاب بخورد
و حق میگوید السلام علیکم و اگر امام باشد یا نه چنان را بخواند یا نه که گفتند قصد میکند و اما این
واجب نیست و اگر ماموم راست که امام قصد کرده است او را سلام در وجه و در خلاف است
بعضی گفته اند که نه احوط است و اما اگر نداند قصد امام را و در واجب نیست یا اشغال علم چنین است
نیت در وجه ماموم اگر چه بداند که آن ماموم قصد کرده است سلام و اما اگر ماموم باشد در آنیکه
که در بایل قصد کند در وقت سلام خلاف است بعضی گفته اند که قصد میکند سلام اول و بعد از آن
و قبله ثانی انشاء الله و حفظه و مامومین را و بعضی گفته اند بگوید در برابر امام و ثانی
مامومین را قصد میکند و غیر از این نیز گفته اند و باری حال قصد فرمود واجب نیاید و واجب است
در سلام گفتن و طاعتیناه و مستحب است که مثل هیأت تشدد باشد و در تشدق و گفتن و نماز
و نظر کردن و اگر نداند هیئت خاتم سلام را مثل و تیمم آن واجب است قلم و مضمون و باری بقاء

کلام در عقیده مصلی و بعد بسلام بخواند بگوید اگر میخواهد سلام کند بر مصلی واجب است وقت نماز
و در وقت نماز نیاید باشد و آن سلام کند طفل باشد یا بالغ لکن در غیر عین واجب است بعد از نماز
مصلی و همچنین واجب است جواب اگر ذوقی سلام کند و کیفیت جواب او خواهد آمد اما اگر مؤمن
سلام کند بر نمازکننده واجب است جواب بجان هادق که سلام کند و اگر یکی از چهار وجه است
سلام کرده باشد و آن این است که بگوید سلام علیکم یا الله الام علیکم یا سلام علیکم یا السلام
علیک و بعد از آن اگر که سلام کرده یا این نیست اگر چه واجب باشد و اما اگر بگوید سلام علیکم
یا علیکم السلام اقرب الیه است که جواب واجب نیست بکن معطای نیست اگر چه آن خود بگوید جواب قصد
و عا کند اگر چه در بین قرائت باشد و اگر تعیین کند بسلام کردن بجهت که واجب است و در بعضی آن
و شک کرده در تعیین صیغه است این است که در جواب استیلاات که تعیین نماند که جواب بگوید یا
کره بیاورد پس اشتباه و در تعیین باشد هر دو طوابع جواب میگوید و اگر در سه صیغه باشد
اشتباه باشد هر سه را و همچنین اما فعلی میماند و جواب و این استیلا در وقت قرائت که بر بعضی
مثل مرادات اخلال کند و آن را بر این مقام ممکن حکم شک است و اگر این است که واجب است بر مصلی
و غیر از شنوایان معترف باشد بر این که در نماز آن حد ممانعت عمل اشکال است و اگر در خارج قضیه
قضیه باشد و نتواند بگوید جواب بگوید یا الله یا آن واجب نیست مگر احتیاط است و اگر در حال
نماز جواب سلام را نزل کند بگوید اگر سهواً نزل کرده نماند آن گذشته پس نماز صحیح است و آن خبری
که بسیار از سلام بخواند و در غیر صحیح است و معصیتی بر آن ترتیب نمیشود و اگر عمل ترک کرده و در وقت
وقت سلام بفعلی از اخلال نماز مشغول نشود بلکه ممانعت نموده نماند آن گذشته پس موقت کار است

اما اخلاص است و بعضی نماز خود را باطل دانسته اند و احوط آنست که نماز و احوط آنست که نماز
کرده و بتیور جواب مشغول شدن بفعل از احوال نماز که منافعی باریه سلام است مثل قرائت بر آن وقت
نماز و آن فعل هر دو میباشد که احتیاط در این صورت شدیدا است پس بعد از اتمام احتیاط اما
باقضا کند و اگر سلام موقوف بر قطع نماز باشد مثل آنکه سلام کند سلام کرد و وقت بجا بود که جواب
نیوان و از آن قطع نماز و رفتن و آن مکان در سقوط جواب مستلزم قطع نماز و قطع نماز و وجوبه
سلام اشکال است و اگر کسی وجب حق سلام کند یکی از این که جواب دهد و از دیگران ساقط است
بلکه اگر یکی در آن میان حضور کند سلام جواب بدهد و اگر شکی در که ایضا و مخصوص کرد
سلام یا نه یا اینکه بعد از سلامی که احوط آن است که اگر کسی بقیه نماز بلکه حکم باین پیدا نیست بلکه
در صورتی که با آنکه از مخصوص بسلام نبوده نیز احوط این است که جواب بدهد و اگر سلام
کند بر جماعتی که از جمله ایشان باشد طفل نیز و اگر جواب دهد از بیعت که بگوید او را دیگر
ساقط نمیشود و اگر مصلی داخل جماعت باشد که در جماعت کسی کرده یکی از آن جماعت جواب
داد احوط آنست که در حال نماز جواب ندهد و اگر سلام کند بگوید سلام بعد از تمام چیزی
دیگر یا بگوید سلام عليك یا سلام الله علیه و جواب بدهد که رد و جواب دانستن آن مشکلی
احوط آن است که بمثل آنچه گفته شد جواب نگیرد مع هذا بقول دلائل اما اظهار نیست
که غیر سلام جوابش واجب نیست و اما سلام پس وجوب در جوابش پیدا نیست و اما
اگر بگوید حق سلام نگیرد که جواب اگر اجمع گفتند یا حرف آنرا مثل آنکه سلامی سلام
عليك سلام عليك بگوید احوط و ذکر در جواب است بلکه وجوب ردی نیست و بعد از تمام

احوط نماز مشکیه است در اصل صیغه مذکر و باین جهت جواب سلام عليك سلام عليك میگوید از حق
سلام کند احوط آنست که در نماز مثل خارج نماز و جواب عليك میگوید بکن حق نیست که غیر است
عليك و میان آنکه بمثل آنچه گفته شد جواب دهد که اگر مؤمن سلام میگوید بآن غیر جواب میدهد و سلام
کند حرام نیست و بکن را انتخاب و کلمات خلافت است و سلام و غیر نماز محبت است و محبت است که
کم بر بسیار سلام کند و سواد بسیار و ایتا و در شسته و بعضی سلام بنفق را صح کرده اند و احوط
آن است که سلام را ترک کند مگر در حال بیعت و نه از آنست که ترک کند سلام بر چند طایفه
کسی که خواندن بر طبق طعن و است و کسی که بانی کشیدن شطرنج و غیر است و محنت و شاعر و غیر
و از های مستوره میکند و کسی که خود ندانند و کسی که متجاوز بقسوت و کسی که شراب میخورد
و کسی که مشغول غلی و کسی که در حمام است و کسی که بیار و مله های سبب کند و بعضی حرام میدانند
بر کسی که باری کند بر نزد شطرنج و مغفرت بکوت و بران و اما کسی که مشغول چیزی خود در آن گرفته
در کارش میباشد و مشغول بخوابیدن است و خوابیدن و غیره برین محتاج بزمانی است که آن
مانع است از جواب پس سلام سنت نیست و اما بعد از فرو بردن کتبی از اهل فقه و دیگر مدعیان
کذا در پس منی نیست چنانچه منی گفته اند و باینجه را عیان است سلام کردن بر غیر
بنا بر اقرب و هم چنین بر اجنبی بر نذر اجنبیه و اما بر زنی جوان مکره است و کسی که حامل
خود میشود مستحب است که بر او سلام کند و کسی که در منزل خانه یا مسجد شود که کسی که در آن
نبا شد بگوید السلام علينا و علی عباد الله الصالحین و جواب گویند واجب است خواه عاند
و هم چنین واجب است جواب دادن و شنو ایندن و اگر زنی بر روی یا روی بر زنی سلام کند

اجنبی یا بنیته باشد و اگر چه در نماز هم باشد و دعا و که سلام مکروه است جوابش واجب است
 و هر صیغه که جوابش در نماز واجب است و در غیر نماز واجب نیست و هر چه در نماز واجب نیست و در غیر
 نماز واجب نیست جوابش واجب نیست و اگر چه در نماز باشد که باید جواب مطابق سلام باشد در آن چهار صیغه مذکور
 کرده آن شخص بنیان است و اما در غیر نماز واجب نیست که مثل آن جواب بگوید پس جواب سلام علیکم
 و در غیر نماز نیز این گفت و علیکم السلام ما و او یا چون و او و واجب نیست که جواب به حسن و نیکوتران
 سلام باشد پس قاعده جایز است که جواب بگوید تسلم علیکم یا علیکم السلام بلکه سلام بدین علیکم
 و علیکم بدین سلام نیز جایز است لکن احوط این است که سلام بدین علیکم و علیکم بدین سلام
 جواب بگوید بلکه در حدیثی که در بعضی از علماء آمده که در مانع جواب دادن بعلیه بدین واد
 بلکه اولی این است که جواب بدهد آن سلام باشد بلکه اولی اینست که جواب بدهد آن سلام باشد
 پس اگر بگوید سلام علیکم و جواب بگوید سلام علیکم و در حدیثی که در بعضی از علماء آمده که در مانع جواب
 دادن بعلیه بدین واد و ظاهر این است که سلام واجب نیست و ظاهر آن جایز نیست و در آن خودی این است که اگر از
 تأخیر نینداند آنقدری که کویند تا نگویند پس تمام کردن بیک کلمه یا دو کلمه ضرر ندارد و اگر ترسد که در
 عذرگاه کمال است و با وجود این از او ساقط نمیشود بلکه بر او تمامه او مثل سایر حقوق قرار میگیرد و مع
 و حال غفلت و نسیان از او ساقط نمیشود و کسی که یقین کند سلام و لکن نداند که با و کرد یا دیگر جواب
 واجب نیست و هم چنین اگر شک کند که آیا صیغه بود که واجب است و در آن پاسخ جواب واجب نیست حکم
 ظن در این صورت حکم شک است و اگر اصل مذکور سلام کند پس سلام در غیر نماز واجب است جواب بگوید تسلم
 جواب خلاف است احوط آن است که بگوید علیکم بدین و او بلکه حکم بوجوب آن بعد از نیت و اقامه بشل

انچه

انچه گفته شد شکل جایز نیست و محبت است سلام دیگر و کان و بعد از سلام صیغه که جواب میدهد و اگر چه در نماز
 جمع بیک مؤمن سلام کند پس بگوید سلام علیکم و اگر مخاطب بیک دیگر و سیدند و هر یک سلام بر دیگری
 کرد واجب است بر هر یک و سلام و بعد از سلامی که کرده از جواب حاصل نمیشود اگر از نیت دیگری
 سلام کند واجب است جواب اگر چه در نماز باشد و اگر در کتب اربعه بنویسد سلام یا بیجا سلام یا بیجا سلام
 جواب سلام واجب نیست و اگر جاهل بر آن سلام کند بگوید جواب گفتا میگویند که هر کس که سلام هر یک
 مختلف باشد و در جای باشد که جواب با باید مطابق ما و او بگوید پس باید گفت تسلم و تسلم و تسلم
 بولی اینک مادی که منافات با طور تکیه جواب ندانند باشد پس در این حال احتیاط اینست که غیر از است
 و وقت مفارقت بعد از شنیدن آن بگوید که تسلم است سلام کردن و جوابش واجب نیست اما احوط
 این است که تکرار نکند جواب را اگر چه در نماز باشد پس گفتا میگویند سلام کند باشد
 یا بخوان الحمد این است که جوابش واجب است و لکن اگر جواب بگوید لفظا و شان و غیر بگوید تسلم
 و غیر است و سلام و ظاهر اینست که مثل سلام مریدان بر مریدان است چنانچه بعضی گفته اند و از ظاهر آیه
 که باید بر مریدان که در منزل و غیره خانه خود جایز نیست حکم بعد از سلام کردن بر هر یک آن ظاهر نیست
 که محرم بکراهت است و مساوات غنی با فقیر و سلام جایز است و کسی که با اجازه میبرد یا بوسی
 حجه میبرد یا در محل خانه تمام است اولی اینست که سلام بفرستد و در آن جواب سلام محبت
 صغیره است و اگر اصل کرد بآن افعالات میروند و الحال نیست و اینکه اگر در حال نماز
 کرد جایز است حمل کردن بلکه صحیح است و در حدیثی هست که کسی که عطسه کند پس دست بپوشد
 بنده معاف کند و بگوید الحمد لله رب العالمین کثیرا اما هو احد و صلی الله علی محمد و آله از سوانح روای

منفردی آید که چنانچه از علم و برکتش از عکس و معر و متانیر عرش الهی و تالیفات از برای او استغفار
 میباشد و از این حدیث معلوم میشود که صحیح است صلوات بر پیغمبر و آل او نیز با حدیث کیفیت خاصه آن
 بر حد صلوات نیست و در وقتی که دیگری عطسه کند نیز صحیح است حمد کردن و صحیح است تسبیح
 مؤمنی که عطسه کرده و خواه در نماز و خواه در غیر نماز و خواه آن شخص کن گفته باشد الحمد لله یا نه کن
 در صلوات باید بقصد دعا تسبیح کند و اگر در حال نماز عطسه کرد و دیگری اول تسبیح را در جایز است
 اول در تسبیح بقصد دعا بلکه احوط عدم تکرار است و تسبیح عبادت است از آنکه بگوید رفت
 عطسه کردن دیگری یرحمه الله یا یفقر الله لك یا بخوان لك و مکرره است تسبیح در وقتی
 که مکرر عطسه کند مگر آنکه جهت مرضی باشد که در این حال میگوید آنچه را خدا فرموده و جواب
 تسبیح صحیح است پس میگوید یرحمه الله یا یفقر الله لك یا بخوان لك و اگر ابرائیل آمده کسی با و بگوید حنینا
لك یا بخوان جوابش واجب نیست و اگر در حال نماز کسی با و بگوید صلى الله بالخير يا ستاك الله
بالخير چنانچه در میان عرب متعارف است یا بگوید ادام الله بقاك یا خول الله من رزقك
 آن بین اگر آن شخص کمید قابل دعا است جواب آن جایز است بقصد دعا و جواب نباید مثل
 آنچه او گفته باشد و در جواب آن خلاف است و اظهار آن است که غیر از سلام از این تحیات
 متعارف هیچ یک جوابش واجب نیست نه در نماز و نه در غیر نماز بلی و غیر نماز جایز است
 بهر نحو که خواهد اگر چه قصد دعا نداشته باشد و اما در نماز غیر قصد دعا در آن اشکال است
 اگر بلفظ بگوید و احوط اینست که بلفظ بگوید و لکن بقصد دعا بگوید و **باب** در مبطلات
 و فضائات نماز است از جمله مبطلات نماز هر چیزی است که طهارت را باطل میکند و اگر نازی باشد

که در حق

که موقوف بر طهارت است خواه آن ناخف عمل آید یا سهوا یا احتیاط باشد یا بدون اختیار بنا
 اشهر و اظهر و بعضی گفته اند که چیزی که صورت میدهد اگر در اشای ناسهوا از آنند
 و ضمیمه اند و از آنها بخارج آن امر واقع شده گرفته اند نام میکنند و همچنین اگر با تم ناسهوا
 و در اشای نازا ب مید بعضی گفته اند و ضمیمه اند از آنها گرفته نام میکنند و این دو قول
 است بر چنین میکنند اما نازا اعاده میکند و اعاده لازم است و چون نازا جناب طهارت شرع
 اش نیست ناخف طهارت ناخف آن نیست بنا بر المهر و بیکر از مبطلات گردید و بنا است اگر
 با آن و نجس باشد مگر با اولاد باشد و آن خلاف است اظهار آن است که آن نیز مبطل است
 اما احوط درین جا اتمام نماز است و اعاده آن است و اعاده واجب است و آن که در مبطل است
 خواه عمل باشد یا سهوا خواه با احتیاط باشد و خواه با احتیاط باشد یا سهوا و حال سهوا و حوط
 اتمام نماز و اعاده آن است و خواه در نماز ناقله باشد یا غیره حق ناصحت و کرم برادران
 رفتن مال کرم برادران دنیا است و کرم به از برای رفتن دوست نفع کرم بر دنیا است و بجهت
 مرن دوست کرم بر دنیا است مگر آنکه قرض شود که مشغول بر قصد قربت بوده باشد بر چیزی
 که معتبر است شرعاً پس در نیت که مثل گوید از خوف خدا باشد و اما کرم بر از خوف خدا بجهت
 یا بر بهشت و جهنم اگر مشغول بر دهر و حرف نباشد پس اشکال در آن نیست اگر چه با و از باشد بلکه موجب است
 و اگر مشغول بر دهر و حرف باشد اگر کلام کریمه اولی مرعانه احتیاط است و اما اگر از کلام نیکویند
 افرید عدم بطلان است و اما اگر کرم بر سبیل التقلید کلام که از برای خدا باشد ظاهر نیست که مبطل نماز
 نیست و مکره است عمل ضرر و دغا و بدیع و خواب و پس از احتیاط اینها و حالی که بخواند نماز کند

خواه ناله باشد بفریضه و باعث بطلان نماز نمیشود و اگر بعد و غایب و آنچه مذکور شد در اثنا
نماز عارض شود واجب است چرخ کردن و همراه است قطع نماز و اگر حق و تمام کردن آن نماند
و اگر حرف ضرر داشته باشد یا عاجز شود این نماز صحیح است و اگر حرف ضعیف
وقت نداشته باشد مانع این است که ترک کند حکم شده و اگر خطاب الله و یا کلمات باشد
نماز باین حال باطل نیست اما مکروه است مگر باعث خوف جزئی یا شرطی از نماز شود که نماز باطل
میشود و مکروه است نماز بر مردی که در حال عجز باشد و بعضی حرام دانسته اند و اظهار است
تفسیر آن خلاف شدیدی است بعضی گفته اند که اگر کسی خود را بجهنم کند در میان سزاوار
کوه زند و قناریه و دیگر نیش شعله و اما زن بر او مکروه نیست و اگر در وقت نماز معاش خون
آید و بجامه یا بدنش برسد پس اگر کمتر از دم نبوی است معفو است و ضرر ندارد و اگر بقدر دم
یا زیاده باشد و ممکن باشد انداختن جامه از بدن بدون فعل کثیر و زمان انداختن کمتر از زمان
شستن باشد جایز است اگر آید از بدن و اگر نتواند شستن یا تواند لکن زمان شستن کمتر
از انداختن باشد و واجب است اگر بغیر تمام کند نماز شرعاً مانع از منافیات نماز است مسلم
نباشد و اگر لازم دارد یکی از آنها را بجز در سبب خون جیدن یا جامه باطل میشود و اگر شک کند که
آیا مستلزم هت است یا نه باید بطلان نمیکند و او یا شرط است و وجوب شستن که جایز بکمر بدن تا
فتور یابد پس اگر در وقت شستن بخش شود نماز اشکال است و در نیت که بگوید یا
بخش شدن جای که نماز در وقت شستن بخش میگیرد نیت و یا بعد از سبب خون بر بدن یا جامه
شستن آن فرض است و اینکه همین که در نماز میکند کافی است اگر چه در رکعت دیگر باشد مثل علم

ضمیمه

فرضیه است بلی قبل از سلام باید شست و اگر خوف دیگر یا برسد خیز از خون و یا حاکم حکم مانع
است اشکال است و احتیاطاً در آنکه نباید کرد بشستن و تمام کردن نماز و اعاده آن کردن و اگر خوف
باطل نمیکند نماز نه قلیل آن و نه کثیر آن احتیاطی باشد یا اضطرابی و اگر بمصلی و جامه نشیند
بریزد پس اگر بجهت آن منتظر شود چیزی که جنب هت است مثل آن نمیشود پس جایز است قطع نماز
و الا نماز و از جمله مبطلات نماز خوردن و آشامیدن است هرگاه در نماز فعل کثیر برسد خواه نماز
جنازه باشد علی النظم یا غیر جنازه و اما اگر لکل و شرب قلیل باشد چیزی که کلمات هستند و بلکه
از نماز رد کرد اینها باعث بطلان نماز نمیشود علی الاطلاق و در صورتی است و اما باطلت
ضرر ندارد و با کثرت اگر ترک کند وضوء نماز را پس ظاهر اینست که نماز باطل نمیکند و الا اصول اعماله
آن نماز است بلکه وجوب آن اتم است و غیره پیر و چیزی که در بدن و نماز جامه انداختن اگر فعل کثیر
نباشد مبطل نیست و هم چنین اگر شکری در دهان بگذارد و کم کم آب شود اما اگر آن و مشغول
شدن بچیدن از پی شرفی لکه آتش و لذت بریدن از پی شکری مناجات پروردگار میباشد
و هم چنین فریاد در خط و مانع جایز است بهمان شرط و جایز است خوردن آب در نماز و اگر
باشد و اراده روزه داشته باشد در آن روزه و خوف داشته باشد طلوع فجر را و آب و دهش
روی او باشد و لازم نداشته باشد منافات از منافیات نماز غیر از شرب آب مثل اشتیاق بقبل کردن
راه رفتن و غیر آنها بلکه اگر اراده روزه بگذارد باشد جایز است بنا بر اقرب بلکه اگر خوف طلوع
صبح نداشته باشد نیز جایز است بنا بر اقرب بلکه اگر در پیش رویش باشد و در طرف راست یا پیش
باشد نیز جایز است بنا بر اقرب و الا شرط است که آن خوردن آب برسد فعل کثیر فرسود یا اگر برسد

و بطلان قول کسی که میگوید که اگر حرف از آن است بطلان

چشم یا هر جای که مدعی میکند که شستن و غسل کردن و دستها را دوان کردن است بطلان
است و ضمیمه کشیدن بکن مکره است و باریش یا بدن یا جامه و نحو آن بانی کردن و بخت جفا آوردن
و لکن مکره است و بار بوضع سجود کردن اگر از نیت جبر نماند و مصرف از آن ظاهر نشود بکن مکره است
و اگر در صورت ظاهر شود از آن اگر نماز آنرا تمام کند بطلان نمازش باطل است و اگر آنرا تمام نکند بطلان
اشکال است و اگر مستلزم ایضا اعیان باشد بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان
و مبطل بودنش در وقت قضا و نماز جایز است اگر چه در وقت قضا باشد بطلان بطلان بطلان بطلان
شدت حرمش در وقت نماز و مبطل نماز نیست اگر فعل کثیر باشد بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان
بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان
که جایز است مثل گفتن سب و عیب و عذر و غیره و بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان
و این قول ضعیف است و اما اگر کثیر ^{فعل} و فعلی باشد از او صادر شود بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان
و از نماز بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان
نماز نشستن ضعیف است بکن نماز با تمام نماز و اعاده احوط است و اگر محصوره نماز کرده
یا این است که اگر بعد از آن که تمام صادق است که نماز او باطل است یا صادق نیست اگر
صادق نباشد نمازش باطل است بی اشکال و اگر محقق شود مفهوم نماز بکن نماز آن حال محکوم
به صوره نماز و در آن خلاف است جماعتی نمازش را باطل دانستند و احوط آنست که تمام کند یا
اعاده و بعضی صحیح میدانند و آن خالی از قبح نیست مگر مطلق شود فعل کثیر این است که
حکمش حکم صوره سهواست اگر چه احوط اعاده است و اگر فعل کثیر از اجزای نماز باشد مثل بسیار طول

طوری که در وقت یا بسیار خواندن تسبیح پس اگر محصوره نماز نباشد و بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان
محصوره نماز نکند مبطل و اعلم و اگر محکوم صوره نماز را اگر چه بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان
حدیث نفس و در وقت نماز و اگر ساکت شود و انقضای نماز کند اگر بگوید نماز است
باطل است و در حال سهو احوط اتمام و اعاده است اگر چه بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان
و از جمله مبطلات نماز فعل زدن است و آن مبطل است و حال عدم و اما سهو مبطل نیست خواه نماز
واجب باشد حتی نماز میت و نماز استغاثه یا نماز نعلیه و اگر مصلی را اگر چه ناسی باشد تمام کند اگر چه بطلان
حاصل شود در بطلان نمازش بآن خلاف است و مسئله و بطلان اشکال است بکن اقرب بطلان است
و هر سخن گفتن که در نماز واجب شود حکمش این است بکن احوط اتمام نماز است و جاهل بجهل
نیت میان اینکه مصلحتی و سخن گفته باشد یا نیت باشد و اشیاء کلام و زبانی حرکت دادن او
اگر چه بجهت نماز نباشد بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان
نماز نمازش باطل است و بکن اقرب بطلان است که اگر در نماز قصد کند و صادق باشد که دعاست
خروج از نماز نکند نمازش باطل نیست اگر چه بلفظ السلام علیکم باشد یا السلام علینا و علی عبادنا
السلامین باشد و اگر قصد نکند احوط ترک است اگر چه بقصد زیارت باشد حتی مثل السلام
اینها اثنی یا سلام علی الرسلین که صدق قوت میگویند و آن تخلف اگر بحثی است که نیز خروج از آن
نمیباشد و حرف ظاهر نمیشود و جماعتی غایب است پس مبطل نیست اگر چه بطلان بطلان بطلان بطلان
اگر بسیار تخلف کند ملحق بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان بطلان
پس اگر آنرا تمام میگویند و علم بآن داشت قبل از آن نمازش باطل است اگر چه بطلان بطلان بطلان

اگر چه منقطع نباشد و معنی نداشته باشد و حکم این خواهد آمد تا اگر شک باشد که آن ظاهر کوبیده باشد
اصول انعام نماز و عبادت است و اگر یقین را نداند که کلامش نمیگوید و ظاهر این است که آن مبطل باشد و اگر
علم بآن نداشت که مبطل است و حرف دارد و نیست بطمان نماز لکن اصول انعام و عبادت است و باید کردن
و آه کشیدن و مالله کردن کشتن حکم منقطع است تفصیل مذکور و اما خاله اگر یک حرف از آن ظاهر شود
مکروه است و اگر آه کشیدن از حرف جدا باشد بعضی آنرا مبطل نمیدانند و بعضی مبطل میدانند و تحقیق
آنست که اگر تنها بدون آن هم بریزد دیگر آن باشد و آنش مثل حال تخفیف است در تفصیل سابق که گفت
و اگر با غیر منضم باشند بخوبی در آنرا برده و می شمارند هم چنانچه در دعای سید الساجدین پس مبطل
نیست اگر چه جدا باشد و آه کشیدن بخوبی که یک حرف از آن ظاهر شود مکروه است و اگر صدای اولی
باشد یا اگر مبطل یا در این حیوانات و در کشتن که منقطع است و تفصیل سابق و تفاوت قرآن و سائر
و آن ظاهر مبطل نیست و اگر از بدلی جدا خواهد بود که قصد ترتیب داشته باشد و هم قصد تبلیه ^{مطلوب}
جائز است چنانکه از آن مبطل خواهد بود و در آن باشد میتوان گفت از مخلوطها بتمام آیتین و اگر با کشتن
او کسی در میان نه و در و خواهد بود و اگر بگوید من این حرف را باین میزدان گفته اخرج فلیست ذلك بالمرأه الحدیث
طوری و بخوان معضای کلام علما این است که برقی نیست میار آنکه مقصود باقرات او نبوده باشد
یا قرأت و اگر چه تبلیه باشد و مقصدش قرآن را نماند نباشد و صحت و فساد نمازش خلاف
اعتدال این است که اگر کسی است بخوبی که منتهی بنظمی نیست که آنرا قرآن گویند مثل آنکه بگویند از خلایا
غافل باطل است و اگر بیهوش است بخوبی که منظم است و با آنرا داخل در قرآن کند پس حکم بجهت منقطع
و لکن اصول قرآنست چنانکه قرآن بر آن صادق باشد یا نباشد بدانکه حکم کرده بی قصد قربت باشد

وشرط

و شرط نیست که بعد تنبیه بقرآن که آنجا بآن تنبیه میکنند موافق حاجت باشد بلکه بخلاف آن که تنبیه میشود
کافیست و اگر کلماتی را بخواند که آنرا کلمات و فقرات باشد لکن ما آن مقام و منزلت نباشد ناز باطل میشود
پس اگر بگوید سیدی یا ابراهیم سلام جایز نیست اگر چه آن دو کلمه و فقرات است و جایز است ذکر خدا
و دانستن و این از کلماتی که نماند باطل میکنند نیست اگر بجهت تقرب بخدا بوده باشد و جایز است تنبیه
بر حاجت اگر بعد تقرب باشد بلکه اگر مقصود از ذکر خدا میندن مطلب بغیر باشد بدون قصد تقرب
تین جایز است بنابر ظاهر لکن احوط منع است و عاده آن نایز است بلکه بخلاف آن حق بغیر از تقرب
جایز است بنابر ظاهر و عاده آن ذکر هر چیزی جایز است و گویا اگر مراد از ذکر خدا میندن مطلب بغیر باشد
الهی و رسالت و غیره و کلمات و کلماتی الهی و صفات پیغمبر و ائمه و ذکر صفات ایشان از ذکر
نیت بنابر تقرب و عاده و لا یمتنع الا باطل اند که است و بنابر ظاهر و هر چه شک شود و آنچه
بودن آن احوط احتیاط است از آن احتیاط و شرط نیست و ذکر اگر چه بجهت تنبیه باشد و
و فقرات که در بعضی از آن خوانده میشود سخن نگوییم چه اگر شروع کند در ذکر و تعبیر یا قرأت و بعضی
بیرون و آن سخن کند اگر نام کتاب را از اول و در تحت نازش اشکال است لکن اگر بجهت است و جایز
است و عاده و بنی ناز از برای هر چه که مباح باشد از امور دنیا و آخرت و جزو معاصی و غیره
نیدن مطلب و تنبیه غیر در ناز خالی از قبح نیست لکن احوط احتیاط است و اما آن برای طلب احترام
جایز نیست و ناز بجهت آن میشود بنابر ظاهر و اگر نداند که آن مطلب حرام است پس و ناکند در تحت
نازش خلافت و مسئله محل اشکال است لکن احتیاط ناز است اما احتیاط اولی است و اگر ای
است که مراد از دعا آن نیست که آنرا در حق دعا گویند اگر چه مشتمل باشد بر امور که در طلب

از خداوند را در قبیل بیان کردن احوال نفس و بدی حال آن و نحو اینها چنانچه در دعای ابرو در کتاب
 شیخ است بعد از نقل کرده میباشد پس هر عاری که از آنکه ظاهر شده خاندن آن جایز است و نه
 مادی که منافات با واجب نداشته باشد و ما که شریک کرده واجبیت تمام کردن بنا بر اقرب اگر
 فقهای دعا مختلف باشد اینست خوندن آنها هم چنین اگر از قرأت قرآن و سبب مختلف باشد
 جایز است خواندن جمیع آنها اگر ادا شد هر دو حالت نشود و مع ذلک احتیاطا نباید کردن و لیکن
 متجربان گفته اند که اگر چه در این نوع مادی باشد و بداند که اگر قلم نماید باید حرف
 که معنی آنها را از لفظ باطل نیست اگر چه بعد از آن باشد لکن اصولا مرد است و اما
 آنکه بگوید لفظ با معنی باشد مثلاً و اگر معنی از آن نیست که بگوید این است که باطل میشود
 بآن بآن لکن اصولا تمام نماز و اعاده است و اگر آن لفظ باها را مسکوت بگوید مثل قله در فساد نماز
 اشکال نیست و هم چنین است لفظ عین و شین و دین و در هرگاه استعمال شود و ادا شد امر خود و اگر
 ادا شد معنی از اینها نشود از معانی آنها باشد و نه از الفاظ خود و باها پس فایده میان امرت و علم
 امرت نیست است و اگر حرفی بگوید تنها بجهت تنبیه بر عدم مثل انکسج از جهت تنبیه
 بر عدم اصولا تمام نماز و اعاده است و اگر بعد از آنکه در وقت نماز نگوید و نه بگوید و نه بگوید
 از نکات محمد با صریح و از کار و اجلی یا مستحب بجهت اشباع حرکت حکم بعدم بطلان عین نیست اگر
 الفاظ صریح معنی را که حرکت از حرف یا پیش از آن باشد عکس حکم بآن مثل بیز نمازش باطل است
 و هم چنین الفاظی که در آن تحریر یا الحی و آن شیء منکال بجای قال یا رب از حرف غیر فقهی مثل کج
 نماز باطل میکند و باطل هر چیزی که بر آن صادقی باشد کلام و قلم و صرف و لغت حقیقه اگر عکس
 بآن

بآن کند نمازش باطل است پس اشارة و کنایت و عبارات و حقیقه مبطل نماز نیست و بنابرین باید که در
 شروع و اعیان و انحراف و اعیان و انحراف مبطل نماز نباشد و لکن مسئله و فایده اشکال است و احتیاطا
 باید که کرد و اگر اتفاق افتاد اصولا تمام و اعاده است و اگر بخواند که نمازش تمام شود پس عکس
 کرد پس معلوم شد خطا و منافی و بیکر جعل نیامد اتوی و اشهر قدم فساد نماز است لکن اصولا تمام
 است و یا از بعضی که در غرض ظن است که شریعا معتاد بر آن توانست که بگوید اقرب مد نظر غیر اول
 اول است پس اگر کما فی جز و ج از نماز بخواند است که شریعا معتاد است و قلم کرده در هر دو و اول
 حکم بجهت اشکال دارد و اگر چه در جز و ج نوشته باشد و حرف میزد و بعد خطا معلوم شود حکم آن
 حکم ظن است اینها هر دو وقت است که عکس از آن بگوید و نمازش باطل است و بیکر از مطلقا
 نماز کمال شستن دست راست بر روی دست چپ و آن حرام و مبطل نماز است بنا بر اشهر و اکثر و معتدل
 بجز این صریح است و فقهی نیست در فساد و حرمت میانه نماز و سببی یا مستحب خواه نماز بوسیله باشد
 یا آیات یا عیدین یا حیاته خواه نافله مرتبه باشد یا غیر آن خواه زن باشد یا مرد یا خنثی یا
 حر یا علیل خواه بی حایل دست را بکشد یا با حایل خواه بالای ناف بکشد یا زیر ناف خواه کف
 بر روی کف کند یا کف را بر روی منته است یا کف را بر راع خواه با اعتقاد است یا بجهت تنبیه
 بکشد یا نه و باطل هر دو است و دست راست را بر روی دست چپ بکشد و در نمازش
 باطل است بلی اگر بجهت ضرورت کند مثل اینکه دفع از بی آن حواصدا نماید اقرب اینست که در
 است و نمازش صحیح است و هم چنین هرگاه جزئی از یک انگشت خود را بکشد یا انگشت دست را
 و غیره بر او اتوی صحت است لکن اصولا ترک است و هم چنین اتوی جواز کمال شستن دست راست

بر سنن جبهه حال دگر با نیت و کفر احوط ترک است چنانچه جماعتی منع قایل شدند و اگر سنن جبهه
بر سنن ناف یا بالای آن بگذارد و دست راست را نزدیک آن بگذارد و به هم محبها در ضرر ندارد و هم
چنین اگر دست را بگذارد و بشکم و آن دیگر را بگذارد بجا نبخورد با آنکه گفتند اینهم گذاردن بخیر تطبیق
نشد بطریق گذشتن یکی بر دیگری ضرر ندارد اینها در حال حرکت و آماد وصال معصوم است و نیت که
نشان بجهت آن باطل نمیشود و لکن احوط اتمام نماز و لغاوه با وضو است و آماد و گذشتن دست جبهه
بفعل است خلاف آن اما قوی نیست که آن ضرر است قضا بطل نماز است و اگر وضو مثل تفسیر باشد
شود گذشتن دست راست بر جبهه جایز است و از سنن صحیح است و معتبر است بعد از نیت معلوم در
نیت و اگر نیت آن ضرر حاصل آید واجب میشود اگر چه در وضو و نماز و غیره از مستحبات است لکن اگر
آن واجب ترک کرده و نماز را بدون دست راست بجا آورد اقوی است نماز است و اگر در نماز
نماز فرقی بر طرف شود واجب است ترک آن و الا نماز باطل میشود و اگر نماز را بر طرف میانه گذارد
دست راست بر جبهه یا بالعکس اقوی نیست که مختار است و اگر نیت بعد از وضو اشتباه باشد لکن
احتمال ضعیف بضرر باشد اقوی آن جوان و بطلان نماز است بآن و اگر تواتر نماز را تاخیر اندازد
یا در محل خلوت نماز کند و با بیکر تواند فریاد و قیام کرد اقوی نیست که لازم نیت بلکه باقیه
بشبهه ایشان میتوان نماز کرد اگر چه در وقت و وقت باشد لکن احوط این است که اگر تواتر نماز
اندازه تواتر که قیام لازم شود و جایز است قیام اگر ایشان نماز کند اگر چه در وقت بقیه باشد
بلکه در مساجد ایشان نیز جایز است اگر چه با ایشان نماز کند و آماد و غیر آن احوط نیست که نماز را
در وقت بگذارد که محتاج بر قیام نباشد و اگر نیت صریح است و دست را بر جبهه بگذارد

اقرب

اقرب اینست که نماز صحیح است و واجب نیت بها کردن دستها بلکه صحیح است و بطلان نماز
است و از قبل کرده و نیت بعد از نیت صحیح است و نیت صحیح است و بطلان نماز صحیح است
نماز نیت و اتمام نماز صحیح است و نیت اشکال است و قریب بطلان با نیت و اتمام نماز
و هم چنین باطل میکند نماز فرقی و انقاف از قبله بجانب راست یا چپ بخیر که انحراف از قبله
حاصل شود خواه بر سر جبهه که بدی شرق یا مغرب کند یا نه بلکه از نظر طایف بعضی مستطاب
میشود که اگر انقاف بجا بدین شود لکن مغرب از قبله نشود مثل آنکه اگر بجهت اشتیاق بگذرد
تیا سر که از قبله بعد مغرب شود بسوی جبهه قبله قیاس نماز باطل است اینها انقاف
بیجای بود اما بصورت تنها اگر بعد از نماز از قبله بجانب راست یا چپ بگذرد لکن فرقی که
پشت سر خود را دید و که بیند هر پشت قبله کرد و آن خلافت و مسئله و نکال اشکال است و لکن
اقوی است نماز است اما احتیاط را نباید ترک کرد و بنا بر اینکه بطلان باشد فرقی نیت میانند
آنکه و اول بر بر و تلخیص بین و بسا و بعضی بخیر بگذرد یا بگذرد بجانب مغرب میکند مسئله شد
بهین حال که هست بود یا کمتر از آن انقاف شد و فرقی نیت میانند آنکه در حال این انقاف
مشغول بقرائت یا واجبی یاند و زمان طول داشته باشد یا نه و یا جائز است که از اول نماز
نماز چنین باشد احوط ترک است و اگر بر روی تنها انقاف کند بخیر که گویند انقاف است
که نماز باطل است بنا بر اقوی لکن اگر انقاف افتاد احوط اتمام و یا داده است و اما انقاف
چشم مغرب نیست اما مکروه است و گذشتن ایشان یا حیوان در پیش روی نماز که موجب فساد نماز
نیت و اگر میان و آنچه برابر میکند در جلوی قرار دهد کرهیت بر طرف میشود و معلوم است

قطع کردن نه و واجب بدوین عند بعض خواهش نفس خواه ناز بریده یا غیر آن ناز جان بنا بر قریب
 واصل و در جواز قطع نازها و سبقت خلافت و احوط بلکه عدم جواز قطع آنهاست نیز و جایز است
 قطع ناز بجهت حفظ مال خود که مقتضی باشد و خوف تلف آن باشد که بجهت تلف آن منتظر
 بلکه قریب که اندامی بجهت قطع درین حال این است که اگر مال کی باشد که ضرری بقوت آن
 مترتب نشود قطع جایز نیست و اما بجهت مال غیر اگر ضرر بود و نیز او بوده باشد پس قطع ناز بجهت
 حفظ آن جایز بلکه واجب است و بنا بر جواز قطع اشکال است خصوصاً اگر مال مؤمن نباشد
 و هم چنین جایز است قطع ناز بجهت نفس مخترب از تلف و بعضی بجهت حفظ از ضرر نیز جایز نیست
 و هم چنین جایز است قطع بجهت نگه داشتن کسی که قرض داده و از او طلب کار است اگر
 قرض او داده اگر بقی او منتظر و اما ما عدم ضرر اظهار بایدیم جواز قطع و جایز است قطع بجهت
 دفع حدی که نگه داشتن آن موجب ضرر میباشد و جماعت گفته اند که اگر داند که اگر قطع نکند مجاز
 اش خواهد رسید جایز است قطع و بعضی مسودت نقل نیز گفته اند و این حکم از اشکال نیست و جایز
 است قطع ناز در هر حال که ترک آن خوف ضرری باشد و اگر ضرر مترتب بر عدم قطع نشود مقتضای قیاس
 عدم جواز قطع است مگر بجای که دلیل جواز آن باشد پس آن شخص حاجت قطع ماضی جواز میشود
 و در جواز قطع اندامی دفع ضرر از مؤمن عامل اگر موقوف باشد قطع ناز اشکال است و لکن اقرب
 جواز است و اگر لزم خوف و نفس از منکر بجای که موجب بلوغ میشود موقوف قطع ناز باشد اقرب جواز
 قطع بلکه وجوب قطع است و اگر در جامه یا بعضی غصبی ناز کند با عدم علم بصفت و در جایی که علم
 شود که غصب است و از آن در قریب نداشتن باشد اظهار بجهت قطع است و درین حال اگر کسی ناز

کند

کند و حال امکان از وجبات غیر ممکن نداشتن مثل آنکه حدیث یا حدیث سوره را یاد کند کسی یا ببرد
 باشد یا نشود از یادش برود یا دیگر ممکن نباشد از طاعتین یا نشستن و جواز قطع و تحصیل قدرت
 بر آن واجب اشکال است احوط این است که تمام کند پس از اعاده و باک نیست قطع کردن بقای
 که اختیار نباشد مثل خوابی که بی اختیار یا بید یا حیض یا نفاس یا استخاضه که بجهت اختیار آید و معلوم
 شود که چیزی از ناز محذرت بوده و اگر واجب شود قطع و جایی از قطع کند اقوی محتمل آن ناز است
 اگر چه احوط اعاده است و بعضی گفته اند که در جایی که می خواهد قطع کند باید سلام بگوید و آن
 اشکال است بلکه بجهت عدم وجوب سلام است **فصل** در ناز آیات است بدانکه ناز آیات و
 میشود بجهت چیزی که ناز آن آب و ماه است اگر چه بعضی آنها بگوید و خواه خوف بجهت آن حاصل
 شود یا نه و اگر اقتضای بکسر بجهت حایل شد استقاراه احوط عدم ترک ناز است اگر چه اقوی
 عدم وجوب ناز است مگر خوفی از آن حاصل شود و اگر ستاره متخلف شود اگر موجب خوف شد
 ناز واجب است و الا فلا و نایب میشود کسوف و خسوف و دیدن و جگر آن خواه از نوارض یا
 باشد یا نه و در غیبت آن بشهادت علایق اشکال است و احوط عدم ترک ناز است بآن بلکه
 و وجوب آن خالی از قریح نیست پس جایز است و اقرب این است که نایب میشود بیایع تلقی بجهت
 ملک عادل کنی احوط ثبوت است و اگر در عادل از اهل بنوم یا جماعتی از قسانی ایشان خبر دهد
 و در وقت کسوف و خسوف عزلت شد اظهار عدم وجوب عمل بقول ایشان است و عدم وجوب شهادت
 و اگر اقتضای بامان عادل از کفری و قبل از انقطاع از او واجب است ناز تا انقطاع تحقق شود و هم
 چنین اگر در ناز برود و اگر ماه بگیرد و صبح طالع شود یا آن آب گرفته طالع کند ناز سابق میشود

و اما است بنا بر ترتیب و اگر چه طلوع شود پیش از آنکه در کوفتی کند نماز واجب است نیز و اول وقت نماز
 کسوفی ابتدا از شروع و با احتراق قرص است و تقرآن تمام آنها است بنا بر اول اما اصول و اولی
 قول باین است که آخر آن وقت شروع در سجده است و اگر زمان احتراق و وسعت نماز بقدر اول آن
 نداشته باشد و وسعت یک رکعت نیز نداشته باشد نماز بر نیت لکن اصول علم ترک است و اگر
 وسعت یک رکعت داشته نیز اقوی این است که نماز واجب نیست مگر در وقت قضا و لکن اصول نیز علم
 ترک و اگر شروع کرد بعد از آنکه زمان احتراق بقدر نماز خواهد بود پس بعد از آنکه کسوف تمام
 معلوم شود که بنوده احوط بلکه اقرب انما وجوب است بلکه وجوب انما اگر چه یک رکعت نیز نکرده
 باشد و معلوم عدم وسعت وقت خالی از قرص نیست و اگر کسوف در وقت قریبه حاضر اتفاق افتد اگر
 یکی از اینها مضیق باشد آنرا واجب است مقدم دارد و اگر هر دو مضیق باشند حاضر را مقدم
 و آیا باید بعد از آن نماز کسوف را قضا کند اگر بعد از حاضر مضیق شده باشد یا نه تحقیق است که
 اگر قریبی در آن زمان نکرده و متاخر قریبه نیز قریبه نکرده مثل آنکه از پیش برسد و اگر
 وقت و انکشاف نیز در آن وقت شده بود و ممکن نبود در آن وقت هر دو مضیق باشد و اگر در آن
 کسوف قریبه و تساهل کرده باشد تا وقت تنگ بود نماز قریبه را میکند و نماز کسوف را قضا میکند
 بنا بر اصول بلکه قضا خالی از قرص نیست اگر چه قرص گرفته بوده و اگر وقت هر دو مضیق باشد هر کدام
 که مضیقتر است میتوان کرد لکن جمیع تصریح کرده اند باینکه مضیق است تقدیم حاضر احوط است و مضیق
 قابل وجوب شده اند و آن خالی از احتیاط است و دیگران امواری که موجب نماز الهی میباشد
 است و آنچه مضیق است در وجوب نماز این است که در وقت کسوف و زلزله شد پیش از آنکه کسوف

کسوف و زلزله بر آن صادق نباشد نماز واجب نیست باین اعتبار بلی اگر خوف عارض شود واجب میشود
 بجهت خوف و وقت آن معلوم است و شرط نیست که کسوف و زلزله بعد از وقت باشد و اگر پیش از آن
 و قیاس کتباً آورده و اقوی این است که قریب نیست بلکه هر وقت که خواهد مضیق اندک و در چنین
 جهت جمیع خوفهای آسمانی و زمینی خوفهای آسمانی با نفعهای عظیمه سیاه و زرد است اگر چه خوف
 باشد و از بعضی مستعار میشود بجهت نماز بجهت باز یو و زو و ستر اگر چه باعث خوف نشود
 اما حق این است که اگر باعث نباشد نماز واجب میشود تا اگر موجب خوف شود نماز واجب است
 چه سریع و زود نباشد و از جمله آنها است که یکی شدیدا است که موجب خوف باشد و از آن
 جمله است ماعقل عظیمه که باعث خوف میشود یا سخره شدید یا آسمان ظاهر شود که باعث
 خوف شود و با جمله هر خوفی که آنرا آسمان حاصل شود باعث وجوب نماز است بلکه خوف از امری
 که از زمین حادث شود نیز احوط بلکه احتیاط است که نماز بجهت آن واجب میشود و اما آیات و احادیث
 درست که خلاف عادت باشد که موجب خوف نماز نیست و امواری که موجب خوف میشود
 مضیق در آنها خوف معظم مردم است پس خوف ببنیاد موجب نماز نمیشود و در خوف
 و بر فرض مضیق خوف معظم ناس بر همه واجب است خائف و غیر خائف و از جمله اصول خوف
 بجهت معظم این است که بخیر باشد مردم مطلع شوند فعل بنده اغلب ایشان ترسند پس در
 حال اگر کسی مطلع نشود الا یک نفر یا غیر آنها مدعیان باشد و آن حادث شود نماز بر آن واجب
 اما اقرب این است که باید بخیر که علم حاصل شود باینکه که اگر مطلع میشوند در زمان معظم آن
 و ترسیدند و ظن و ظواهر آن کافی نیست و تحقیق در جهت تحصیل علم ضرورت نیست بنا بر ترتیب

پس علم حاصل بعمل خوف بر معظم نماز واجب است و لا فلا و لا لهذا این است که خوفی که موجب
 نماز میشود خرسا بعبادت و نزول عذاب الهی و ظهور غضب خداوندی است پس اگر بار عظمی بیاید
 که خوف خراب کردن خانه یا کندن درختها یا فساد در امتها یا بهم شکستن کشتیها از آن باشد
 نماز نیست و هم چنین اگر باران عظمی آید که این خوفها از آن باشد کفایت میشود آیه که موجب
 خوف آید بشاهد یا علم یا اگر از هر چه باشد بشاهد و حدیث بنا بر اقرب به پذیرد و باید
 و نه بشهرت ظنی لکن اصول این است که با حصول ظنی قریب نماز نمائید و نماز بجهت دفعه
 واجب میشود و اقوی آنست که وقت نماز خوف نیز مثل وقت نماز دیگر که تمام اجزای
 مطمئن و خاره اگر طول باشد یا نه مثل آنکه صدای اذان یا اذان ایستاده و اقوی این
 است که چنانچه است تا بعد از آن و قوی نیست لکن اصول قریب است و نیت ادا و قضاء و کفایت
 و اگر نماز کوفین را که گوییم مخفی نشود واجب نیست اعاده و قول بر وجوب تنقیص است و لکن محتجب
 اعاده آن و آثار است چنانچه این ادریس بخاک کرده ضعیف است و لکن محتجب است باعادة یا مشغول
 شدن بذكر الهی یا مشغول شود و اگر اعاده کرد هنوز مخفی نشود و در تکرار اعاده اشکال است و نشستن
 در حال ذکر محتجب است و استقبال قبله را نیز بعضی در آن حال محتجب اند و اعاده که محتجب است
 فعلی نیست بلکه اگر طولی بکشد و مخفی نشود باشد نیز محتجب است و در اعاده نیت محتجب میکند
 و واجب دلج نیست و نماز آیات جماعت کردن و قول بر وجوب آن و کوفین اگر احتراق در قریب شد
 باشد یا خنای آن باشد ضعیف است بلی محتجب است کذا در آن جماعت مطمئن و تاکید در نماز
 کوفین اگر احتراق جمیع قریب شد و تصریح کرد و اندر موی مجوز است از فرضیه آن بمنافان و بالکسر و نماز

آیات را خطبه نیت و محتجب است که نماز کوفین را نیز استخوان بکند بلکه سایر آیات نیز احتیاج
 آنست و اگر در مسجد نماز کند در فضا آن که سقف ندارد نماز میکند و اینجا افضل از محراب است و
 نیت کذا در آن نماز آیات در حال راه رفتن و بر روی حیوان و در حال انقیاد حتی اگر آنرا بسته باشند
 بر اصول و اگر جمیع قریب از آنجا بگیرد و نماز نکند و سبب است قضا خواندن نماز اگر چه باشد
 یا آنرا در فضا یا بجهت عدم علم بوقوع آن واقع و آن ثابت میشود بشهادت حدیث بنا بر اقرب
 نه بلیت عامد یا شایع و شجره عظمی لکن اصول ثبوت است بآن هم چنین قضا واجب است اگر بعضی
 از قریب بگیرد و عمل قرائت کند یا بجهت فراموش کردن یا خواب و خواب و خواب و نیت نیست
 صحت و صورت سابقه میباید که جهل بحکم عالم بحکم و اما بعضی قریب بگیرد و عالم بآن نشود قریب
 عدم وجوب قضا است و لکن اصول قضا است و اگر قریب کوفین از آیات دیگر واقع شود و عالم بآن
 شود و نماز نکند نماز ساقط نمیشود خواه در ترک یا نسیان و اما اگر عالم نشود یا آن تمام شود و خطا
 عام سقوط نماز است و اقوی سقوط است و اگر آیه از آیات واقع شود و مطلع باشد اما
 نداند که آن از آیاتی است که نماز بجهت آن واجب میشود و بعد از تمام شدن آن مطلع شود مثل
 آنکه بر بید حرکت بر او آید یا باد و غلغل که این موجب نماز است یا مثل کسی که علم بخند افتد
 باشد تا نماز واجب نمیشود یا مثل کسی است که عالم بآن باشد باید نماز را بکند اشکال است اما
 اصول وجوب نماز است و عدم وجوب خالی از قریب نیت و اما کیفیت نماز آیات پس بدانکه آن در
 رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع و سجده واجب است و واجب است و در هر رکعت سه رکعت
 از آن رکعت و طاعتها و غیر اینها و در هر رکعت قرائتی واجب است و نشستن و سلامی خلع نماز واجب

آنکه واجب است و صورت آن نماز بخوانی که بی اشکال است آن است که بکبره الا سلام را بگویند و حمد
 و سوره میخوانند و بکبره میروند و بکبره میروند و سوره میخوانند و بکبره میروند و سوره میخوانند و بکبره میروند
 پس بکبره میروند و در سجده میکنند و در سجده میکنند و در سجده میکنند و در سجده میکنند و در سجده میکنند
 مگر در رکوع پنجم و دوم که بعد از ایشان میگویند مع الله الرحمن الرحیم و قبل از هر رکوعی نیز بکبره میروند
 و سجده است ثبوت بعد از قرائت و قبل از رکوع و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده
 پنجم و دوم هر یک میدانند و گفته است که اقل آن یک ثبوت است قبل از رکوع و سجده است ثبوت ثبوت
 بعد از قرائت چنانچه بعضی گفته اند **و** چنانچه قضاء است بدانکه واجب است قضاء نماز بقیه بوقیه
 بر کسی که ترک کند آنرا با اینکه شرط وجوب نماز داشته باشد یا احلال یا آن خود بجهت خواب یا بترس
 حتی بخیر معارف عادی بنا بر احوط و آنچه را ترک کرده و در حال طفولیت یا دیوانگی یا کفر یا عیسی قضا
 واجب نیست و اگر خود استحوال چیزی کرده که میدانند شد با اینکه اگر میدانند: موجب قضا است و قضا
 نیست قضا و آنچه قضا شد در ایام حیض و نفاس اگر در هر وقت نماز حین چنین بوده و اگر چنانچه بنا
 طهارت اختیار کرد و وضو غسل است و در طهارت اضطراری که هم است اقوی این است که نماز
 احوط است و لکن احوط این است که نماز را بی طهارت بجا آورد و بنا بر سقوط و وجوب قضا احوط
 مع اشکال و احوط وجوب قضا است و اگر در تمام وقت نماز بیهوش باشد اقوی عدم وجوب قضا است
 و لکن احوط قضا است مطلقا و اگر بیهوش بفعال خودش باشد یا علم آن مثل آنکه چیزی را میداند
 باعث اغما شود بخورد یا استحوال کند و بیهوش شود و بجهت آن نماز فوت شود احوط قضا است اگر بگویم
 اقوی است و اگر چیزی که باعث اغما شود بخورد و نماز آن که موجب بیهوشی است پس قضا ندارد و اگر

داشته

داشته که موجب بیهوشی میشود و بجهت آن بخورد و نماز فوت شد احوط قضا است و اگر مضطر شود
 بخوردون آن یا چیزی که بخورد او دهد بعضی گفته اند قضا نیست و کسی مسکری بخورد و مست شود اگر
 میدانست آنرا قضا واجب است و اگر نمیدانست یا چیزی بخورد یا مضطر شود بخوردون آن بعضی گفته اند
 قضا واجب نیست و احوط در جمیع این صور قضا است و در هر یک واجب است قضا آنچه از فوت
 شد و در زمان وقته اش و کسی که از اهل اسلام بخلاف مذهب حق است اگر کفری یا ملن او بخورد
 شود روشن شد و داخل مذهب حق شود پس احوط است که در حال غلات خود کرده اعاده نمیکند قضا
 نمیکند اگر در مذهب باطل خودیش نمازش صحیح بوده و اگر قراک کرده و باید قضا کند و اگر نماز باطلی
 مالکوه باشد بعضی گفته اند قضا بطلان بعضی احوط است و اگر کسی نماز قضا بر نهد او با
 جایز است او را استیجار نماز بجهت دیگری بنا بر قول بانکه وقت آن مضیق است نیز در بعضی
 از صور جایز است و ممکن است ادعای حجت اجاره هر دو قول لکن خالی از اشکال نیست و کسی
 مرتکب نماز واجب از نماز و سهیل افکاری شد آنکه حلال داد او را بنا بدست اما تعذریش
 میکنند و اگر باز ترک کرد باز تعذریش باید کرد و اگر در وقت ستم باز ترک کرد بعضی گفته اند
 که عجزش کفایت است و بعضی گفته اند باز تعذریش میکنند پس اگر فایده کند با اینکه سه مرتبه ترک
 نماز تعذریش ترک کند و در وقت چهارم میکنند او را و این قول احوط است و اگر بری ترک کند بیک بار
 عذر نماز واجب خود را خواه نماز بوقیه باشد یا غیر آن از نمازها که قضا دارد و وجوب قضا بعد
 از ترک او بر او در غلات است بعضی گفته اند واجب نیست مطم و بعضی گفته اند واجب است قضا
 مطم اگر چه در غیر وقت ترک شده باشد و بعضی گفته اند واجب است بر او قضا با عمل

معموم بود تا اینکه این حرکت چهارم باشد یا اینکه چهارم تا اینکه این حرکت پنجم باشد و فرقی نیست
 را اینکه آن شک قبل از نشاء باشد یا بعد از آن یا در نشاء آن بلکه اگر شش پنجم شدن نیز که در نشاء
 و معنوی بعد از کوع نرسیده باشد که شک کند عکس همین است که در نشاء بنا بر وجود و جهات و جهات
 و در اینجا واجب میدانند و آن اصول است سیم آنکه آن شک بعد از کوع و قبل از جهار باشد و در
 حرکت نماز مدتی باشد و بعد از مدتی است که در کمال اشکال است چون باید احتیاطا بتمام کردن نماز و اعاده
 آن ترک نماید و اگر چه قول بعضی نماز خالی از قرائت و بنا بر این فرقی نیست میان آنکه این شک
 بعد از است شدن از کوع باشد و حال قیام یا در حال قعود و مایل به حرکت باشد یا در حالت
 که نشسته و هنوز بعد از قرائت و بعد از سجده و یا در حال قیام یا در حال قعود و در صورت شک
 مدتی این است که بخواند که این قیام از کوع چهارم است یا از کوع پنجم صورت چهارم این است که شک
 واقع شود در اشتباه یکی از سجده تین یا میان دو سجده و در اینجا نیز مسئله در تین اشکال است
 احتیاطا بتمام کردن با سجده سهو و یا اعاده نماز ترک نباید کرد اگر چه قول بعضی نماز و عدم نهم
 اعاده خالی از قرائت نیست و معنی نیست مدتی که کلیم میماند آنکه در سجده اول واقع شود یا ثانوی قبل
 از ذکر یا در اشتباه آن یا بعد از آن صورت پنجم آن است که آن شک در کوع واقع شود و در حرکت
 و نماز نماز و اینجا نیز خلاف است و مسئله در حال اشکال است و اصول تمام نماز و دیگر حرکت است
 با دو حرکت نشسته با سجده سهو است پس اعاده نماز از سر و این احتیاط را نباید ترک نمود و فرقی
 نیست میان آنکه شک قبل از ذکر یا بعد از ذکر یا در نشاء آن واقع شود و در احکام گفته شد فرقی
 میان نماز اما قضا و استیجار و غیر آن نیست بلکه صورت غالبه شک همان است که در نشاء

و نیز آنکه بسیار است بعضی از آن مدتی مدتی یکی از آنها است که شک کند میان دو سجده و نماز
 چهار رکعتی بر آن شک قبل از اتمام سجده تین یا بعد از آن یا در نشاء آن یا در سجده و در حرکت
 قضا نماز خلافت و اقرب به حرکت نماز است و چون بنا بر نقل است و دیگر شک میان سه
 سجده است و آنرا چند صورت است یکی آنکه آن شک بعد از اتمام سجده تین واقع شود و در اینجا نیز
 حرکت نماز است و باید بنا بر سهو و کفر و لکن اصول تمام نماز و اعاده نماز است و بنا بر غرض و احتیاط
 است که چون سهو و یا کفر یا اشتباه و صورت دیگر آنکه آن شک قبل از کوع باشد و مدتی پنجم
 رکعت را در وقت نشاء و شک بر میگیرد و بنا بر میان دو سجده و حرکت نشاء و جهات و جهات و سجده
 سهو میکند و بعضی گفتند چهار سجده سهو میکند بنا بر آنکه بجهت زیاده و نقصان سجده با سجده و آن
 اصول است و صورت دیگر آنکه شک بعد از کوع واقع شود و در اینجا نیز مسئله در تین اشکال است
 و تا نازل تمام کند و احتیاط نیست که باین عمل نماز را اعاده کند یا در وقت یا در خارج وقت و در اینجا
 بعد از کوع اینست که پیش از کوع رسیده باشد اگر چه در نماز نشاء یا در سجده یا در سجده و دیگر شک
 میان دو و سه و یا چهار است پس اگر قبل از اتمام سجده تین باشد یا در نشاء است و اگر بعد از آن
 باشد آخری اینست که بنا بر سهو و میگرداند و نماز را تمام میکند و بعضی سجده سهو را در اینجا واجب میدانند
 و آن احتیاط است اگر چه لزوم آن مشکل است و مع ذلك احتیاط اعاده نماز است و دیگر شک بنا
 سه و چهار و پنج است پس اگر بعد از اتمام سجده تین باشد اقرب به اینست که بنا بر سهو و میگرداند
 و نماز احتیاطی و سجده سهو و در وقت و اگر در حال قیام باشد بر دیگر در نشاء میماند و در سجده
 و چهار و حرکتی گشت و اگر بعد از کوع و قبل از جهار باشد احتمال قرائت که بر میگیرد

بشك میان دو عدد چهار کفی اصطلاح کرده اند است بعد از جدا کردن آنها بدین کلام بود ^{مثلاً}
 دو عدد چهار و پنج است پس اگر قبل از اتمام عمل با شش نمازنی باطل است و اگر بعد از آن باشد
 اتمی نیست که بنا بر این میگوید و نماز تمام میکند کفی احتیاط را در آن نمیاید و یک شش ^{چهار}
 و شش است و بعد از این بنا بر این میگوید و بنا بر این میگوید که شش بعد از اتمام عمل بعد از این باشد
 نماز تمام میکند بدون نماز احتیاط کفی اصطلاح کرده اند اما نماز است و اگر در این کفر
 یا بعد از دو کفر یا در این سجده یا در این جهنم باشد و ملک یا بر نحو باشد که آیا این کفری
 که در وقت یا چهارم است یا ششم نیز بنا بر چهار کفی است تمام میکند احتیاطی و کار نیست ^{کفی}
 اعاده نماز است و اگر شش یا بر نحو باشد که آیا آن رکعتی که تمام کرده چهار بوده یا شش بنا
 بر چهار میگوید و آن رکعت را منهدم نموده و پیشینند و شش و سلام گفته نماز تمام میکند ^{چهار}
 معصوم بجهت این زیاده بیجا میبود و احتیاط و کفی احتیاط نماز تمام میکند و اگر شش میان
 چهار و زیاده از شش نماید نیز مکشورین است که در کفر و کفری و دیگر غلظت میان شش یا زیاده از ^{آن}
 کمتر از شش میباشد مثل شش میان دو و شش یا سه و شش یا چهار و هفت و غیر اینها و حجت
 بیاد است و احتیاج بآن قلیل است پس در کفر و شقوق اگر کفی در نظر فقیر و جمع صدقهای
 شش میان کمتر از شش و شش یا زیاده از آن اعاده نماز است بلکه اگر پای دو و ده میان باشد
 و قبل از اتمام عمل با شش حکم فساد نماز خالی از حرج نیست و اما در غیر این حکم بجهت نماز
 و بنا بر این عمل بعد نیست کفی در وقت که اگر یک طرف شش دو و ده و بعد از اتمام عمل بعد از این باشد
 و اگر زیاده از دو است طرف شش نیز از دو زیاده تر باشد مثل سه و شش مثلاً سه و نه و شش

مثل

مثل شش هفت چون بین مدافعی باشد که نماز احتیاط در جواز نماز بجهت شش واجب میشود ^{مثلاً}
 شش مدافعی که مدافعی است بدان حد یا غیر است میان پنج و دو و اقوی قیاسی است بدان
 و نماز احتیاط را واجب است که بعد از سلام بجا آورد و بجا بجهت مدافعی نیست و نماز که
 در اول کرده بود رکعت نیکند و در وقت نماز احتیاط لازم نیست قیاسی نماز احتیاط با اعتبار رکعت
 که رکعت است یا دو رکعت بنا بر این قیاسی و بجا می آید و واجب دانسته اند و آن اصطلاح است و هم
 چنین واجب نیست قیاسی بلکه اعتبار داده و دانسته بجا می آید بنا بر این قیاسی کفی اصطلاح است و هم چنین
 لازم نیست و فصل احتیاط پس اگر عمل اینجا کرده و متذکر نباشد که بجهت احتیاط است ضرر ندارد
 بنا بر این قیاسی کفی اصطلاح است و قیاسی اینکه این احتیاط بجهت چه نماز است نیز واجب نیست و نیست
 و محجوب و از دو صورتی که در حقیقت از او باشد یا قضا و حلی که آن فرضیه قضایا باشد نیز واجب نیست
 بنا بر این قیاسی کفی اصطلاح است و قیاسی قریب و دور و بر این حال نیست و اصطلاح این است که
 تلفظ بر نیت میکند و بعضی منع کردند و حکم منع مطلق است و واجب است و نماز احتیاط بکفر
 الا حرام و واجب است بدان آنچه واجب است و نماز از استقبال قبله و استقرار و طهارت بدن
 و عباد و مبلع بودن مکان و لباس و غیره و بودن لباس و غیره و بودن لباس و غیره و بودن لباس و غیره
 بودن آن و طهارت و شهود و سلام هر یک در جای خودش و در آن منافات و مبطلات ندارد
 مستحب است بدان آنچه مستحب است و نماز مکرر قنوت و قرائت سوره واجب نیست و لحن این است
 که چهار نماز و قرائت آن اگر چه اقرب به قیاس میان چهار اخفات است خلافت و باید که آیا آن نماز
 باشد اگر چه بجهت نفی نماز شروع شده یا اینکه جز آن نماز است و اقرب و در نظر فقیر قول

[illegible]

٨٤

[illegible]

پس اگر ساکت باشد میباید غایتش باطل میشود اگر چه مشغول بشک باشد پس ظاهر این است که این
 شخص کثیر الشک میباشد و اعتبار بظنون او نیست این حکم را بعضی از علما ذکر کرده اند و لیکن
 در آن تأمل است و در نظر فقیر حکم بآن مشمول است و اگر شک کند میان دو گفته ای تا آنجا که یکی
 یا سه دگوشی یا در دگوشی اول از چهار دگوشی و ترقی و فاعل نماید بقدری که معتبر است و هیچ
 طرف حاصل نشود پس باینکه تکلیف او بطلان مانع بود تا ندانند باطل کرده بنابر این احتمال گذارده
 تا ندانند تمام کند بعد از آن فرایع هوایم شود که آنچه کرده و رافق واقع بوده اقرب و محتمل این است که
 تازش باطل و اعاده یا نقصا لازم میباشد اگر چه آنچه را کرد بقصد احتیاط و تدریک کرده باشد و هم
 چنین اگر در اثنای نماز معلوم شود که سجده کرده و افق واقع بوده و اگر ایشک و اگر شک کند فسخ
 از افعال از افعال مانع و محال آن باقی باشد لازم است که آنرا بجا آورد و اگر بجا آورده بود و در وقت
 تازش اشکال است افق و احوط این است که اگر گفتا بآن نماز نمیتوان کرد و اولی تمام بر اماره
 است و از بعضی ظاهر میشود که نماز که حکم بطلان آن شده حرام است تمام کردن آن و این حکم
 در دو گفتار است مگر اینکه داخل در بدعت باشد پس از آن جهت حرام میشود و اگر در آن دور کتی
 یا سه دگوشی یا در دگوشی اول از چهار دگوشی شک کند و مشغول بترقی شود باینکه واجب آن یا نه
 یا جاری است که در آنجا مشغول بفعلی از افعال نماز انداجبات یا مستحبات شود پس اگر بطلان
 و محال میباشد آنچه محل آن کرده و در حین شک چیزی را حرام بود یا جایز نیست پس چیزی را بجا آورد
 باید اعاده نماید و بعضی از علما طول دادن تشهد و قنوت و خواندن استیجابات نماز را بخیر و زیاده
 که در زمان ترقی محل آن و اما قفسر واجب آنست و نیز آن را کرد و در زمان ترقی بقصد

هم چیزی را بجا آورد بخیر کرده و اگر بعنوان ترقی و خواندن که اگر نماز صحیح است جز است و اول آن است
 آن جز مشمول است بعد از ظهور وقت نماز چنین گفتند اند بعضی و لیکن و بنظر فقیر محال است و هر دو
 این است که در حال ترقی مشغول چیزی از اجزای نماز نشود و خواه و بخواه مشغول بترقی
 و آل او ذکر اقصای باکی نیست و لیکن اگر مشغول چیزی شد بکطرف شک در سجده شد و در وقت احتیاج
 بآن جز بجمع احتمالات مثل آنکه در اول تشهد در نماز غریب شک کند میان دو قصد پس احتمال دارد
 که آنچه را بجا آورده در حال ترقی صحیح باشد و احتیاج با عاده نباشد و این احتمال قوی دارد و اما اگر
 احتیاج بآن چیزی که در حال ترقی بجا آورده ثابت باشد بیک احتمال دیگر احتیاج بآن نباشد و در
 جواز بجا آوردن آن چیزی در حال ترقی و کافی بود که آن احتمال است عظیم اگر چه احتمال چیزی بود
 فی الجمله خالی از قبح نیست و کسی که شک کند در فعل و بعد از آن احتمال از بین آید از عرضش بگذراند
 باشد واجب است که آنرا بجا آورد و اگر از عرضش تجاوز کرده باشد تا این تمام میکند و واجب
 نیست که آنرا بجا آورد پس اگر در حال رکوع شک کند که آیا قرائت را بجا آورده یا نه اوقات بدیهه
 نمیکند و زمانش صحیح است خواه و بخواه و سجده حمد و سوره شک کند یا در بعضی از آنها یا در مجموع هر یک
 خواه شروع بکلمه کرده باشد یا نه و هم چنین است اگر بعد از رکوع شک کند و اگر شک کند در قرائت
 حمد قبل از شروع در سوره و در سوره شک نماید قبل از رکوع و قبل از قنوت و خواندن استیجابات
 دیگر باید آن مشکوک را بجا آورد و اگر شک کند در آیه از آیات بلجزی و کسب از اجزای حمد پس در
 و شروع باید دیگر بکلمه باید آن چیز را بجا آورد که بعد از آن شک دارد بجا آورد و اما اگر شک
 در حمد و حال آنکه شروع بسوره کرده و در اعتبار عدم اعتبار شکش خلافت مانند محل اشکال است

اگر مثل مبدع اعتبار شک و غایب قوت است پس جمع کردن بحد واجب نمیشد و احوط تمام شود است
 بدون اعاده حدود و نام پس اعاده نماز و اگر شک کند و چیزی از محل یا سوره بعد از آن و بعد از آن
 مثل آنکه شک در بآیا که بعد و حال آنکه در بعد از انقضای المستقیم است مثلا اقرب علم و جویب
 است و اگر شک کند در کلام یا حرفی مثل ما و هم اند یا بعضی از صفات حرفی مثل قنید یا مقدار آن حال
 آنکه بعد از آن شک و یا با التفات بآن شک باید کرد یا نه در آن اشکال است و اقرب علم و تفهات
 است و اگر شک در فعلی منتهی از مستحبات نماز و حال آنکه در وجوب از واجبات بالا صادر و داخل
 شک نمیشد پس اگر شک کند در دعاء و قنیه بعد از شروع بعد باید در کتب شک کند و توقف باید
 حال نشود شک کند در دعاء قبل از آن و غیر آن التفاتی بشک خود نمیشاید و اگر شک کند در چیزی
 و حال آنکه داخل محبت و یا شک نیز التفات نمیشد و اگر شک کند در واجبی و حال آنکه در محبت
 داخل شک مثل آنکه شک در قرائت و حال قنوت و مثل شک نشود واجب و در حال ذکرهای
 محبت بعد از تشهد و شک در رکوع و حال آنکه در زمین بکبر محبت بعد از رکوع است و در وجوب
 و عدم آن خلافت اقرب این است که التفات نمیشد پس محصل آنکه اگر شک کند در واجبی و در
 واجبی یا محبتی و یا شک باشد یا آنکه شک کند در محبتی و یا داخل واجبی یا محبتی و یا شک باشد
 شک محبت نیست و التفات نمیشد و اگر کند در رکوع و حال آنکه ایستاده و داخل فعلی از افعال رکوع
 نشود و رکوع بجا میآید و در حال سجود شکش که تعلقی بر رکوع گرفته معینیت و اگر شک کند در
 رکوع و حال در حال فرود آمدن پس سجود میباشد و در اعتبار و عدم اعتبار خلافت و مسئله
 محل اشکال است اقرب این که شک معین میباشد پس باید رکوع را بجا میآورد و احوط اینست
 که باین

که باین حال نماز را اعاده کند و هم چنین است سایر مقتضات افعال نماز خواهد محبت باشد یا واجب
 و اگر شک در سجود کند و نداند که بجا آورده یا نه از برای آن چند صوفیه است یکی آنکه در رکوع
 آن و حال آنکه در تشهد است اقرب این است که التفات نمیشد و میکند و فعلی بوجوب التفات
 و بجا آوردن سجود منعی است و هم آنکه شک کند در فعلی سجود و رکعت اول از نمازها را بجا
 یا سجود رکعت سیم از نماز چهار رکعتی و حال آنکه در قیام واجب بطلان سجود میباشد و در وجوب التفات
 و بجا آوردن سجود در خلاف است اشتهار و ظاهر این است که التفات نمیشد خواه شرعی بقرائت
 متبوع کرده باشد سیم آنکه شک مقدار رکوع واجب شود و یا بجا میآید اشکال اعتبار نمیشد چهارم
 آنکه شک در زمین برخواستن و افغ شود و در بجا واجب است رکوع و بجا آوردن سجود هم چنین
 اگر شروع بر برخاستن شک کند بی اشکال باید سجود بجا آورد و در جمیع این موارد فرق
 آنکه شک در فعلی هر دو سجود یکد باید سجود و اگر شک کند و نداند که یک سجود کرده یا دو
 که در آن سجود بر داشته باشد از قیام باید یک سجود و یا یک رکعت بجا آورد و اگر کسی نماز را نشسته یا
 خرابید بجا میآورد شک در سجود باید آنرا بجا آورد مگر داخل شدن باشد و فعلی که مطلوب از آن
 میباشد و شک در تشهد را نیز چند صوفیه است یکی آنکه در حال قیام و استیصال بان پس اظهار
 اشتهار این است که التفات نمیشد خواه در زمین قرائت باشد یا قبل از آن یا بعد از آن دیگر آنکه شک
 کند در آن در حالی که نشسته و بوسی خیر آن شروع نکرده و در بجا باید آنرا بجا میآورد یکی دیگر
 آنکه شک در حال برخاستن و قبل از قیام و افغ شود و در حال اقرب و وجوب التفات است اگر بجا
 غیر از تشهد و برخاستن مشغول نکرده و اگر بعد از شروع بسلام شک در تشهد کند شک در

معزیت اگر چه سلام مستحب باشد بنا بر اقرب و تفصیل میان سلام مستحب و واجب ضعیف است
 و نماز میت است بداند کسی که نیت است اولی و تحقق است انسابی خاص و نماز میت
 اگر چه اقربا میت باشند و بعضی گفته اند که کسی که نیت است اولی است او اولی است و این
 قول مخالفی از اشکال نیت و بعد مقدم است بر هر چه بعد از نیت است و اینست که
 نیت در اینکه در جمیع اولی است از هر کسی و اعمد اینست که واجب نیت نماز کسی که کمتر از شش ساله
 داشته باشد و طهارت از حدیث شرط است نماز نیت مطهر حق از حدیث اکبر و لکن مستحب است و طهارت
 از حیث و نجاسات نیز شرط این نماز نیت باطل است و اگر چه است و جایز نیت و در مصلحت
 حیانه بقیه که نماز نیت نماز نیت است و اگر میت مرده باشد
 مستحب است که امام و هر چه او وسط میت باشد و اگر زن باشد و بر او سینه او و اگر میت
 پیش از غسل و کفن کردن بر میت نماز کنند نماز باطل است اگر عمل نماز کنند و اگر بجهت فراموشی
 باشد بعضی بگویند و فساد آن نماز کرده اند و اگر میت کفن نداشته باشد و مردان باشد و بر او غسل
 و بر کلاه عودش و می پوشند و بر او نماز میکنند و در قبر گذاشتن واجب است در بن حلال اما
 شرط صحت نماز نیت باطل است و متعلق نیست و امام و نماز میت هیچ چیز از مردم بلکه بر ما مومن و
 است بخواندن هر اندک واجب نماز نماز از جمله نمازها مستحب نماز زیارت پیغمبر یا یکی از ائمه است
 و نماز زیارت ایشان مستحب است و بعضی سایر انبیاء را نیز ملحق کرده اند عمل بآن ضرر ندارد و وقت
 آن بعد از دخول و سلام است و چون ممکن بود زیارت کند اگر نماز یا بجا آید باکی نیست اگر چه
 نکرده باشد و ظاهر علماء این است که هر چه از این عبادت نماز است و تصحیح کرده اند بعضی گفته اند زیارت

در میت

و در کف است و در سر مبارک و بعضی گفته اند که اگر زیارت کند و بداند خود نماز مقدم حیدر
 و بعضی تقدیم زیارت بر کف کرده و مکان آنرا گفته اند و مشهود شریف است و این نیز یک با آن باشد
 و افضل آن در بالای سر مبارکست که بر بدن بجانب چپ افتد و جماعتی دیگر کرده اند که بر چپ است
 حضرت امیر المؤمنین شش رکعت نماز میکند و در رکعت بجهت انحضرت و چهار رکعت بجهت ائمه و در جمیع
باب در نماز جماعت است و آن مستحب است و فضیلت آن عظیم است و قرائت بسیار و در آن نماز
 بسیار است حتی اگر بعضی از اخبار و آلات میکند که قرائت آن از آلات بیرون دهد و نیت آن
 جایز است و با او چیزی نباید خورد یا آشامید یا در محل مشربیت نباید کرد و با او نمک نماید
 خورد و اینها و آلات میکند در حال اهتمام صاحب شریعت بآن لکن حق این است که آن از مستحبات
 و قرائت آن از آلات بیرون نبرد و جایز نیست نیت او و حکم نمیشود بوجوب طهارت او
 و تحویف او و غیره لکن از اصولی که نیت با در باب معاصی و اصحاب فوق و بنوعی و غیره
 خواه ترک عائی باشد یا غالی یا اعیان یا جماعت و در اینها بویسته مستحب نموده است خواه
 مقصوده باشد خواه تمام خواه ادا باشد یا نقصا خواه اجاره باشد خواه بی آن و در نماز که بجهت
 میت میکند بر جماعت کردن اشکال است و جمیع و نماز که بجهت انبیاء است یا جماعت یا میکند
 لکن اقرب و در نظر فقیر حوز جماعت است و در هر دو مقام جمیع جایز است جماعت حد نماز انبیاء
 و جوی و نماز کرده چهار جانب میکند و صورت انبیاء قبل و جایز است جماعت و در هر نماز ایات
 ادا باشد یا قضاء و نماز میت و اما در نماز طواف واجب حد و اولی و جمیع در جواز جماعت و آن
 المحال است لکن اقرب و در نظر فقیر حوز جماعت است و در آن نیز اگر چه هر احوط ترک جماعت است و اما

عوامل که بجهت شك در کلمات واجب میشود و لکن احوط ترک جماعت است و اما فرائض که بجهت خدیر
 یا سبب آن واجب میشود احوط ترک جماعت است و در آنها جایز نیست جماعت در نماز و اما نهان سبب
 مکرر آن است و آن میلین در وقتی که سبب باشد و نماند که اعاده میکنند از جهت اول جماعت
 چنانچه مذکور خواهد شد که در نماز استقامت جماعت جایز و در میلین مشهور حکم بجواز جماعت کرده اند
 ما بعد از اجتماع شرائط و جوب و در جواز جماعت در نماز قدر خلافت و اتوی عدم جواز است در آن و
 در هر فرائض غیر مذکور است و جماعت در هر جا صحیح است اما بهتر این است که قصد کند مسجد را اگر
 ماموم تمام و کمال یا بعضی آنرا اگر قبل از رکوع اول نماید جماعت اول نموده و جماعت بقضای
 منعقد نمیشود و در غیر جمعه و میلین بدو نفر منعقد میشود و جماعت با جوبی تمیز که ماموم بود باشند
 منعقد میشود و با سبب بنا بر اقرب و جایز است که امام مرد باشد و ماموم زن و جماعت حاصل میشود
 و جایز است اقتداء زن بامر اجنبی و غیر محرم و هر چه صحیح است و جماعت بخواست افضل است
 و صحیح نیست اقتداء کردن مرد و نیست کسی که حایل باشد میان او و امام بخوری که امام را نبیند و اگر
 اصول نماز خواه آن حایل دیوار باشد یا حجاب یا پرده یا غیر آنها اما اگر صفوف مامومین حایل باشد
 مانع نیست بلکه کافی است مشاهده امام یا مامومی که پیش از صف او میباشد و جایز است اقتداء کردن
 در میان ستونها و عقب آنها اگر صفوف متصل بیکدیگر باشد و امام یا ماموم پیش از آن نبیند بعضی
 قایل شدند بکراهت ایستادن میان ستونها و ظننی که مانع باشد از مشاهده ضرر ندارد و صحیح
 بود و غیاب و در عقب آید جایز نیست بنا بر احوط بلکه اقرب هر چند مانع از دیدن نباشد و اما
 اگر نه اقتداء بمرئی نماید مانعی نیست از مانعی که میان او و امام باشد اگر چه دیواری باشد اگر

اگر باید احوال امام را اندک و وجود و غیر آنها و نقل بین ضعیف است و بنا بر ظاهر فرق نیست میان
 زن جوان و صاحب حسن و بدکل و میان آنها و نقل بین ضعیف است و اگر چه باشد و اما نهان سبب
 مانع حکم مرد است و در نماز و هم چنین نقل بین ضعیف است و اگر نهان سبب اقتداء نماید بر غیر آنکه
 جایز دانیم امامت فرائض احوط این است که با حایل نماز کنند مثل مردان و در جواز اقتداء با امام
 که محل ایستادن او بلندتر از ماموم باشد بقدری معتقدی و در غیر این سبب خلافت مشهور است
 عدم جواز است و اما اگر محلش بلندتر باشد بقلی ضربه ندارد و بدان قدری که فایده از آن
 نیست خلافت اقتداء نیست که در باره از یک سو شریعت این امام جایز نیست پس بقدری که شریعت نصف
 آن ضربه ندارد لکن مراد از احتیاط احوط است و اگر چه در این سبب نباشد بلند بودن امام ضربه
 ندارد بنا بر اقرب اگر چه احوط ترک است زیرا که جماعت بخوبی نمیکند و بعضی گفته اند که جایز است
 مکرر و وقتی که بعد از رکوع و در صورتی که امام بلندتر از ماموم باشد بان طبقی که جایز
 نیست نماز ماموم باطل است یا نه امام و نقل بقضای نماز امام نیز بسیار ضعیف است و اما بلند کردن
 بر امام ضربه ندارد بنا بر اقرب خواه در زمین سر شیب باشد یا در بناها و بعضی در حالتی که بلند
 مانع از بلند شدن مانع کردن و آن احوط است و جایز نیست دوری ماموم از امام اگر صفوف فاصل
 و اگر صفوف فاصل باشد دوری از صف جایز نیست و با حایل باید ماموم از امام دور نباشد و اگر صف
 بوده باشد باید صف اول از امام دور نباشد و اگر صف بوده باشد باید صف اول از امام دور
 نبوده باشد و اگر صفوف متصل باشد باید صف بعد از صف دور نباشد و اگر صف دور بوده باشد
 نماز از صف و صفهای بعد از آن صف باطل است و اگر در آنها نماز بعضی از اقتداء بدون آنکه

بجهت تمام شدن نماز ایشان باینکه عدول از اقتدا بفراوانی اقرب این است که دوری درین حال
 ضرر ندارد پس یکی با امام یا صفی اقتدا با امام کردند در جمیع حالات نماز شرط نیست بلکه آنچه شرط است
 در ابتدا نماز است لکن احراز تمام کردن نماز و اعادۀ نماز و بعضی این بعمل را جایز نمیدانند و حکم فساد
 نماز میکند مگر آنکه پیش از تمام شدن نماز صف پیش خود را بجل قریب برساند بدون فعل کثیر یا آنکه
 فراموش کند نماز یک نشود و بعضی گفتند بعد از تمام شدن نماز صف اول صف بعد خود را نیز بجل
 برساند و بنا برین تفاوتی نیست در علم و وجوب نزد یک شدن میان آنکه صفهای کنایه از این
 تمام شدن بجای خود باقی باشند یا متفرق شوند بجز یک صف بعد از خود را پیش آورد و صف
 دوم میتواند داخل نماز شود و بکثیر گوید قبل از صف پیش بنیاد از صفی که صحیح است که بعد از
 داخل نماز شود و بعضی گفتند که اگر تاخیر باعث فوت قدرتی جماعت میشود پس رعایت کردن اولی
 است و ایان بعدی که منافات با جماعت دارد چه قدر است اشکالی نیست مداینکه اگر کمتر باشد
 از قدری که بتوان کام را عرضه ندارد پس دوری با فقلری که توان زد بی اشکال ضرر ندارد و هم چنین
 اشکالی نیست در اینکه دوری بقدری که بتوان امام را دید و رایحه از سیصد ذراع باشد جایز
 نیست و جایز است ترک قرائت حمد و سوره و رکعت اول از برای مأموم که در مسجد کوفه از امام
 عقب نیفتاده و در آن اختلافی که ظاهر محصل است و در نماز مغرب و عشاء وجه نیز اگر قرائت اول
 یا هر دو را بخواند بشرط آنکه امام کسی باشد که اقتدا با او شرعا جایز باشد بلکه اقرب این است
 که در نماز چهار تیره قرائت و همه را بشنود میتواند قرائت را ترک نماید لکن این حال اصول قرائت
 و در صورت سابقه اصول ترک قرائت است و هم چنین جایز است از برای مأموم که بعقب نیفتاده

در رکعت

در رکعت ترک قرائت و در رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی و رکعت آخر از مغرب و باطله ترک
 قرائت از برای غیر مسبوق و در نماز یومئید مطلق چنین است اگر امام صحیح باشد اقتدا و غرض نیست
 درین میان نماز او و نقصا و سفر و غیر آن و میباید آنکه اول رکعت او را ترک کند یا نیز در رکعت دوم
 چنین است حکم در نماز جمعه و صید و آیات و استسقا از برای مأموم غیر مسبوق و اگر امام کسی باشد
 که شرعا اقتدا با او جایز نیست واجب است قرائت بر مأموم خواه با امام باشد یا در رکعات یا بجنب
 باشد و واجب است متابعت امامی که صحیح است اقتدا با او در افعال واجب و مستحب و اگر چه
 مقدّمه فعلی دیگر باشد بنا بر ظاهر پس فسخ بجهت محذور و بطور استیفاء بجهت قیام بجز واجب است
 در آن متابعت و متابعت بعد بکثیره انحصار نیز واجب است اگر چه از افعال نیست و اما در تفسیر
 تکبیر و سلام و در وجوب متابعت سایر افعال مثل نکر و نشند و نحو آنها خلاف است و مسئله
 فعل اشکال است لکن آخری مطلقا واجب است اگر چه متابعت احوط است و تفریع بعضی از اینجا
 متابعت در افعال و شبهه نیست درین که اگر مأموم پیش از امام شروع نماید در فعلی از افعال
 متابعت مکرره و اگر بعد از او شروع کند مابین متابعت کرده و شرط نیست که مأموم بجا آورد اگر
 بعد از فراغ امام قطعا و یا متابعت حاصل میشود باینکه با امام دعاء بجا آورد یا در آن خطبت
 و مسئله محل اشکال است و لکن فعل بحصول متابعت مابین در کمال قرع است پس میتوان افعال
 غائر را با امام بجا آورد و لکن احوط این است که در افعال متاخر از امام باشد و بنا بر اینکه
 جایزه اقسام و متابعت بودن با امام بدون تاخیر اگر با امام باشد در افعال در قبله فضیله
 جماعت درین خلافت معینی قایلند باینکه فوائدهای کم میشود و بعضی گفته اند فوائدهای جماعت باقی است

حق این است که قل اقل باطل است و اشکالی نیست در حصول متابعت و تکبیر الاصلی اگر آنرا
بعد از نام کردن تکبیر امام بگوید و در حصول متابعت و تکبیر یا تکبیر با امام بگوید تکبیر اقران
است که باید ببرد تا امام تکبیر را تمام نماید و بنا بر اینست که واجب است نیت متابعت و اقرار
و اذکار غیر تکبیر الاصلی ظاهر این است که واجب نیست متابعت کردن در حین اذکار و دعاها
پس اگر ایستاد و قنوت دعای خاصی بخواند یا در رکوع و سجود ذکر خاصی بخواند ماموم را جایز
است که غیر آنرا کند و در اینجا نیز که واجب است حصول متابعت آیا باید علم بهم رساند یا تکبیر
امام مقدم است یا قلی بآن کافی است در مسئله اشکال است و جواز و اعتماد بقلی بعد از نیت
و جایز نیست ایستادن ماموم پیش از امامی که صحیح است اقتدا با او خواه ماموم مرد باشد یا زن
خواهد یکی یا متعدد پس اگر مقلد باشد نمازش باطل است خواه عمل باشد یا از جهت نیان یا جهل
بخلاف در اول نماز مقدم باشد یا در اثنا مقدم نشود و در جواز مساوی بودن ماموم یا امام
در محل ایستادن خلافت اشهر و اظهر جواز است و لکن احوط این است که دست بردارد
اگر چه قبلی باشد و افضل نیز میباشد و احوط این است که در معرفت تقدم و تاخر و مساوی
و تفاوت جمیع عرف میشود پس آن قدری که در عرف آنها تقدم میگویند جایز نیست و اگر
مساوی یا پیش گویند ایستادن جایز است و بعضی گفته اند اعتبار بپاشنه پای امام و مقام
است پس اگر مساوی باشد ضرر ندارد اگر چه پای ماموم بزرگتر و انگشتانش پیش باشد
و ظاهر این است که اعتبار ب انگشتان پاها و پاشنه ها هر دو میباشد پس اگر پاشنه مساوی باشد
ماموم پیش باشد صحیح نیست و احوط این است که جمیع جزئی از اجزاء و اعضاء ماموم در جمیع
حالی

از نماز

از نماز مقدم نباشد و اشکالی نیست در آنکه نیت اقتدا کردن شرط است و نماز جماعت پس کسر است
مقتضی اینست که در نیت اقتدا کرده احکام جماعت بر او جاری نیست اگر چه متابعت امام نماید
و اگر چه قصد کرده نیز داشته باشد پس این شخص قرائت را ترک نکند تا تکبیر و دعای نماز باطل است
اگر از روی عمد یا جهل یا تقصیر بوده باشد و اگر غرض معرفت قرائت را بجای آورد مطلقا نیت غیر
و جوب بخواند نمازش صحیح است و در جماعتش بنا بر اینست که اگر متابعت او با امام مستلزم ضایعی
نباشد و فرقی در وجوب نیت اقتدا میان جمعه و غیر آن نیست و احوط اینست که نیت اقتدا
کردن بعد از نیت امام باشد و شرط است در نیت اقتدا تعیین امامی که با او اقتدا میکند
بجزی که تواند مشاهده آن معین نماید پس اگر در عقب و نفر نماز اقتدا ببرد و نماید بنا بر اینست
بلکه ظاهر خلافی در آن نیست و بیست که تعیین حاصل میشود بصفتی مثل اینکه نیت کند اقتدا
میکند بجهت این بلد برخیزد که بغیر این نفر معین بجهت دیگری و اینجا نباشد و بجهت که تعیین میشود
با اینکه نیت کند که اقتدا با این امام حاضر اگر اسم او را داند اگر بداند که این جامع شرایط امامی
و اگر اقتدا کند با امام حاضر و چنان داند که فایده است و بعد معلوم شود که مرد است و حال
هر دو و عدل باشد و نیز او در وقت این نماز خلافت و مسئله در محال اشکال است که در حال
رجعت نماز و محال قریح است اگر چه احوط اعاده یا قضا است و اگر در این نماز خطائی معلوم
شود احوط آنست که اعاده است اگر چه معلوم شدن خطا بعد از تکبیر الاصلی بلا فضل باشد و نیت
غیر نمازهای که جماعت کرده فاذا واجب است و آن نمازی که منفرده کرده و اعاده میکند
بجهت ادای فضیلت جماعت شرط نیست و در منعقد شدن جماعت نیت کردن امام است

پس اگر کسی تنها مانگد و دیگری با او اقتدا کند و او نداند نماز امام و مأموم هر دو صحیح است و
 صومین مستحق ثواب جماعت میباشد و اگر قصد انفراد یا تنگه میدانند که دیگری اقتدا کرده باز
 جماعت منعقد است و اگر امام منع نماید مأموم از اقتدا او و گوش نداده اقتدا کند اقتدا
 صحیح است و مأموم ثواب جماعت را درک کند و لکن امام درک استحقاق ثواب جماعت نیست
 این صحت و نكته در صورتی است که مقتدی ثواب جماعت میباشد امامت کرده باشد
 و یا بعد استحقاق او ثواب جماعت را خلع و نكند و یا با عطا میفرماید قضا یا نه بعضی قضا
 کرده اند که با وجود این که در وقت از کرم خداوند کرمی که جماعت او دیگری را ثواب و بعضی
 در وقت خود برساند و او را محرم فرماید پس طبع درین مقام بیجا نیست و امتداد چنین کسی بیوجه نیست
 و اگر و انشاء نماز نماید که کسی با او اقتدا کرده و فراموش باشد مقتدی ثواب جماعت شود پس تصریح
 اند که اگر در وقت مقتدی میفرماید و نیت امام شرط نیست قبول مأموم و عدم مأموم بلکه نیت
 امامت کافی است و جماعتی تصریح کرده اند که جماعت نیت امامت و در جماعت واجب مثل بعد و لکن
 بعضی واجب کلی را قیلاً اند و اگر نمازی را منفره کرده بعد مأمومی آمد از او خواست امامت
 نمودند تا ثواب جماعت را در بیاورد بعضی تصریح کرده اند که باید نیت امامت کند و اگر و نفر
 امامت کنند و بعد معلوم شود که هر یک نیت امامت دیگری کرده نماز هر دو صحیح است و لکن
 از این است که فضیلت جماعت را احوال میکنند و اگر و نفر نماز کنند هر یک بدیگری
 اقتدا نماید بعد معتبر بنظر ایشان و جمعی این جهت قرائت را ترك کنند و لکن جمعی
 که آن دیگری با او اقتدا کرده پس بعد از نماز این امر معتبر نشود نماز هر دو باطل و اعاده به هر یک

لازم است و جمعی اگر علم با اقتدا هر یک حاصل نشود اما هر یک بفرمانند که دیگری اقتدا کرده باشد نماز
 و در جمیع احوال بر هر دو کمال قوه است و اگر هر دو قرائت را بجا آورند اگر چه مأموم میباید
 اقتدا نموده نماز ایشان است و شرط نیست در جماعت اقتدا مواظق بودن تا نماز امام و مأموم در نظم کیفیت
 و هیئت و بیفان بوقیله و بنا به نیت و آیات و معین و این مذکور شد بوقیله اقتدا خوان نمودیم
 چنین نماز آیات بنماز بنماز و بالعکس اقتدا خوان کرد اما شرط نیست در جماعت کسان مأموم باشند
 موافق باشد و در جمیع و نوبت بیفان و واجب اقتدا بنا فله میتوان کرد تا فله که جماعت و در اینجا
 باشد و جمعی عکس را فله بنا فله و فرقیه بفرقیه لکن در نا فله باید فله باشد که جماعت در
 جایز باشد و موافق و در کلمات نیز شرط نیست و قریب با شرط ضعیف است و شرط نیست فرائض
 و اغفات و ادا و قضا پس نماز قضا با ادا اقتدا قرائت نزد اگر چه قضا استجاری باشد و عکس
 جایز است مگر اگر چه قضا استجاری باشد و اتحاد و فرض نیز شرط نیست پس ظاهر را با عکس
 جایز است و با بطل هر یک از نمازهای یومیه را بدیگری اقتدا جایز است و صور مسئله بسیار است
 و ضرر نیت بیان نیت بلی بعضی اقتدا مصر را بنظر منع کردند و آن ضعیف است و اما اقتدا
 بجمله جایز است یا نه ظاهر ما جواز است پس باکی نیت قبول بقیه و شرط نیت اتحاد در
 پس اقتدا کسوفین بمنزل و عکس آن جایز است بلکه اقتدا هر یک از آیات بدیگری جایز است
 اگر چه یکی ادا باشد و دیگری قضا و جمعی اقتدا بوقیله بنماز طواف واجب و عکس جایز است
 است که بطرف راست امام بایستد و این واجب نیست پس اگر بطرف چپ یا عقب امام باشد
 نیز نماز صحیح است و اگر سهوا در جانب چپ بنماز این است که بجای خود بایستد و اگر مأموم

از یکی باشد اگر هر یک نباشند مستحب است که در عقب امام بایستند و مستحب که امام در وسط صف بوده باشد و اگر ماحوم یکی باشد و باین جهت دو کتا را امام بایستد پس معتقد نتواند در حکم بجا آوردن عقب امام واجب است آن امکان است اقرب علم استحباب بلکه حکم بجا آوردن مشکلت و اگر مردی یکی از تانهای یومیه را یا جمله آنها را بتغای کرده باشد مستحب است او را اعاده آن جماعت خواند امام باشد یا ماحوم و در صورتی که امام باشد فرقی نیست میان آنکه کسی التماس امامت نماید یا ماحوم او منع شود یا نه مرد باشد یا نده بالغ باشد یا نه و در صورتی که ماحوم باشد فرقی نیست میان آنکه ماحوم منحصر در او باشد یا نه و اما نزد اقرب علم استحباب اعاده است از برای هم چنین طفل و لکن حکم در او خالی از اشکال نیست و اگر ظاهر و عصر را یا مغرب و عشا را تنها کرده که دو جماعت پیدا شود یکی ظهر یا مغرب و دیگری عصر یا عشا یا واجب است مراعات ترتیب پس باید نماز ظهر را با طایفه که ظهر میکنند بکنند پس با طایفه دیگر عصر را و هم چنین نسبت بمغرب و عشا یا اینکه طایفه ترتیب دوی حال اسطر مراعات ترتیب است و اگر ظهر و عصر را مثلا کرده که جماعت منعقد شود و خواسته باشد اعاده کند و این مستحب عمل اقرب باید اعاده هر دو کند یا اعاده هر یک را که خواهد میتواند نمود مراعات اولت و بنا بر این اگر نماز هر دو را جماعت بجا آورد اسطر این است که نماز اول را اعاده نماز ظهر یا اینکه وقت فرضیه مصر داخل شود یا نه قول با استحباب چنانچه ظاهر فتاوی علامت باکی بآن نیست و اگر جماعت نماز قضا کند باکی نیست قبل یا بعد از اعاده فرضیه او اگر منفر کرده و هم چنانچه نماز یومیه مستحب است اعاده جماعت اگر فراموش کرده و هم چنین مستحب است اعاده نماز آیات و استغفار اگر منفر کرده باشد

و اگر نماز در وقت منفر کرده و بعد از وقت جماعت بیاید ظاهر کش از اخبار دلالت میکند بر استحباب اعاده لکن فتاوی علامت مختص است بصورت عدم خروج وقت و اگر فرضیه را جماعت کرده باشد یا مستحب است آنرا اعاده نماید جماعت خواند امام باشد و خواه ماحوم یا اینکه حکم مختص بصورت انفرادی معتقد و نظر فقیه استحباب اعاده است جماعت لکن اسطر دوی حال هم اعاده است و بنا بر غایت فرقی نیست میان آنکه جماعت نماید فرج جماعت اول باشد یا نه و بنا بر غایت دیگر مستحب است و مستحب دیگر یافت شدن جماعت و اگر در نماز فراموش نماز کرده اند اگر دیگری بکشان و بگوید یا ایها یا ایشان نباشد اسطر بلکه اقرب عدم استحباب اعاده اینکست نماز جماعت و اگر منفر نماز را اعاده کند و خواهد وجوب یا ندب را جعل اقر نیت ندب باید کرد و اگر ماحوم مرد باشد در جماعت مردان و در هر صنفی که میخواهد میتواند این را و لکن اگر در ماحومین از باب فضل بوده باشد مستحب است که ایشانرا مخصوص بر صنف اولی گرداند و مقتضای اخبار کلام علماء ابرار این است که فرقی نیست میان نمازهای که جماعت و انفرادی مستحب است و جماعتی تصریح کردند که فضل صفوف اول صفوف است و از بعضی ظاهر میشود که در نماز جنانه افضل صف آخر است و بنا بر این مشکلی میشود حکم با استحباب تقدم اهل فضل و ایستادن ایشان در صف اول در نماز جنانه و اولی مراعات این دو امر است در سطر مختلفه بعضی کاهی اهل فضل را در نماز جنانه اختصاص بر صنف اول دهند و کاهی بصرف آخر یا بمحقق عمل باشند و لکن قول ثانی اقرب است و مراد از اهل فضل چنانچه بعضی گفته اند کسی است که صاحب یک کلاه و دیگری از علم یا عمل یا عقل و این استحباب مخصوص یکی دوی دیگری نیست بلکه برای علم و ماحومین و اهل فضل جمیعاً بلکه در جمعه مکلفین مستحب است تقدم اهل فضل را هم چنانچه صف اول را باید اختصاص بر اهل فضل

و هم چنین اولی است که کافی که بر دست خندان ایشان و لکن انا اهل فضل اند بعضی بصفه قیام نشین
و هکذا طرف راست صف را بعضی گفته اند افضل از طرف چپ است پس سزاوار است که افضل
اهل فضل از این صف اولی قرار دهد و هم چنین در سایر صفوف و اگر مأموم از قرائت مانع شود
قبل از امام و جای که قرائت بجفت او جایز است محبت است که قیام گوید و از بعضی مستفاد میشود
که این استحباب در نماز اخفای است و اولی اینست که در جهرتیغ نیز قایل شویم اگر جمع میان کوشش و
قرائت و قیام تواند کرد و فرق دین نیست میان آنکه اقتضای الحالت کرده باشد یا با امام مضی و بعضی
گفته اند که محبت است میان تمام کردن قرائت و قیام کردن یا یک آیه از قرائت بگذارد تا امام با و برسد
پس آیه بخواند تا امام هر کعبه رود و احوط اولی است مگر گذاشتن آیه باعث خوف حرکات فتور
پس تخیر ضرر ندارد و مراد از قیام سبحان الله است نه سایر احوال یا فرای آن سایر احوال مثل قرائت
است باند کسی را بنایم که متعرض مسئله شده باشد لکن قیام در هر حالی نیکو است و در وقت محبت
است که بجفت نماز بخیزند خلافت ائمه این است که آن وقت گفتن مؤذن است قد قامت الصلاة
و مکرر است تا طلع کند زمین بعد از اقامه خواه امام داخل نماز شده باشد یا نه و بعد از قول مؤذن
قد قامت الصلاة مکرر میماند و بعضی وقت شروع با قاعده و عمل باین دو قول با کفایت و بعد
ایستادن مأموم مرد بطنهای در خارج صف با وضعت صف خلافت ائمه همچون با کفایت است
عذری و مانعی باشد که اهل نیت و اگر خارج صف ایستاده بجفت ضرورتی اولی این است که همان
امام بایستد و آوازین پس مکرر نیت ایستادن بر تنهای اگر زنان با و نباشند بلکه بعضی از اصحاب
صد میماند و بعد آنکه در امام جماعت چند چیز شرط است یکی عقل است پس دیوانه در حال دیوانگی اما

جایز

جایز نیست و در هر نیت که باشد اما اگر کسی در نماز باشد و باطل باشد عقلی عاقل در حال عقل است و اگر کسی در نماز
اقوی مکن اقتضای باطل است و اگر در نماز باشد و باطل باشد و باطل باشد و باطل باشد و باطل باشد و باطل باشد
و نیت افضل میکند چنانچه بعضی تصریح میکنند و بعضی منع کرده اند اقتضای بعضیه عاقل که ضعیف است
میباشد و دیگران شرایط امام باینست و در هر نیتی که باشد حق چنانچه و نافله و در ایوان آنست که
اعتقاد با اصول دین بخواند داشته باشد بخوبی که اول انشا مشی گویند بنا بر این امامت کافر یا غیره
و اگر شک در اسلام امام باشد اقتضای با و جایز نیست اگر چه در اسلام باشد و حق با اسلام کافی نیست
و عجز عاقلین بدون تلفظ بشهادتین اسلام ثابت نمیشود چنانچه بعضی تصریح کرده اند و اگر اسلام
ثابت باشد پس مشک و در آنکه اقتضای اجازت است و امامت مخالفین نیز جایز نیست خواه مشک
را امامت کند یا نه خواه مذهب خود را تقلید کند یا نه باشد یا بجفت بشود و امامت غیر از قیام
نیز جایز نیست اگر چه داخل در فرق شیعه شمرده شود مثل کیهانی و فطری و واقعی و غیر اینان و اگر کسی
کند بجفت کسی که اول مؤمن و عادل میدانست پس بعد از آن معلوم شود که کافر بوده و اهل بیت
محبت نماز است و علم احتیاج بعباده و تقوا است خواه کفری بوده باشد که عاقله مستور و پویشید
میباشد یا نه خواه کفر از ندای باشد یا غیر آن و مخالف نیز مثل کافر است و علم لزوم اعاده اگر
حالتی بعد از آن معلوم شود دیگران شرایط امام عدالت است پس اقتضای غیر عادل جایز نیست خواه
فاسق باشد یا نه پس اگر نماز کند بعضی کسی که بعد از فاسق میدانند نمازش باطل است و باطل است
کند و اگر اقتضای یکس که عدالتش شرعاً ثابت نشد اقتضای صحیح نیت و اگر اقتضای مجبور و صل
نماید پس بعد از آن معلوم شود این باعث محبت نمیشود و فرق نیت و علم جواز اقتضای غیر عادل میباشد

اگر ماموم عادل باشد یا ضعیف اینک بعضی عوام گویند که این امام مثلا امامت ما را میتوان کرد کلامی
است فاسد زیرا که اگر ماموم فاسق باشد یا اهل امام باید عادل باشد و فرقی در میان نمازها نیست
بجز نماز که بعد از جماعت جایز است امامش باید عادل باشد حتی نماز میت یا تا فطر و اگر فاسق امام
فاسق خفی باشد و بظاهر عادل باشد پس کسی که مطلع بفسق او شده از اهل او جایز نیست اقتدا کردن اگر
پادشاه جمعی که در نصب کتب بجهت امامت و آن شخصی عادل باشد اقتدا با او جایز است و اگر
اقتدا کند یکی که اهل عادل میدانست بر بوجوب نماز فسخ بر او ظاهر کرد و ظاهر این است که اگر
صحیح است و محتاج بابعاده و قضائیت خرافه جماعت واجب باشد مثل جمعه خرافه معتبره و اگر درین
نماز فسخ معلوم شود بعضی نماز اول فاسد و از سر گرفته لازم میدانند که آنرا صحیح نماز و از سر
فصل آنرا است مگر این احوط تمام بوعاده است و اگر قصد آنرا نکند نمازش باطل است و اگر قصد آنرا
بیش از قرائت کرده و بجهت قرائت و اگر در اثناء قرائت یا بعد از آن قصد آنرا کرده اصطلاح این
که قرائت واجباً اقرار اینها در وقت است که حاکمیت معتبر باشد و اگر جماعت واجب باشد ظاهر این
است که واجب است از سر گرفته نماز و قصد آنرا جایز نیست و اگر امام و ماموم مختلف باشند در مسائل
فقیه مثل آنکه یکی چیز را مثل سوره و مثلاً واجب دانند و دیگری ندانند یا آنکه یکی چیز را صحیح دانند و دیگری
ندانند مثل آنکه یکی نماز دوم را صحیح دانند و دیگری فاسد یا درین حال اقتدا باینکه
میتوانند نمود یا نه تحقیق است که مسئله در چندین صورت است که حکم در آنها مختلف میباشد یکی
است که محل اختلاف ایشان چیزی است که در بطش بر نماز ندارد مثل اختلاف ایشان در حد مسائل
دینیت و شهادت و قضا باشد اشکال نیست و آنکه این اختلاف مانع از اقتداییت خواهد بود

مجتهد

مجتهد باشند یا فقید یا یکی مجتهد و دیگری فقید خواه جماعت واجب باشد یا مستحب و همچنین اختلاف
در مسائل اصول دین نیز باعث منع اقتدای نیست بشرط آنکه اعتقاد امام متشاکک یا فاسق و فاجر
آنکه محل اختلاف ایشان چیزی است که متعلق بنماز است مثل آنکه مختلف باشند در مکان نماز یا
اجزاء یا شرایط یا منافات آن و لکن امام نماز را بر وجهی میکند که ماموم نیز اندک حکم ضعیف آنرا
بجست اعتقاد خودش یا با جتهاد یا بتقلید مثل آنکه امام نماز را در هر یک از اینها صحیح میدانند
ماموم فاسد کن حال امام و آن حریم نماز نمیکند یا آنکه امام وضوی یا آب مضاف جاری میکند
مختلف ماموم کن حال آب مضاف وضو یا آنکه امام در جواز شستن با ساق نماز را صحیح
میداند بخلاف ماموم کن امام و در آن جواب نماز نمیکند و هكذا درین حال نیز اشکال نیست
اقتداییت و دیگر آنکه محل اختلاف امور متعلقه بنماز است مثل آنچه مذکور شد و اعلم نماز
بخبری میکند که در پیش ماموم بجهت اعتقاد ماموم نمازش فاسد است اگر چه بجهت اعتقاد خودش
صحیح باشد مثل آنکه مقتضی ترک کند یا در غام صغیر یا ملات تناید یا وقتی با حرکت باطل
یا سکون کند یا سوره را یا جلوسه و استراحت را یا قنوت را ترک کند و ماموم ترک این امور را
مبطل نماز میدانند و درین صورت حکم بجهت اقتدا اشکال است و اقرب علم حجت است و صورت
دیگر آنکه امام سوره را مستحب باند مثلاً و ماموم واجب کن امام آنرا بقصد قربت یا بقصد استحباب
بخواند یا اگر عکس باشد و اگر بجهت اقتدا درین صورت است اگر چه بعضی آنرا مانع میدانند صریحاً
و دیگر آنکه محل اختلاف متعلق بنماز باشد مثل همین مثالهای مذکوره و امام بر وجهی نماز کند که بجهت
ماموم صحیح باشد و لکن با اعتقادش باطل باشد مثل آنکه در پوست سخا بیاورد و غیره یا ستر نماز

کند و با صفا خودش نمازش باطل باشد اگر با اعتقاد ماحوم نمازش صحیح است بود درین حال باطل
 اقتدا با صحیح نیست و صورت دیگر آنکه محل اختلاف در مرتبه باشد مثلاً آنچه مذکور شد و امام نماز
 کند بر وجهی که ماحوم حکم بفساد نمیکند اما حکم بجهت نیز نمیکند بلکه در آن متردد است و صفا
 آن و بعد از اهل با صفا میگوید و درین حال حکم بجهت اقتدا اشکال است کما احتمال بجهت اقتداست و صورت
 دیگر آنکه محل اختلاف نیز مرتبه باشد بنا بر اینست و امام چیزی چند در نماز و عقده است انما جایز می دانند که
 ماحوم جایز نمیدانند و مبطل نماز میدانند کما امام آنرا جایز خواهد آورد یا جایز آورد و درین
 نیز اقرب بجهت اقتداست و صورت دیگر آنکه ماحوم اعتقاد امام را نمیدانند در آن صورت که ماحوم
 مفصل نماز میدانند و درین حال نیز اقرب بجهت اقتداست و اگر اختلاف ایشان در حکم نباشد بلکه
 در موضع حکم باشد بخوبی که مترتب شود بر آن ضاد نماز مثل آنکه ماحوم را اعتقاد این باشد که
 این جاعده کما امام پوشیده نماز در آن جایز نیست مگر اگر چه جاهل بآن باشد و امام را مقتدا این باشد
 که این از آن قسم نیست بلکه از احوالی است که نماز در آن جایز نیست و مثل آنکه امام آیه اول آب مطلق
 مالیت و وضو ساخت بآن و آن آب در نزد ماحوم آب مضاف است و وضو بآن حق با جهل
 صحیح نیست بود درین حال اقتدا بجهت اقتداست و اگر ماحوم شکی کند در خطای امام در آن موضوع
 مثل آنکه شکی کند در آنکه آنچه امام پوشیده از آن نیست که نماز در آن معتقدان کرده باینه اقرب بجهت
 اقتداست درین حال و در احوال و درین مسئله و مسئله سابقه معلوم یا بیشک اشکال است دیگر از
 شرایط امام طهارت موهوب است بر اگر علم حاصل شود که امام از آن دانسته است نه باینه اقتدا با جایز
 نیست و اما اگر علم واقعی حاصل نشود اما بشهادت و معادل ثابت شود بعضی منع از اقتدا کرده اند مثل آنکه

علم داشته باشد ظاهر امام بعضی جوانان اقتدا مستفاد میکنند و بعضی دیگر اقرب بجهت اقتداست و اگر بعضی
 از ماحومین علم بآن داشته باشند و دیگران ندانند کما فی کتب می دانند اقتدا بجهت خود و کما فی کتب
 نمیدانند میتوانند و باین نیست اقتدا اگر چه معلوم شد و کسی که بعد از او معلوم نباشد و کسی که در علم
 باره و نسبت حرف میزنند و کما بعضی بقرین بجهت امامت ایشان کردند و فرقی نیست در عدم حجت
 جوان امامت و در آن میان آنکه امامت بجهت مثل خودی نماید یا بجهت دیگری و چنین نیست اقتدا
 کردن کسی که ایستاده نماز کند بکسی که نشسته نماز پس قیام امام شرط است و اقتدا کسی که ایستاده
 نماز میکند و مراد از کسی که ایستاده نماز میکند کسی است که رجوع به بقیام بر سر تاجت کردن
 او عامل در فتنه باعث جوان نمیشود و فرقی درین حکم نیست میان آن مرد و خنثی و ناکان و غیره
 و جمعه و ایالت و جنازه و سایر فرائض که جماعت در آن جایز است چنانچه از اخبار و کلام
 ابراهیم ظاهر میشود و عدم جوان نیست بماحوم است پس بر امام چیزی لازم نیاید بنا بر اقرب بجهت
 است اقتدا کردن کسی که نشسته نماز میکند بکسی که نشسته نماز میکند مگر خواه حدیث امام
 مذاق باشد یا نه و اما اقتداء فتنه بخوابیدن جایز نیست و هم چنین ایستاده بخوابیدن اقتدا
 نمیتواند کرد و اما فتنه و خوابیدن اقتدا با ایستاده میتوانست و هم چنین خوابیدن بجهت ایستاده
 بر فتنه اقتدا میتوانست کرد و اقتدای کسی که بجهت خوابیدن بکسی که بر پشت خوابیدن جایز
 نیست و ممکن چنین است بنا بر این و جایز است اقتداء بجهت خوابیدن بمنزل خودی و هم چنین در
 پشت خوابیدن و احوط عدم جوان اقتداء کسی است که در ایستادن محتاج بشکسته دادن نیست کسی
 که محتاج بآن میشود و اگر امام را تب مریض باشد و نتواند ایستاده نماز کند مستحب است که بکسی

بجای خودمان دارد تا بهجت اشخاص که می تواند ناسی کند و کسی که در بعضی احوال نماز
 محتاج به تشنگ یا خراب شدن بر پهلوی یا به پشت شود نمیتواند اقتدا با او کند همچو که محتاج بان
 و اگر امام فام و برین نماز عاجز از قیام شود و به تشنگی اقتدا مامومین صحیح باطل میشود و ظاهر
 کلام کافی که این حکم را که معاند است که نماز مامومین باطل میشود بلکه باید دیگر را نیز
 اقتدا با او کند اگر نماز او قضا باشد و یا مقتضای نیت اقتدا کردن کسی که قرائت حلال
 بر وجهی می باشد می تواند خواند یکی که سخن میکند و غلط می خواند بنا بر این که خواه آن
 مدحی بسود و هر دو باشد یا یکی خواه نماز اصلاح اقتدا بکند یا نه خواه آن غلط قیصر دهد
 مثل حلقه دادن تا آنوقت یا نه مثل فتله دادن بیم اقتدا و کسی که سخن میکند اگر نماز آن را
 اصلاح کند و نیتش باطل است و هم چنین نماز کسی که با او اقتدا کرده یا علم او بحال امامت اگر
 قرائت و ترک کند عمل و انکلام صحیح مستفاد میشود قضا نماز ماموم مطلقا اگر چه قرائت و ترک
 و حکم باین مشکل است و لحن امام نماز و اعاده است و فرقی در سناد اقتدا با امام که سخن می نماید
 نیست میان آنکه قبل از نماز باشد که امام غلط می خواند یا بعد از آن قطع شود مگر اگر چه بعد از
 مکروه باشد و کسی که سخن میکند و عاجز است از اصلاح آن جایز است او را اقتدا با حاجی که لحن
 عاجز است از اصلاح اگر موضع سخن یکی باشد و لحن امام نباید باشد و تفاوت ماموم با امام صحیح
 القرائت اقتدا نماید و اگر تواند جواز اقتدا با امام لحن کند مشکل است و لحن عدم جواز است و اگر
 لحن بیشتر باشد اقرب بعدم جواز اقتدا است و همچنین اگر موضع سخن مختلف باشد بنا بر لحن و جایز
 نیست امامت کردن کسی که باقی مؤلف و معیوبت بخیر که قرائت را دست نیامد و بهجت کسی که قرائت

صحیح است و معیت اقتدائات و دوستیها و هر کس که میتواند قرائت را دست بخیر از جلیز نیت
 اقتدا کند یکی که را با او امام می خواند یا را با او امام می کند و با یکی که که عاجز نیست آنان خواه
 با اعتبار عدم قنوت بر او و حرف باشد یا با اعتبار عدم قنوت با اعتبار با اقتدا با او قصد باشد
 یا سوره و اما کسی که را مکرر میکند و او را قضا می گویند یا اینکه فان مکرر میگوید و او را قضا
 میگویند صریح گفته اند که جایز است اما قرائت امامت بجهت خبر که چنین نیست و بی همت که
 فرقی کل شده میشود میان آنکه تا یا قاء اول غلط می گویند یا و مطلقا بر او اقتدا جایز و یا
 جایز و این فرقی مشکل است و باطل است آنچه ذکر کرده اند نیکو است و اگر کلام مستلزم قرائت
 و الا مشکل است و بهر حال مکروه است اقتدا با ایشان و کسی که باقی معیوبت و عاجز است
 از اصلاح حرف جایز است او را اقتدا بکند خودش اگر موضع غلط یکی باشد یا غلط ماموم بیشتر
 باشد و هر دو عاجز باشد از اقتدا یکی که صحیح است اقتداء هر یک با او و اگر غلط امام بیشتر
 باشد اقرب منع اقتداء است و اگر امام عاجز باشد از حفظ امام که در قرائت صحیح است
 مثل مد مفصل یا آنکه اگر عمل ترک کند اقتداء با او جایز نیست است و کسی که کند است
 امامت میتواند که بهجت کسی که قرائت میتواند بخواند و جایز است اقتداء کنگ بشی خورشید
 اگر نتواند اقتدا بقاری نماید و اگر تواند پس اگر اقتداء کنگ بهجهت واجب دانیم بر او اقتدا بکند
 خورشید جایز نیست بنا بر اقرب و اگر نه لحن نیز تر است و اقتداء بهجهت است و این را جایز
 نیست اقتداء بکنک و عکس هم جایز نیست بنا بر اقرب و هم چنین جایز نیست اقتداء قاضی
 کسی که میتواند قرائت صحیح را بجا آورد باقی و در اتم خلافت بعضی تفسیر آنرا یکی که غلط

که قرائت حدیث نیکو خواندن آنگاه قرائت را نیکو نداند و بعضی گفته اند آن است که حدیث
سوره را یا بعضی از آنها را اگر چه حرف یا تشدید یکی یا حذف واجب باشد نیکو نداند و اقتداء
ای بای را فریبی است لکن بجهت قلت احتیاج ترک کنیم زیرا که اگر آن صاحب عدالت باشد
قرآن که اقتداء با کردن که ساقی باشد قرائت را بفتح موافق تواند خواند اگر چه ای بسیار است
بلکه اکثر عوام ای اند و ای و کسی که لحن میکند و کسی که با نطق میگوید اگر عاجز شوند از تحلی
قرائت و قرائت اقتداء کنند یکی که قرائت خالی از عیب است یا سایر شرایط و در جواب اقتداء
ایشان بآن شخص خلافت و مسئله محل اشکال است و اقرب عدم وجوب اقتداء است اگر چه
اقتداء است و مقتضای کلام ملا این است که جایز نیست اقتداء کردن کسی که قرائت را صحیح
میخواند یکی که لحن میکند و زبانش معیوب است یا ای است و در همان که جماعت در آن جایز است
از تانهای واجب و مستحب حق تا نماند اگر چه بکلیات و ادا نموده اگر تواند خواند لکن
درین حکم اشکال است بلکه عقل دین مال جواز اقتداء است اگر امام از قرائت صحیح و زیاده
یومیه عاجز نباشد لکن عاجز باشد از اذکار واجب و بعد معین شرعی افوی جواز اقتداء
است با و اصول عدم جواز است و اگر کسی عاجز باشد از قرائت مثل الحامس که مذکور شد
کسی که قرائت را میدانند خواه اقتداء نماید یا و بجان آنگاه قرائت او صحیح است و در وجوب اتمام این
خود اشکال است و شاید که عدم وجوب اقرب باشد و امامت کردن که جایز است و جایز
نیت امامت کردن ندن مرید اگر چه غیر بالغ و هم چنین ختمی مشکل را و جایز نیست امامت کردن
ختمی مشکل مرید یا مثل ختمش را بر مرد بودن شرط است و امامت مرد و ختمی در ده نماند و

جایز

جایز است اقتداء بر اگر چه اجنبی باشد و اگر حق مدان نیت اگر چه دخلیت باشد و علم رایت
در مسجد اولی با امامت است مدان مسجد از غیرش مکرانهاش هم چنین صاحب منزل اولی است تا غیر
بقیرانهاش و این اولی و در وقت است که صفات امام را داشته باشد و این اولی غیر ثابت است
اگر چه از غیر محل باشد مدعلم فعل و قرائت و در هر تانها این اولی و باید میباید شد خواه ادا و خواه
قضاء و خواه جمعه و عیدین و خواه نماز میت و خواه غیر این تانها میگویند که در مسجد و غیر اینها
و صاحب منزل اقتداء کند با ترک اولی کرده و هم چنین امام نیز ترک اولی کرده و خواه امام رایت منفرد
نماز کند یا جماعت و این اولی نیست بجمع و وجوب نیست و شرط صحت جماعت و ثواب آن نیز نیست و اقوی
بر طرف شدن کراهت است اگر امام رایت و صاحب منزل اذن دهد غیر با امامت و نقل بخلاف این
ضعیف و قبیح کرده اند بعضی باینکه افضل این است که کسی که اولی است مثل صاحب منزل و امام
رایت اذن و حدیث خود را که افضل از او میباشد و بعضی دیگر را دین نزدیک است و کسی که
اذن اولی میباشد از غیر و اولویت امام رایت موقوف بخبر او نیست پس اگر تاخیر کند کسی را بقی
او میفرستد نا آنگاه بیاورد یا آنگاه تا پیش فراد دهد تا وقت فضیلت تنگ شود و اگر از فوت
وقت فضیلت ترسند و ند خود بیاورد و ند تا پیش فراد دهد تا موافق چشم میدارند کسی را
که اختیار نمایند و اگر اختلاف کنند و جمیع مترجم میدانند و اگر امام در اثناء نماز ایشان آمد و
نیت ایشان قطع نماز بلکه امام داخل میشود ایشان را در نماز و اگر بعد از نماز ایشان آمد بعضی
تصریح کرده اند که صحیح است ایشان را اعاده نماز بیاورد اگر صاحب منزل حاضر نباشد بعضی اقتداء با
اقتداء او را نیز و در بعضی صاحب منزل است که ساکن مدان باشد اگر چه مدان آن نباشد بخیر صاحب باشد

که صاحب منزل است و ملاک منفعت اولی از ملاک حق است و ملاک عین و منفعت اولی از کس است که
 مجامع و اجتماع و اگر امام و دانشمند نماز از او صادر شود معتبر است و منوط بر اینست که باشد
 است و جایز است و اگر قرار دادن نایبی که با مامورین نماز نام کند پس اگر مقدم داشت با و نایب کند
 مامورین و نفی میان حدث اختیار و اختلال نیست و اقرب این است که حکم سایر مطلقات نماز نیز
 حکم مثل حکم حدث است و در جواز قرار دادن نایب اگر مبطل عارض شود و ظاهر این است که در نفی
 نیست در جواز نایب قرار دادن میان آنکه مبطل عارض شود یا اختلال را بلکه اگر امام در آن نماز
 معلوم شود که نمازش از اصل فاسد بوده و مثل آنکه بطهارت داخل نماز شده باشد جایز است
 نایب قرار دادن نماز را تمام کند و یا با مطلق میشود باین صورت که امام نمازش قبل از مامور
 تمام شود در جواز نایب گرفتن یا نه دلیلی بر این نیافتم و اگر امام در آن نماز بجز جایز است که
 مامورین کسی را نایب قرار دهد که با نماز تمام کند و هم چنین در حال غیبت امام بنا بر این هم
 چنین اگر جنون عارض شود یا مرض دیگر عارض شود بنا بر اینی و اگر امام نایب قرار دهد جایز است
 مامورین را نایب قرار دادن و بعد آنکه نایب قرار دادن امام و مامورین در این مواضع مستقیمند
 در غیر جماعت واجبه و اجتناب شرط تحت نماز نیست بنا بر اینی چون بنا بر این مستحب میباشد
 در جماعت واجبه و اجتناب است نایب قرار دادن بنا بر اینی و احوط است اجتناب از نماز در جماعت است
 خواه بوقت و خواه غیر آن حق نماز نیست و استسفا و مستحب است که نایب در وقت اقامه حاضر باشد
 و نفی نیست در جواز نایب گرفتن میان آنکه سبب آن در اول نماز واقع شود یا وسط یا آخر آن اگر چه
 قبل از سلام باشد و شرط است در نایب جمع آنچه در منوط شده شرط است حتی قدر متبرقر است

مجموعه

مجموعه اگر چه در جاتی باشد که قرائت بنایب واجب نباشد مثل آنکه در وقت نماز نایب قرار
 دهد بنا بر اینی و واجب نیست که آنکس را که نایب قرار میدهد اذن امام کرده باشد بنایب
 دادن غیر مامور نیز جایز است بنا بر اینی و اگر نایب غیر مامور باشد باید ابتدا بنایب کند از آنجا
 که امام قطع کرده شروع کند بنا بر اینی و اگر جایز است نایب قرار دهد کسی را که منفر را نایب کند
 بانه در آن اشکال است احوط ترک استنباط غیر مامور است علم و خلافی نیست و جواز نایب قرار
 دادن کسی که مصروف است نیت با امام و مامور و بعد از آنکه مامورین از قتل و آخر فدی شود
 بدست خودشان میکند بجز ایشان از دست و جیب تا سلام دهند و اگر باین عمل کسی را پیش از او
 تا با مامورین دهد اولی است و اگر مامور قبل از قرائت نایب کند و اجابت بر قرائت
 و اگر بعد از قرائت باشد ساقط میشود از او قرائت و اگر در آن قرائت مامور را نایب کند
 واجب است بر او تمام قرائت و خواندن آنچه را امام ترک کرده بنا بر اینی و اولی از وسط
 کلام و موضعی که نظم قرائت بهم بخورد جایز نیست و واجب است بر مامور نیت اذن بنایب
 بنا بر اینی و احوط و خلیفه قرار دادن امام شرط نیست بلکه اگر بعضی از مامورین خود بخوبی
 و نماز تمام کند جایز است بنا بر اینی و احوط این است که بر جماعت هر یک بعد از مامورین امانی
 قرار داده شود بلکه بیک نفر اجتماع کنند و مستحب است که اگر امام را مانعی از آنهم نماز بعد از
 یا احوط از سر نند یا بپادشاید که طهارت نداشته و در حالی که نایب قرار میدهد جامه
 خود را بدماغ بگیرد و واجب است نایب قرار دادن کسی که نیابت او مستلزم فعل کثیر باشد
 بجز نمیتواند گرفتن کافی را که در وصفی میباشد که پیش از آن محجب فعل کثیر میشود بنا

بر احوط بلکه خالی از قیاس نیست بطریق قلیلی که جماعت موقوف بآن میباشد ضرر ندارد و آن
 غالباً فعل کثیر نیست و شرط نیست موافقت نماز نایب با مأمورین و ادایا بودن و قضا بودن و نگران
 و احوط است که اعلام کند مأمورین را و نایب گرفتن شخصی معین و اگر نکرد و بعد از نماز معلوم شد
 افعی عدم وجوب اعاده است بر مأمورین و عاقل است اقتضای حاضر بیافری که باید قهر
 کند اگر چه نماز چهار رکعتی باشد و هم چنین جایز است عکس و اگر مکرر است اقتضای کردن
 حاضر که تمام میکند بیافری که قصر میکند و نمازهای چهار رکعتی نیز هست یا نه مسئله عمل است
 است پس احوط اجتناب است با نماندن اقتضای حاضر و هم چنین مکرر است اقتضای مسافر مذکور
 نمازهای چهار رکعتی و یا یا در غیر چهار رکعتی نیز مکرر است یا نه احوط مراتب اول است اگر
 باشد از اقتضای مسافر و یا یا چنانکه اقتضای مسافر عارض و بالعکس مکرر است هم چنین است
 هر یک بجهت دیگری نیز مکرر است یا نه مقتضای نظر آن است که در نماز چهار رکعتی مکرر است
 و اما در غیر آن اشکال است و احوط اجتناب است اگر چه حکم بعدم کرهت خالی از قیاس نیست
 و کرهت بجهت امام در جای است که بجهت امامت کند و حال آنکه حال مأمور را میداند
 و مکرر است اقتضای او و اگر نداند یا عدل امامت نکند کرهت نیست و یا کرهت امامت
 هر یک از حاضر و مسافر بجهت دیگری مختص بآن صورتی است که مأمور مخصص را و یا باشد یا با
 اختلاف مأمورین و نفوذ ایشان نیز مکرر است اشکال است احوط کرهت است بلکه خالی
 از قیاس نیست و در صورتی که اقتضا مکرر باشد ثواب جماعت مشرب بامکال و اقتضای مسافر
 بیافر مکرر نیست باجماع و اگر مسافر بخلاف اقتضای کرد واجب است که در رکعت سلام دهد
 و تمام

و تمام جلیز نیست و نماز دیگر را بعد رکعت بعد رکعت و دیگر اقتضای میتوانست میکند و اگر تمام باید تمام
 کند و مأمور قصر میسر است مسلم که مبرا باشد و کند تا معلوم سلام دهد پس امام بر میگزیند و نماز
 تمام میکند و اگر امام مسافر و معلوم حاضر نمیتواند مأمور نماز را ترک کند بنا به جماعت امام قطعاً واجب است
 که بگوید واجب است تمام یا بخیر است صائت و قصر و تمام مثل مسافر که واجب است بر او قصر پس
 مکرر است احوط اقتضای مجامع و امامت بجهت حاضر یا نه اشکال است بعدم کرهت خلل از قیاس
 نیست و اگر چه مراعات کرهت اولی است و این حکم که کرهت باشد مختص بنماز یوقبله است بنا
 بر افعی فکن مراعات کرهت اولی است و عاقل است امامت کسی که تیمم کرده بجهت کسی که
 وضو ساخته و اقتضای کسی که وضو ساخته بکسی که تیمم کرده بنابر ظاهر و ظاهر بکن هر دو مکرر است
 بلکه مکرر است امامت صاحب تیمم از برای کسی که آب بطهارت ساخته اگر چه غسل بایدهم چنین
 مکرر است اقتضای صاحب غسل صاحب تیمم و صاحب تیمم مدینه مقام است و تیمم اش
 بدیل وضو یا غسل و عاقل است امامت صاحب تیمم بجهت مثل خودش و اقتضای صاحب تیمم صاحب
 وضو و اگر مأمور بداند که امام محدث میباشد و باطلهاست نیست جایز نیست اولی اقتضای او اگر چه
 خود را باطلهاست و اگر باین حال اقتضای نمازش باطل است و اگر بعد از نماز معلوم شود که
 امام بی طهارت نماز کرده و در وجوب اعاده بر مأمور خلاف عظیم است اشهر الظاهر عدم وجوب
 اعاده است نه در وقت و نه در خارج وقت خواه جماعت واجب باشد یا مستحب میباشد
 در آن نماز معلوم شود که امام محدث است اگر جماعت جماعتی است که مستحب میباشد مثل نماز
 یوقبله و واجب است بر مأمور که نماز را آن سر کرده بنابر انوی و اگر در آنجا جماعت واجب باشد مثل

جوده حکم مثل این است که در بین نماز فسق امام برین نماید و آن گشت و بخشش و اگر بعد از نماز
 باشد اعاده نیت و اگر از امام حدی صادر شود و بین نماز و مامورین مطلق شوند واجب است
 که نیت قرائت نماید و اگر متابعت او کنند نماز ایشان باطل میشود اگر چه نیت را بجهت متابعت کرده
 کنند و اگر مامورین را معلوم شود بعد از نماز که نماز امام باطل بود بجهت امر دیگر از سایر مبطلات
 مثل آنکه لباس او از مالا یا کل مجله بوده و ظاهر اینست که حال این مثل آنست که بعد از نماز معلوم شود
 که محدث یا کافر بوده پس نماز ایشان صحیح است و اگر را شمار بویین مطلق شود مثل این است که در وقت
 مطلق بخیرت و فسق شوند در جمیع آنچه مذکور شد و اگر بعد از نماز معلوم باشد که شرطی از شرائط
 امامت در امام نبوده غیر از آنچه کفیم مثل طهارت مولود یا عقل یا قدرت بر قرائت یا عمر بودن
 پس ظاهر این است که اعاده و رکار نیت نیز و اگر در اثناء معلوم شود مثل آنست که در اثناء فسق معلوم
 و اگر ماموم شروع بنافله کند یا امری که اقتضا با وجوب است مگر کوبیده صحیح است او را قطع نافله و
 مثل با تمام اگر تمام نافله خوف فوت جماعت یا بتر یا تفریق علم از آن جماعت باشد اگر یک رکعت آن
 باشد خواهد نافله را بجا آورد یا نه خواهد آن فرضیه و قیله باشد یا نه مگر خوف غلظت بلکه جماعتش
 آنکه در رک می کند جماعت را بجمع نماز اصول علم قطع نافله است و اگر تمام کردن نافله لازم داشته باشد
 خوف بعضی از رکعات را در اصل جماعت اصول بقوم قطع است و بعضی گفته اند که صحیح است قطع
 نافله همین که تمام بجهت نماز گفته شد و این خلایق گفتگو نیت و لفظ علم قطع است
 و اگر امام کسی باشد که اقتضا با وجوب نیت قطع نافله مستحب نیت قطعا و اگر ماموم در فرضیه باشد پس
 امام تکبیر اوله را بگوید و امری باشد که اقتضا با وجوب است لکن امام امام اصل بقوم ماموم باشد

و غرض

و خوف باشد ماموم را فرضیه که هیچ اوراک نه نماید اگر تمام کند فرضیه را پس اگر نیت است این را
 بناظره باید که در رکعت اول یا دوم باشد و عدول لازم ندانند و در رکعت اول یا با تمام ماموم
 جایز است عدول بناظره اگر چه در وقت فرضیه باشد یا بعد از ظهر و اگر چه در وقت منع ضعیف است
 و قطع نماز فرضیه و عدم عدول بناظره جایز نیست بنا بر قریه و اگر ماموم داخل رکعت متیم شد یا
 اصول و جوب تمام نماز است بدون عدول بناظره مگر آنکه امام امام اصل باشد که درین حال قطع
 جایز است بلکه این قول در کمال قرع است و اگر عدول بناظره ممکن نباشد مثل آنکه در نماز میت
 باشد یا در رکعت باشد و کوع منع کرده باشد یا آنکه اگر عدول شود نیز در رکعت جماعت صحیح است
 پس درین حال قطع نا نیت و در جماعت جایز نیست بنا بر اجماع و اگر تمام فرضیه باعث در رک
 نکردن بعضی از رکعات باشد نیز عدول بناظره جایز است بنا بر اجماع و اگر چه ایجاب است حلیه
 کردن بجهت قطع نماز یا باین خوف که عدول کند بوسی نافله و اگر قطع نافله یا باینکه اقرب بطلان این
 حلیه است حق بنا بر غیر جماعت از جواز قطع نافله و تمام نکردن فرضیه و اینها که مذکور شد بعضی
 و خدمت نیت بلکه صحیح است بنا بر اجماع و هرگاه عدول جایز باشد بعضی از علماء واجب میدانند
 نیت عدول را قبل از اتمام دو رکعت و اگر امام امامی باشد که اقتضا با وجوب نیت احتیال بقرین
 جایز نیست و عدول نیز جایز نیست و اگر ماموم بیک رکعت یا بیشتر بقیع باشد بعد از آنکه
 امام نماز خود را تمام کرده مابقی نماز خود را باید بجا آورد و اگر دو رکعت آخر ظهر مثلا اقتضا
 کرد در وجوب قرائت بر او اشکال است لکن آخری وجوب قرائت است و اگر دو رکعت دوم
 امام اقتضا کند قرائت بر او نیست و بلکه واجب نیست بر او قرائت و دو رکعتی که امام قرائت میکند

و اما آنچه امام در آن قرائت نمیکند اگر اول و دوم او باشد واجب است بر آن قرائت و اگر در امضا
 نه باشد قرائت سوره بخواند و اگر بعضی سوره را خواند بخواند تمام آن ظاهر این است
 که حدتها کافی است و آن بعضی سوره واجب نیست اگر نه تواند حمل بخواند و یا باید حمل
 بخواند اگر چه در کوع را و نباید پس و مجبور متابعت میکند با آنکه حد را از آن میکند مگر در
 و نباید اشکال است و بعضی از علماء گفته اند که احوط این است که اگر ماند که بخواند حمل تمام
 بخواند داخل در نماز شود مگر در وقت تکبیر کوع و اگر قبل از آن داخل شد احوط این است که
 هر چه دامنه بخواند پس با امام رکوع نماید و نماز تمام و اعاده کند تا آنکه آنچه ذکر کرده اند
 از احتیاط در آن شک است و عاصمی که مسبوق باشد و بعد از امام داخل نماز شده باشد بگوید که
 دوام امام یا ستم یا چهارم او داخل نماز شده باشد و نماز چهارم و کوع یا دوام یا ستم داخل نماز شده
 در نماز پنج یا مغرب اقرب این است که واجب است که با خفای قرائت کند مطم و یا مدد کت و دیگر
 که بر میخیزد بعد از سلام نیز واجب است اخفات در جهر تیره یا واجب است جهر در جهر تیره و اخفات
 در اخفات اشکال است لکن احوط مراعات اخفات است در اخفات جهر و جهر تیره
 و کسی که در رکعت آخر نماز چهار رکعت ملحق شود و در رکعت آخر خودش که بعد امام سلام میکند
 اقوی اینست که مخیر است میان هر حال و تسبیح مثل حال افراد اگر چه امام مدد و کت آخر تسبیح
 خواند باشد و همچنین اگر سه رکعت عقب باشد و در رکعت آخر تسبیح و همچنین در مغرب و یا بعد
 ماموم مسبوق در دو رکعت آخر خود مخیر است مثل حال افراد و تسبیح کرده اند بعضی با آنکه احوط
 قرائت است و کسی که در رکعت دوم با امام ملحق شود و در دو رکعت خود واجب است بر او تسبیح یا بعد
 تسبیح

تسبیح امام از وظیفه ماموم مجزی نیست و اگر بعد از تسبیح باید متابعت کند امام را از پس این است
 که واجب است تسبیح خفیف بجا آورد و صلوات نیز داخل تسبیح است و این جا و اگر تسبیح خواندن
 مستلزم ضمت متابعت در احوال شود احوط این است که در این حال نیت فراری کند و اگر چه ضمت
 قرائت بخواند و نماز تمام کرده اعاده کند اگر چه معتقد بیک است و اگر بعد از آن نباید متابعت
 کند که نیت که خفیف باشد و اگر امام تسبیح بخواند و جوابی که بر ماموم تسبیح نیست اینست
 اینست که مستحب است که ماموم نیز متابعت کند امام را و در خواندن تسبیح و ظاهر کلام بعضی این
 است که لازم است که تسبیح و تکبیر کوع و اقرب این است که واجب است بر ماموم در این حال
 بجا فی و علم ننگ و در تسبیح و اگر ماموم مسبوق باشد و از نمازش باقی ماند جایز است
 اول که حرکت تا امام سلام دهد و بر خواننده نماز تمام نماید و در این جمیع نیت غایت
 نیست و بعضی گفته اند که بعد از آنکه امام سر از سجده برداشت جایز است ماموم را که بر خیزد
 و نماز تمام کند بدون نیت افراد اگر بعد از سلام مفارقت کند افضل است و لکن اقرب این است
 که مفارقت قبل از سلام بدون نیت افراد جایز نیست و بجا نیت افراد اقرب جواز است
 و اگر ماموم مدد کت دوم ملحق شود مستحب است ماموم را که با امام تسبیح بخواند و نفوت خود را
 در جای میخواند و در جماعتی که مستحب میباشد جایز است ماموم را مفارقت و در این جماعت
 بقیه افراد رواست که نماز اگر عذر ضرورتی باشد بی اشکال و در جواز آن بدون عذر اشکال است
 و ظاهر و اشهر جواز است و بعضی گفته اند جایز نیست مگر آنکه خواهد قبل از امام سلام بگوید و آن
 احوط است و بنا بر غایت مفارقت یا فصل فرای جایز است و در جمیع احوال نماز اگر چه با امام

داخل گشتند باشد پس اگر در أثناء قرائت نیت کند و قبل از رکوع مفارقت کند جایز است
 و اگر قرائت منقطع شد واجب است بر او قرائت اگر بعد از قرائت و قبل از رکوع و قنوت منقطع
 بعضی گفته اند قرائت ساقط است لکن احوط قرائت است و اگر در أثناء قنوت یا بعد از آن
 جدا شود نیز قرائت ساقط است لکن بنا بر ظاهر و همچنین بعد از رکوع بی اشکال و اگر در بین قرائت
 منقطع شود احوط این است که قرائت را از سر گیرد و بنا بر مختار بعضی گفته اند که اگر امام سوره را
 بخواند و از نصف کتب شمله باشد یا سوره مجید و ترجمه بخواند اگر مأموم سوره را بخواند و از نصف
 کتب شمله باشد اگر مأموم قرائت را از سر گرفته آن سوره که امام بخواند بعد از جایز نیست مگر
 در وقتی که خواهد یکی از سوره مجید و منافقین را بخواند و فرقی نیست در جواز افراد میان
 نمازهای که جماعت در آنها سنت است حتی نماز میت بی اشکال میشود و نماز میت اگر در شب
 بخواند که اگر نمازها نماز کند جایز نیست که این قدر دور باشد پس در اینجا احوط عدم انفراست و در
 نمازی که جماعت در آن واجب است جایز نیست افراد در هیچ حال و جایز است مأموم که سلام
 قبل از امام یا فصل افراد در جماعت محبت اگر چه بی عذر باشد و جایز است سلام دادن قبل
 از امام بدون ضرورت و عذر بدون فصل افراد یا نه بعضی جایز میدانند مگر با عذر و آنکه
 این است که جایز است با ضرورت و بدون آن **فصل** محبت است بنا کردن مسجد ها و اجازت در بنا
 بسیار است چنانچه در بعضی روایت معتزلی از حضرت صادق ۳۴ روایت شده که فرموده اند کسی
 که مسجدی را بنا کند خدا بجهت او خانه در بهشت بنا کند و محبت است اعماره و فرودن آنچه خراب شده
 از مسجد ها و واجب نیست مرآت های اول خصوصا اگر وضع ثانی اصلاح باشد و جایز نیست خراب کردن مسجد

بی مصلحت و اگر مشرف بر خرابی شود جایز است خراب کردن آن انعقدی که مباحث انعقدی
 بر آن است و در جواز خراب کردن بجهت توسعه احوال است و آنچه جواز است و درین هنگام فرقی
 نیست میان آنکه بعضی از خرابیها جمیع آنرا در شبوت احوالی که مصلحت مسجد الحرام و مسجد نبوی است
 بجهت انعقدی که نظایره شایع عقل احوال است و نقل با آنکه آن احوال را بر مصلحتی است که حکم بر آن
 نیکو است و احوط اینست که جایز نیست بهم غرض و در مسجد مگر بعد از ظهر غالب غیر آن و اول نماز
 بهم زدن مسجد است تا آنکه عمارت تمام شود جایز است کشیدن دوزخ و پنجره و در آنکه مصلحت
 عمارت و آن باشد بلکه در وقت که بجهت مصلحت حاصله نیز جایز باشد بلکه در وقت
 بعد از ظهر تغییر از قبیل ساختن تخته ها و وسعت دادن مکان آن اگر مفسد بر آن متوقف
 نفوذ و مصلحت های و یا خاص و آن باشد لکن درین قسم احوط احتیاط است و در وقت ملکی
 کردن مشاهد مشرفه مسجد و جمیع آنچه در آن شد در اینجا و آنچه گذشت پس ساختن و تعمیر آنها
 اگر خراب شده محبت است و بهم زدن آنها بدون مصلحت جایز نیست و اگر مشرف بر خراب شدن
 باشد نقص آن جایز است و بجهت توسعه نیز جایز است و همچنین تعمیر اینها از آنچه گذشت
 و اگر در یک یا دو نفر کشودند بجهت مصلحت عامه پس مصلحت در طرف شد بر کمال اینها و اول نماز
 نیست بل اگر مصلحت احتضا کنند جایز است و اگر مسجد خانه محروم قرار دهد اگر قصد و نیت آن
 مثل سایر مساجد بلکه آنرا عمل نماز خود قرار داده و نماز خود را در آنجا بگذارد پس احوط مساجد را
 جاری نمیشود بلکه جمیع واجبات آن نیز جایز و تغییر و تبدیل آن ضرر ندارد و اگر قصد و نیت کرده
 و مصلحت و رفع جاری نموده باشد یا شاید معتبر احوط عدم تغییر و تبدیل آنست و اگر جایز است که آنجا

یا ساختن محض و ساخته دو مسجد اندکی و خوبانند و آن اشکال است و احوط اجتناب است بلکه در
اجتناب خالی از قریح نیست بلکه اجتناب از آن جایز و محض مسافله است اگر چه منع درین جا
بلکه اقرب جواز است و اگر مسجد با قریح ضرب شود تا مثل زمین شود جایز است و قریح آن چیزی
که خواص اگر چه مثل هیأت اول نباشد و در منوع بودن و غایط در مسجد مکروه است و تنجی
اگر موجب خنثی شدن مسجد میشود و آن جایز نیست و الا جایز کن احوط ترك است و حرام مالک شدن
و قتل دادن مسجد را ملک خود بلکه قرار دادن آن در ملک خود بخوبی که آن صورت مسجدی بودن
دود بنا بر قریح و هم ضیق حرام است قرار دادن ده بخوبی که صورت مسجدی می شود یا اگر داخل شد
و باران قرار دهد و یا داخل ملک خود نماید بخوبی که خنثی است و واجب است که آنرا بکشد و اگر بکشد
آلات مسجد چیز را که فاسد باشد واجب است که آنرا ببرد و احوط این است که اگر تواند آنرا ببرد
مسجد ببرد و آن را ببرد و اگر نمیتواند ببرد با قریح و بعضی گفته اند که وجوب دفع شخص
مآن شخصی نیست بلکه بر حمله واجب است و اقرب این است که وجوب جبراد است نه بر دیگران و جایز
نیست مالک شدن مسجد بعد از طرف شدن آن و آن حرام است داخل کردن نجاستی که سرایت
میکند در مسجد که باعث خنثی شدن آن میشود و در داخل کردن مطلقا نجاست و آن اگر چه سرایت نکند
و خشک باشد خلافت الله و الله عدم حرمت است اگر چه احوط اجتناب است و بنا بر نجاست و لیا حرام است
در آنکه در نجاست مکرر عام معلوم سرایت داشته باشد پس اگر مظنه بر لیت داشته باشد یا احتمال
آن بدهد حرام است یا آنکه حرمت در صوفی است که علم بتلویث داشته پس باطل و احتمال سرایت
حرام نیست اشکال است و احوط اول است که اگر احتمال دوم اقرب است و حرام است بخوبی که در مسجد
خواه

خواه بجهت داخل کردن نجاست باشد یا آنرا خنثی آن از پیردن و حاصل میشود بخوبی که در مسجد بخوبی
کردن زمین آن و بام و دیوار آن اگر چه طرف پیردن آن باشد و با بیکر هر چیزی از چیزی آن که
اسم مسجد بر آن صادق باشد و اما مثل نادر آن که از پیردن باشد بخوبی که از اصولی که خشک
و در خشک صوفی اسم مسجد بر آن باشد احوط اجتناب و آخری عدم وجوب اجتناب است و اما اگر
مسجد و فرش آنرا بخرید و مسجد بخرید و عدم جواز بخوبی پیردن و آن احوط است لکن اقرب عدم احتیاط
و بعضی گفته اند حرام است آنرا در مسجد و تحقیق آنست که اگر آنرا نجاست در مسجد باعث
خنثی کردن میشود پس اشکال نیست و حرام پیردن آن و اگر باعث آن نمیشود مثل آنکه در ظرفی آنرا بپاشد
و باران آب کثیر یا جاری آنرا نکند پس بنا بر نجاست که جایز است داخل کردن نجاستی که سرایت
نمیکند در مسجد اقرب این است که جایز است و قول بجمع ضعیف است و اگر واجب شود دخول
در مسجد واجب میشود آنرا نجاست از خود و جامه خود و اگر مستطی باشد بنا بر نجاست و مطلقا
بر غیر نجاست پس هم چنان نجاست نجاست است بجهت نماز واجب است بجهت دخول در مسجد نیز قیاسا
است و اگر خنثی شود مسجد جماعتی از علماء حکم بر وجوب تطهیر آن کرده و از بعضی عدم مستفاد میشود
و این قول خالی از قریح نیست لکن مسئله در فائده اشکال است پس احتیاطا بنا بر ترك نمود و بنا بر
قول بر وجوب ایاب بر جمیع مکلفین واجب است و اگر کسی که نجاست را داخل کرده اگر باشد احوط و اقرب
اول است و بعضی گفته اند که بر آن شخص تا کیله اند و اقرب این است که این واجب از وجوب کفایت
میباشد و احوط و اقرب خود قرائت بر تقدیر وجوب بنا بر ضمیمه که اگر آنرا نکند و نکند که اگر آنرا
نیست و اگر ترك آنرا کرده و نماز کرده پس اگر بجهت عدم نجاست که باعث جواز تاخیر میباشد که آن

چه ضیق وقت میسر است از اشکالی در جهت نازش نیست و اگر بجهت قدری بنوع در جهت اشکال است اتوی
 جهت ناز او است و لیکن قریه احتیاط نکند و ملحق بنیان میشود جمیع عباراتی که منافات با خبریه از آن
 نجاست دارد و اگر نه قریه از آن نماند اگر چه باعتبار هر چه باشد که عاده محتمل آن میشود و چون
 از آن ملاحظه میشود و اصول این است که درین وقت هر چه قریه از آن نجاست را کم نماید لکن اقرب بهم
 و جویست و اگر از آن نجاست است آن مسجد و آلات مسجد موقوف بر خراب کردن مسجد و تلف کردن آن
 از آلات مسجد باشد در وجوب از آن با سقوط آن اشکال است و سقوط شاید اقرب باشد لکن قریه
 نیست حکم بجز آنکه سنگی یا آجر یا گچ یا غیر آن ها از اصولی که کنند آن خرابی مسجد نیز حدود
 م چنین تراشد و دیوار قلی و اگر نجاست خشک در مسجد یافت شود از اصولی که مسجد را خراب کند و با
 اصول اضراج است و اتم عدم وجوب اضراج است و تصریح کرده اند بعضی از علماء که جائز نیست
 تکلیف نمودن کفار در صاحب و واجب است که بکشد آن داخل شوند و آن ها و اگر شدند واجب است
 بریدن کردن ایشان و تقریر مقتضای کلام ایشان است که در حق میان اقسام کفار نیست حتی مرع
 و جماعتی تصریح کرده اند که واجب است از آن نجاست اضراج مقلد و زاید کرده اند بعضی
 قرائن را که بعضی بآن است مثل جلاد آن و آن اصول است و کسی که پیش گرفت بوی کافی از مسجد بر آن
 از چند صورت نیست یکی آنکه سبقت گرفت و در آن مکان نشسته و از آنجا نرفته پس درین حال او را
 احق است با آن مکان ضرایه و علی اند برای او باشد یا نه خواه بطل آنجا مد باقی بودن او یا نه و قریه میان
 طول که خارج انعداوت بوده باشد یا اینکه عادی بوده باشد بنا بر قریه خواه نشستی او اند بر آن ناز
 باشد یا در دس دادن علم شرق یا موقوف دادن یا قرائت قرآن یا خواندن عبارات بلکه اقرب این است که
 جلوس

که جلوس و نشستن بجهت امر صحیح نیز مثل خواب یا امری از امور دنیا نیز حکم همین است و یا نشستن
 بجهت صحبت مثل غیبت مؤمن یا شنیدن سخنان یا نظر بنابر هم نیز حکم این است یا نه و لیکن اشکال است
 شاید الحاق او نیز باین قریه اقرب باشد و اقرب این است که ایشان مدتی همان و خرابیدن آن
 و بالجمله مطلق بودن در آن حکم نشستن میباید پس او اولی میباید و اقرب این است که نشستن
 مشرعه نیز همین حکم را در صورت دیگر آنکه کسی که سبقت گرفت از مکالمه برود و بقیه برگشتن نماند
 باشد و در حال این باقی باشد مدتی همان پس حقیقت باطل میشود اگر چه برگردد و باین حال اگر حقیقت
 باقی باشد نیز حقیقت باطل میشود اگر چه برگردد و بنا بر این و درین حکم نیز مشرعه مطلق میباید
 میشود صورت دیگر آنکه از آنجا نماند برگشتن و مدتی حال اگر مدتی باقی باشد حق او باقی
 میباید شد بنا بر این اگر زمان مفارقت بطلان نجاست مدتی و اگر بطلان نجاست مدتی و معطل
 بودن وقف لانیم آید اتم این است که حق باطل میشود و اما طول آنجا مد و تعطیل وقف لانیم
 نیاید مثل آنکه از صبح برود و روز دیگر باز باشد برگردد و مشکا در بجا حق و بطلان آن اشکال
 است پس احتیاطا بنا بر قریه بود و اما اگر حقیقت باقی نباشد و بقیه برگشتن داشته باشد پس
 باین که بجهت ضرورت آن آن مکان رفته مثل تحمل طهارت یا از آن نجاست یا قضا حاجت یا بدن
 ضرورت رفته پس اگر بجهت ضرورت رفته و زمان بطلان نجاست صید حق او باقی میباید بنا بر اقرب
 و اگر بعد از ضرورت رفته در بطلان حق او اشکال است و لیکن سقوط حق او بطور در کمال قریه
 و ملحق میشود مشاهد مشرعه میباید پس احکام نیز بنا بر اتوی و تصریح کرده اند بعضی از علماء
 که در آن درین مقام چند از اسباب و مناع است اگر چه قلیل باشد مثل قبیح و کبر و بخل

و اگر با بقا و حق مدین صورتی مذکور که در این باب بیان شده است و با باقی بودن آن از دست
اول می شود یا نه از این است که اگر اول نباشد پس بنا بر حق و زمان شخصی نانی در آن فاسد می باشد
و اگر حق باطل شود و در باقی باشد پس اگر اول حل نگردد است محال که کسی بخیر از آن نماند یا بخیر آن
و مانع از آن نیست پس جایز نیست برداشتن آن و اگر کرد خاص می باشد و اگر مانع می باشد و غیره
آن محال است و در حوزة برداشتن آن اشکال است احوط جواز برداشتن است اگر مانع و غیره اینست
موجب واجب نباشد بلکه آن در مقام تفریق است بنا بر تقدیر جواز اگر برداشتن آن اگر برداشتن خاص
می باشد بنا بر اقری و اگر آن شخص که سبقت گرفته بود بدو و معلوم نباشد که آیا بر وجهی رفته که حق
او باقی است یا نه بر دین حال ای حکم بقا و حق او می شود و یا نه اشکال است احوط این است که اگر اصل
او باقی است معتقد باین است که در حق او بر وجهی است که حق او باطل نمی شود و حق باقی باشد
و لا دود نیست حکم بطلان حق و اگر باقی باشد و لکن می دانند که صاحب حق و اشی است بنشیند در آن
مکان و بر وجهی او بر اشیائی در نشستن نیست و اقرب درین حال بقا و حق او است و جایز است صلح کردن
بر سقوط حق اول بنا بر اقرب و اگر در نفر پیش گیرند از یکدیگر بوی ای مکان از مسجد بخوبی که هر دو
بلکه مرتبه دارد آن مکان شوند پس اگر ممکن شود اجتماع هر دو اشکالی نیست و لا ضرر می بیند و کسی که
او ضرر برین اندک بنشیند که است که سابق بوده باشد و مشلول مشرک نیز مثل مساجد و مدین حکم
بنا بر ظاهر **باب** در بیان نماز مسافر است اشکال و شبهه نیست که مطلقا می شود مدین سفر و رفت
لکن نمازهای چهار رکعتی و بعضی از نوافل و روزه ماه مبارک و رمضان و از نماز صبح و غیره چیزی
نقض قطعی نمی شود و شرط است در سفری که باعث قصر می شود مسافت معینی و اشکالی نیست در آن که اگر آن

مسافت

مسافت هشت فرسخ بوده باشد واجب می شود قصر و نماز و روزه ولی هر یکی سه مسافت است و قصر
مسافت خلاف است عظیم بعضی تغییر کرده اند از آنکه بقدری که می رسد و بعد از چهار فرسخ و بعد از چهار فرسخ
ضبط کرده اند باینکه پیاده از آن سوره نیز هر کسی که بداند او بخیر و مسافت می باشد و بعضی تغییر کرده اند
از آنکه چهار فرسخ و ربع و تقاسیر و غیره نیز که همانند و این تغییر در نظر فقیرانی از سلفین است و تغییر
کرده اند بعضی از علماء با کلام مراد از ذراع دست است و بمقامی تصریح کرده اند باینکه اگر مسافت دست
و چهار انگشت است و هر انگشت بمقدار هفت حو است و بعضی گفته اند که بمقدار هفت دانگ است
که در طواف می کند یکبار می باشد و بمقامی تصریح کرده اند که هر دو انگشت و بعد از هفت حو است
از او اسط آن و از آنچه گفت ظاهر شد که مسافت شریعتی چهار چهل و چهار مسافت است خواه
در صحرا و خواه در مدینه و اگر چه آنرا در یک ساعت یا کمتر طی نماید و بعضی تصریح کرده اند که ابتدا
مسافت از آنرا عمارت بلد حساب شود اگر بلد معتدل باشد یا کمتر از آن و اگر بلد متشعب باشد از آن
مقدار حساب می شود و بعضی گفته اند که ابتدا از آن ابتدا و در آن است و این قول و کلام حق است
و لکن احتیاطا بنا بر آن که در وقت می شود مسافت شریعتی به پیوند آنرا باعث شود و هر چه
که مفید علم باشد و هم چنین بشیاع و شهرتی که مفید تلق باشد بنا بر اقری و هم چنین بشیاع و شهرتی
و یا شهادت است که معتقد شهادت ایشان و در علم ایشان اعتبار و پیوند باطل باین شهادت ایشان
مقبول است از راه هر که علم مهم و ساینده باشند تحقق اینست که اگر شهادت ایشان علی را مطلق قبول
قبول کنیم شهادت ایشان درین جایز مقبول است و اگر نه اشکال است و اما بشهادت یک عادل ثابت
نمی شود و اگر چه تلقی متاخر حاصل شود و هم چنین بشهادت آنها ثابت نمی شود و در شهادت

و همچنین ثابت نشود بطلان مظنه اگر چه قریب معلوم باشد و اگر در فرض حکم شرع ثابت شود و حکم بان کند
 اقرب این است که حرکتی نافذ است و جایز است هر حرکتی را و در اینجا اعتبار بر شهادت علمین مثل
 ماه رمضان اگر چه در دفع حکم شرع اتمام شهادت نشود و اگر قاضی کند بیرون شاهد شهادت دهند
 مسافت و در شاهد شهادت بر فنی آن پس احوط جمع میان قصر و تمام است و محل شک و اگر بینه و شایع
 اگر شایع انارة علم کند مقدم است و الا بینه مقدم است بنا بر این و اگر شک کند در مسافت و ممکن
 نشود و از اسباب که بآنها ثابت میشود واجب است بر او تمام و ایا واجب است اعتبار به بودن در وقت
 شک و امکان آن یا ممکن است اعتبار بر اصل تا معلوم شود اقرب این است که واجب نیست در این حال
 اگر نازد بقصر یا آید باید عاده نماید بنا بر این اگر چه معلوم شود که بقدر مسافت بوده و اگر بگوید را
 در راه بوده باشد یکی بقدر مسافت و دیگری کمتر پس اگر راه دور و اطمینان ناید قصر میباید خواه بجهت بعضی
 قصر کردن ناز و خود روزی باشد یا بجهت عدمی مثل خوف و غرور بودن آن یا ناز و دوستی و غیر آن
 و اگر راه نزدیک را طی نماید و اگر انقدر نیست که اصلا مسافت شرعی حاصل نمیشود مثل اینکه سه فرسخ
 باشد پس البته تمام میکند و همچنین اگر آن منزله و در فاصله کند اگر چه زیاده از چهار فرسخ باشد
 و اگر از راه جدید برگردد و در حرکتی نماند قصر میکند و اگر راه فرساید ابرود و قصدش این باشد که
 از راه دور برگردد پس از جوی نقل شدن که باید نماند بنا بر این که اگر کسی از مسافت است و فرقی
 میان این که بسیار کمتر باشد یا یکی و شرط است در قصر این که آن مسافت مقصود باشد بیک قصد اگر
 کمتر از مسافت را قصد کند پس باز کمتر از آن را قصد کند تا بحد مسافت یا زیادتر از آن بر وجهی نماید
 قصر کند و همچنین تمام میکند هائیم و همان که غیر از آن یکجا ابرود و مقصود حتمی که بقدر مسافت باشد و

نذر

فدای و همچنین کسی که در حرکت یا سوار بر حیوان غیر بخت و زنده بقدر مسافت برود و غرض آن که کسی که
 در بخت کم کند یا کجاست یا فرضی دارد اگر میلاند بقصد مسافت باید بر عهده قصد آنرا کرد و باید
 قصر کند بی اشکال و اگر بر او این را بلکه احتمال میدهند که بآن برسند در مکانی اقل از مسافت
 مسافت را اگر چه البته تمام میکند و همچنین است حکم کسی که با استقبال کسی میرود یا حاجت و شری و دیگر
 و منزل گرفته و راه رفتن خود و ایا در محقق شدن قصد مسافت حاصل شدن آن شرط است در قصر
 مسافت یا باطن عادی نیز قصد حاصل میشود اقرب این است اما اگر علم داشته باشد به نرسیدن
 یا باطن عادی داشته باشد به نرسیدن بآن قصد محقق نمیشود بلکه در صورت شک نیز احتیاط
 قوی دارد در محقق نشدن قصد و با بحد قصد مسافت و عدم آن امر و جوی است که هر عاقلی اگر
 صیغه و اگر فرض کنیم شک دارد در اینکه قصد حاصل شده یا نه ظاهر وجوب تمام است و شرط
 نیست در قصد آنکه با استقلال باشد بلکه بقیه نیز حاصل میشود پس اشخاص که بر تبتیت قصد
 سفر میکنند باید نازد قصر کنند و یکی از آنها بینه است که با تا بیش سفر کنند و دیگری غایب است که
 با بخود مش باشد و دیگری دست و صدیقی که با دوستی باشد و اولاد که با پدری میباشد و اگر
 که در دست کفار و اسیر شده و کسی که ظلم گرفته اند و از آن قبیل است زنی که با شوهرش میباشد
 و موقوف است محقق شدن قصد سفر از جهت ایشان علم و اشیان ایشان بلکه متبوع ایشان
 حرم میفرارند و الا مخرج نیستند و قصر و اگر ایشان قصد داشته باشند که هر وقت که میخواهند
 برگردند و متبوع متابعت کنند قصد سفر نکردن بلی بعضی از علل گفته اند که اگر این قصد را
 و عطا و امارات و جوع و امکانی رجوع محقق میشود در آن صورت قصد نکرده تمام میکند پس

احتمال عتق و طلاق و قصد رجوع بعد از آن ضرر ندارد و اگر هنوز اثری از آن نباشد و یا بجزای شکی
 نیست درین که هرگاه قصد سفر از ایشان حاصل شد باید تصریح کنند و تابع بودن مانع از قصد نیست
 و همچنین است کسی را که بجز سفر میراند و اگر قصد سفر ازین جهات حاصل نشود اقرب و جویبار است
 و اگر تابع خلاص شود و اراده رجوع کند اگر بعد مسافت شرعی رسیده و تصریح کند و کسی که قصد کند
 که در چنان میدانست که بقدر مسافت شرعی نفیت بر او معلوم شود که بعد مسافت میباشد اگر چه
 قصر است بعد از معلوم شدن و اما تا زمانی که پیش از آن تمام کرده اعاده نمیکند و شرط است استمرار
 و باقی بودن قصد پس اگر قصد مسافت کرده و بعد از آن آن قصد برگشت اگر بعد مسافت رسیده
 برگشت از قصد سفر واجب است تصریح تمام میکند و همچنین اگر قبل از رسیدن بعد مسافت برگشت
 شود در رفتن بجز برگشتن از آن و اگر مسافری که قصد میکند داخل شود در جای که با الفل و فلان
 او است و پیش از این شش ماه در آن توقف کرده واجب است بر او تمام کردن نماز و فکر رفتن و در آن
 قصد اقامت هر روز نداشته باشد و اگر در ابتداء سفر اراده دارد شدن این وطن را داشته باشد
 پس قبل از رسیدن آن وطن تا اگر بقدر مسافت نفیت باین تمام کند و همچنین بعد از آن اگر چه مسافت
 پیش و بعد بقدر مسافت باشد پس شرط است در رجوع قصر که سفر منقطع نشود باین وطن هر چه بود
 شرط است در سفری که باعث قصر از دوزخ میشود شرعاً جایز باشد و بر اینجور از سفرانی است که
 نباشد در کراهت با وجوب و استحبابش ندارد پس باید در سفرهای واجب و محبت و مکروه هر قدر که
 پس کسی که سفرش معصیت است باید تمام کند و بجزای کافی که سفر ایشان سفر معصیت است کسی است
 که تابع ظالمی باشد اگر متابعتی در ظلم وجود باشد اما اگر بجزر و اگر باشد یا بجزر و فاق باشد یا بجزر

این کلام در بیان
 قصد است و در بیان
 قصد است

قصد است این است که هر چه در حال کرده باشد و بگوید اگر جهت تقیید خوف از آن ظالم میباشد پس
 از قسم دوم است واجب است قصر و لا باید تمام کند پس بنا بر این غالب لشکر سلاطین که تابع حاکم
 باید قصر نمایند و طالب اوقات هم چنانکه واجب است قصر بر کسی که ظالم است بر وجه مباح هم
 واجب است قصر بر کسی که سلاطین جابر را بر سر دارند بوی بگوید یا میطلبند از بطلان خبری که فتن
 او بر وجه مباح باشد مدعی او مثل اگر جهت امر مباح او را فرستند یا اینکه جهت تقیید خوف
 منفی او و همچنین کسی که خود قصد کند رفتن بوی سلطان بجهت امر مباح و همچنین حکم اگر قصد
 میکند که بجزل خود بکشد اگر رجوع ایشان بر وجه جابر باشد و همچنین واجب است قصر بر سلطان اگر
 سفر او مباح و حرام نباشد مثل اگر بضاقت مشرع برود یا بجهت این که تدبیر نماید مملکت را که مالک
 میباشد بر وجه شرعی تدبیری که بر وجه شرعی میباشد و همچنین هر که تابع است درین سفر کسی
 که بر وجه صلیب و بجهت لحد و تنزه و خوش گذرانی هم چنانکه غالب سیدها و ائمه و سلاطین و حکم
 حرم میباشد سفر او معصیت است پس باید نماز تمام کند و دوزخ را بگیرد مگر اگر چه بعد از آن مسافرتی
 باشد بنابر انقضای شهر و قبل از وجوب قصر بعد از سه روز ضعیف است اما صید بجهت قوت خورد
 عیال خود باعث اتمام نمیشود بلکه واجب است قصر و آن سفر و بند کمر از آقا کشیده وزن
 ناشیخ واجب است بر ایشان تمام کنند نماز و دوزخ و سفر خود و همچنین ده زن و قاطع الطريق
 و کسی که بجهت خریدن موافقت بر وجه حرام سفر میکند خواه ضرر مالی یا جانی یا غیر اینها و همچنین کسی
 تجارت میکند در امور محرمه و بجهت آن سفر میکند مثل آنکه سفر بجهت خریدن شراب و همچنین کسی
 که بر وجه سلطان کند که خوف است و منطقه تلف و هلاک دارد خواه خوف جانی یا مالی که تلف

آن اجماع باشد و فرقی نیست در ضرر بر نفس که در جهت سیر یافت باشد یا جهت دزد و غیر آن
و آنچه معتبر است در اجماع سفر عدم ظن بضر است چنانکه اگر شک بضر در سفری مباح است بنا
بر اقرار لکن جمع احوط است و کسی که ترک جمعه و وقوف بوقت و غیره وقت بعد از آنکه در آنجا
شک باشد باید تمام کند بنا بر اقرار و لکن احتیاط جمع است و کسی که از طلب کارش که بخند باشد یا
قدره و ادبها و حق او واجب است بر او قصر بنا بر ظاهر و لکن احوط جمع است و بعضی گفته اند که سفر
کردن از برای تنزه محصیت است و مانع از آن باید تمام کند و اظهار آنست که آن محصیت نیست و لکن
احوط جمع است و اگر سفر ضافی باشد با وجوب و کلام باشد ترک واجب را جماعتی گفته اند که
آن سفر حرام است و باید تمام کند و این قول ضعیف است و اقرب این است که نماز را باید در آن
قصر کند مگر آن مواضع که استثنا شده و لکن احوط جمع است بلی اگر بان سفر قصد کند فرار از آنجا
ممکن است در آن سفر حکم بوجوب تمام باشد از این جهت و بلی اگر نفس منحصیت باشد واجب است
در آن سفر خواه با اعتبار نفس از آن سفر باشد یا بغیر آن و اگر غایت مقصود آن سفر محصیت باشد
بلی و واجب است قصر خواه آن محصیت کیو باشد یا صغیر خواه آن محصیت متعلقه و قصد باشد یا با
مباح با هم قصد شود و ظاهر این است که عجز قصد غایزه حرام کافی است اگر چه علم بحصول آن نداشته
باشد و ظاهر این است که این قصد حاصل نمیشود اگر علم باطن بان داشته باشد یا اگر شک داشته باشد
و احتمال حصول آن دهد یا متساقط اما اگر علم بعد حصول آن داشته باشد آن قصد محقق نمیشود و بلی
بعد حصول آن نیز شاید اقرب عدم حصول قصد است و شرط نیت در سفری که قصر میکند آنکه هیچ
نکند بآن پس اگر در سفری کند مثلاً این موجب قصر نمیشود و اگر قصد زیارت مقابر یا آتشگاه

باید

باید قصر کند بنا بر ظاهر و بلی اگر نفس منصرف از آنجا باشد یا جهت سیر یافت باشد یا جهت دزد و غیر آن
است و سید بن محسن از حضرت بنا بر ظاهر و ظاهر و اشکال نیست در حصول آن شخص اگر آن شخص در آنجا
در دیوارهای آن باشد که از آن بیرون است و بیرون است و صلاهی از آن آن نیز فرجه و اگر دیوارها
متمم از باشد و صلاهی از آن نیز بیرون است باید تمام کند و اعتبار منابها و قلعها و قناتها و سبها
و مزایع نیست و اعتبار بجای بودن نیز نیست بلکه عجز در جهت قصرهاست که گفتیم و اقرب
این است که عجز در پنجهان شدن دیوارها پنجهان صورت آنها است نه شیخ و سبها سیاهی آنها
است و بعضی مناقشه مدتها کرده اند بر این احتیاط اولی است و فرقی میان دیوارهای
خارج و محوره نیست و در شنیدن صلاهی از آن عجز نیست بجز بدین فصول آن و در آن عجز را
مقتدر است و هم چنین در دیدن دیوارها اعتبار بر این چنانست که بحد اعتدال میباشد بدین آن
و بعضی گفته اند که عجز در دیوارها نیز دیوارهای معتدل است و در آن اشکال است و اگر کسی که
نقدیر نمایند که اگر چه بودند تا کجا صلاهی از آن نمی رسید و در دیوارها خفی میباشد و هم چنین
نقدیر میکند کسی که سفر کند و آراگی نباشد و هم چنین کسی که مانع عارضی شود اول از بدین
شنیدن و تصریح کرده اند بعضی با آنکه جای که دیدن ندارد باید نقدیر کند و بار را در دیوار
مخفی شدن خانها خفی شدن جمع خانهای آن بلد میباشد و هم چنین در آن فرار از خانها
و در آنجا نیز بیک چنانکه اصل بنا بر ظاهر و بلی که در مکان بسیار بلند یا بسیار پست خارج
شک باشد باید نقدیر و فرقی آن در زمین مسای عاری نباید و ملائمه خفای از آن و خانها
آن کند بنا بر ظاهر و اشهر و از بعضی ظاهر میشود که در بلی که در زمین کوی واقع شده چنین

که از نظر غایب شد باید قصر کرد اگر چه بر فرض که درین مسایر بود غایب نمیشد و آن ضعیف است
 و اگر بلد کوچک یا متوسط باشد تا آنکه احوال شنیده و دیده میشود نمیتواند قصر کرد و اگر زیاد
 از حد اعتدال باشد جماعتی گفتند که مستحبی شد آنست که است و ظاهر این است که اگر از حد
 مثل بلد کوچک و غیر آن و دیدارهای جمیع بلد است و شرط است در وجوب قصر در سفر خوف بگذشتن
 نیت باید قصر کند و بدانکه بعد از اجتماع شرایط سفر که محصل است در قصر واجب است قصر و نه در
 در رکعت از نمازها و چنانکه در آنکه تراک آن بطریق سخت باشد پس اگر کسی که این حکم را در حد
 عمل تمام کند باید نماز را اعاده کند یا قضا نماید خواه داخل کمترین زیادتى باعث فساد نماز میشود یا نه
 و هم چنین حرام است بر او در ماه مبارک رمضان و اگر عذر و زرع بگیرد باید قضا کند و اگر مسافر
 قصد کند ماندن ده روز در مدحای که مدن نگذرد واجب است بعد از تمام کردن نماز و اقامه رکعت
 کمتر از پنج روز جایز نیست تمام کردن و اما با قاضی مدتی یا زیاده تر یا کمتر از ده روز خلافت
 اظهر و اشهر و وجوب قصر است و فرقی نیست در وجوب تمام کردن با قاضی مدتی میان آنکه کند یا نه
 یا فری یا صحرائی و میان آنکه بعد از آن ده روز تمام سفر باشد یا نه و وجوب نیت قصر در آن نیت
 میان دفعه و نماز و واجب است کرده روز کامل باشد پس اگر کمتر از ده باشد اگر چه خیلی باشد قصر
 جایز نیست بالاتفاق و یا کافی است کامل بودن عرفی باین معنی که بخیر باشد که در عرف گویند
 کرده و در کمالست حقیقتی پس بدین بقدر یک ساعت یا دو ساعت ضرر ندارد یا آنکه شرط است کامل بودن
 حقیقی با مثل متقصر حقیقی احتمال اول است که مراعات احتیاط اولی است و یا شرط است بر جمیع روزها
 ترکه کند از طلوع فجر تا مغرب یا آنکه اگر نصف روز وارد شود و بعد از نصف روز یا ندیم پس در

کافی

و کافی است محصل عمل خلافت و اقرب و در نظر غیر این است که کافی است صاحب نمودن ازین
 یا ندیم بقدر آنچه در حد اول کم بوده و شرط نیست در شبها آنکه ده شب برده باشد پس اگر ده
 نیت داشته باشد که ابتدا شب یا ندیم چندین برده و در اقامه و قصر و غیره نیت
 اقامه بجز او با ندیم دو بلده روزی پنج بار و بگذشتن پس اگر داخل شود بلدی و در منطقه اش
 این باشد کرده روز در اینجا خواهد ماند و قصد آنرا بکند واجب است تمام کند و اگر تمام داشته
 باشد بعد از آن ماندن ده روز نیت اقامه محقق نمیشود و هم چنین باشد و یا بخورد علم
 ماندن کافی است اگر چه قصد آنرا نداشته باشد یا نه اقرب این است که کافی نیست فکرهاست
 زیرا که اگر نماز و اگر قصد کند مسافرت شرعی را و لیکن قصد کند که درین آن ده روز ماند
 پس در موضع اقامه تمام میکند و هم چنین قبل از آنرا و اگر بقدر مسافرت شرعی نباشد و هم چنین
 بعد از آن نیز اگر بقدر مسافرت شرعی نباشد اگر چه ماقبل و مابعد با هم بقدر مسافت باشد
 پس شرط است در وجوب قصر آنکه سفر منقطع نمیشود بنیت اقامه در آنجا و آن و اگر قبل از آن سفر
 اقامه و بعد از آن هیکل بقدر مسافت باشد قصر میکند و در قبل و بعد و اگر نیت سفر کرده و اقامه را
 در نظر نداشته پس نماز را بقصر اگر ده بعد از آن نیت اقامه کرده که بخیر که قاطع سفر باشد
 اقرب عدم وجوب مسافرت آن نماز است نه در وقت و نه در خارج وقت و ظاهر این است که هر
 جای که قصد سفر کند و بآن جهت نماز قصر کرده پس آن سفر محقق نمیشود نباید آنکه کرده از نماز
 مقصر اعاده کند نه در وقت و نه در خارج وقت و اگر داخل شود در نماز بر نیت قصر پس قصر
 کند باید تمام کند آنرا و مسافرتی که مترکه بوده باشد در بلدی یا غیر آن واجب است

قصر کردن تا نعل اگر چه فایده اند و روز باشد تا نیست و نه روز و اگر کسی روز گذشت بعد از این روز
 واجب است تمام کند اگر چه بیک نعل باشد و اگر چه باقی برقیق باشد و اما در روز سی ام اشکال است
 و مقتضا و تحقیق آنست که اگر در غیر روز اول ماه وارد آن بلد شد پس روز سی ام قصر میکند و چون
 اگر در روز اول ماه وارد شود و ماه سی روز تمام باشد و اگر در روز اول ماه وارد شود و ماه بیست و نه
 روز باشد و در روز سی ام که در روز اول ماه دوم است اشکال است و در آن خلافت بعضی کثرتی
 بیک ماه رکاتی میدهند و بعضی سی روز معتبر میدانند و این خالی از قوه نیست پیوسته از این است
 باید قصر کند لکن مسئله در غایب اشکال است و احتیاطا با احتیاط اندست نباید در جمع کردن میان
 قصر و تمام و لحاظ قصر است و کسی که جنم دارد بر نمازین قصر میکند در وقت که در وقت نماز
 در وقت مذکور باید روز را افطار کند و بعد از آن باید روز را بگیرد اگر چه بیک روز باشد و چون
 باید تر کند تا نعلی که در سفر یا بیک نعل نایل و اگر نیست اقامه کرده روز کرد پس در جمیع کوره از اقامه
 باید قصر کند مگر آنکه بیک نعل تمام نماید پس باید تمام کند مادی که در آن بلد میباشد و اگر نیست
 اقامه نکرد واجب شد بر تمام لکن اتمام نکرد عمل با سهو تا وقت پیوسته نیست اقامه بر سر
 او در این حال واجب است بر او تمام یا قصر در آن خلافت و مسئله در غایب اشکال است لکن عمل اولی
 و جوب تمام است اتم است لکن احتیاطا در ترک نباید کرد جامع کردن میان قصر و تمام با نعل و فصل
 و اما اگر نعل تا بیست و نه روز باشد که نعل مسافرتی باشد مثل حیض یا حیض واجب است بر او قصر
 بدانکه حکم با تمام یا در جمیع اقامه و خوف است که نعل را در جمیع اقامه کوره باشد بعد از آن وقت اقامه
 پس نافله کردن موجب تمام کردن نعل نمیشود اگر چه نافله باشد که در سفر مسافرتی باشد و اگر نیست اما

کرد و نماز تمام کرد از جهت آنکه مجرب بود میان قصر و تمام جهت شرفی بعد از آنکه در جمیع اقامه
 مثلا نه از جهت آنکه قصد اقامه کرده بلکه از آن جهت که نافله بوده ای این است و در جمیع اقامه
 آن اگر از قصد غیر بر کرده و در آن خلافت و مسئله محل اشکال است لکن کافی بودن اتم است و اگر تمام
 کند جهت شرافت بیعت اقامه کند و رجوع کند آیا این کافی است در جمیع اقامه تمام بعد از آن اقامه
 است و عدم کفایت شایع باشد شرط نیست در جمیع قصر بعد از رجوع از اقامه آنکه باقی سفر
 بعد مسافت شرعی باشد و اگر بعد از آن سفر کند و حال آنکه نوافل را بگیرد یا آنکه نعل را بدو کردن
 آنجا مستحب است که نفل را قضا کند و در سفر یا در حضر یا در بیابان اقامه است یا در وقت یا در خارج وقت
 پس اگر رفت باقی باشد آنرا اتم میکند و لا مضایق میکند و بلطاف اتم است با جمیع اتم این نوافل است
 و در سفر اگر چه نفل را قصر یا تمام یا در این مقام مستحب است آن سقوط نافله در سفر و بنا بر سفر و قصر
 و در سفر حکم مثل نافله ظهر و عصر نیست بنا بر این و مستحب است مسافر را بعد از هر وضو که قصر کند در هر
 مرتبه بگیرد همچنان لا اله الا الله و الله اکبر و واجب نیست و مجلس گفتن اینها در هر
 است که از آن نفل که شده بعد از هر وضو که قصر شد غیر مستحب است و بعضی گفته اند که در وقت و این نفل
 شد که مستحب است بعد از هر وضو که قصر شد پس از تحقیقات میباشد پس مستحب است و اینها نفل میشود و آیا نفل
 میتوان کرد انچه از آن بلد که فریضه نوافل میکند و آنچه جهت تنقیب باید بخواند پس گفتند انچه
 و آن شکل است و اولی نفل است و در بیان قدر از احکام حج است بدانکه حج از واجبات قطعی است
 ارکان ایان و سلام است و در آن نفل از کجا بدین شهر نفل بلکه قصر یا بعضی نفل که تا آخر آن از کجا بدین شهر
 است بلکه در اخبار از اهل بیت عصمت وارد شد که کسی که نفل کند آنرا یا در بیابان یا در بیابان یا در بیابان

نهرانی و آید شریفین اشعار میکند بلکه دلالت برین دارد چنانکه فرمایند و تقدیر علی التامیج بهیت من
استقل الیه سبیل و این کفریات اقله من المائین که ظاهر آن است که کسیکه کافر شود بترک حج و زکات
و غیره که پس خذل احتیاجی بهمی گویند و بدانکه حج شرایطی است که بدین آن شرایط از کسر غواسته
از جمله شرایط آن استطاعت است و آن حاصل میشود چنانچه اگر یکی از آنها نباشد استطاعت نیست آن
انها زاد و راجع است نسبت بکسیکه میداند که باشد مثل اهل سابقین و اشعاری نیست در این شرط از اهل
الکفر حج ممکن نباشد الا بآن بار و آن عسر و حرج باشد و اما اگر حج کردن بدون زاد و راجع ممکن باشد
و رفتن و سوال کردن یا کسیکه در مدتها و ایام قدرت بر زاد و راجع پیدا شود یا در این شرط نیست بلکه
حج لازم میباشد اگر ممکن باشد اصل بدون زاد و راجع حج از بعضی اصحاب بر می آید میل بدین است
و این قول ضعیف است بلکه اظهر و اطهر اشتراط زاد و راجع است اگر چه بدین آن تواند حج نمود و بر مکی
و کسیکه قریب است بر مکه و اجابت حج اگر چه راجع نباشد و راجع به جهت ایشال شرط نیست اگر چه
ممکن باشد و اما زاد و راجع بعضی اصحاب قریح کرده اند که فرقی در میان قریب و بعید و راجع و غیره
اگر قطع مسافت موقوف بآن باشد پس اگر از راه و یا بدون مشقت شدید توان رفت بود مگر آنچه
است در اینحال قدر بر اجاره گشتی است و شرط نیست وجود خود زاد و راجع بلکه معتبر بآن است باطن
یا با جاره بدانکه استطاعت که از شرایط و جویج است بالنسبه بکسیکه محتاج است بقطع مسافت بر چند
قسم است یکی استطاعت انفرادی و یکی بکس و بجهت آن اختلاف در دو قسم استطاعت از برای بر گشتن تا وطن و هر دو
شرط میباشد سقیم رجوع بکفایت و در اشتراط این خلافت و اقرب اشتراط است و اگر چه در عبارت
از مؤنزه یکسال که بعد از بر گشتن مؤنزه سال باشد و اشتراط باشد یا بالفعل یا بالقوه و اعلمت است از اقله یک

محتاج

هتای مبالغه نباشد بعد از جهت و طایف اشکال است و اگر دینی داشته باشد و مالی که کفایت
کند حج و دین راجع واجب میباشد و این مانع از حج نمیشد و مالی که دین نیست ظاهر احتیاج دین را
مستحق باشد یا نه اگر مالی داشته باشد باشد بقدر دین خود و صاحب دین مطالبه میکند و دین خود را
بپرد دین حال حج واجب نیست اگر چه مال کثیر باشد و اگر دینی داشته باشد و مالی بقدر آن
و دین در حلقه نباشد لکن صاحب آن او را استطاعت میدهد که حج ببرد و بعد از آنکه دین اصل
ممکن است که بعد از رجعت بکسب خود ادا کند و دین را بیا و واجب است و در بحال حج بانه در آن حالت
و قول بموجب حج خالی از فقر نیست و اگر مالی داشته باشد و دینی که بقدر مال است ممکن است او را
مستحق است اما بعد از رسیدن موعود او را ممکن نیست ادا از دین آن مالی که دارد باین معنی
که گران مال تلف شود و حج یا غیر آن و غایب دین خود نمیتواند نمود یا آنکه میتواند لکن صاحب مستحق
پس در اینجا ظاهر نیست که حج بر او واجب نیست و اگر مالی داشته باشد و دینی که بقدر آن حال
مها شود و آن دین در استطاعت میباشد شد میان بعید و از حال خود میداند که اگر آن مال بطریق
میتواند بکسب آن دین را ادا کند و با بجهت رجوع باشد که تلف شدن آن مال عثر از ضرر و زیان
نشود و بموجب حج در اینحال خلافت جماعتی قائل شدند بموجب حج و آن دین را مانع نمیدانند از حج
از مانع میدانند و حج را واجب میدانند و مسئله محل اشکال است لکن قول ثانی خالی از فقر نیست
انچه گفتند نیست که دین مانع بموجب حج است مگر آنکه ضرر یابد و بر غایب دین بقدر استطاعت مال
داشته باشد و فرقی نیست میان آنکه دین دینی معین باشد یا از حقوق الهی باشد مثل کفر
و کفایت و شبه آنها چنانکه بعضی این نص را گویند و دین مانع نمیشد حج معتبر اگر چه مالی

در حق مزید صاحب حق نشود و مطالبه آن نماید بر وجهی که مستحق میباشد و اگر او را کتب علمیه
باشد که استطاعت آن آنها حاصل میشود و بقدر نیاز و در اصله میباشد پس در اینجا ای واجب است
فرع حق آنها و صرف قیمت آن در حق یا اگر واجب نیست و وجوب حق ساقط میباشد و در آن
اشکال است و اقرب این است که اگر فرع حق آنها و تلف کردن آنها موجب ضرر بر او میشود و در وقت
شدید می افتد چنانچه نسبت به بعضی انعام و طالبین علم میباشد شد حق واجب نیست و فرع حق آنها لازم
نیست شد هم چنانچه جماعتی تصریح باین کرده اند بلکه ظاهر اجماع میباشد و مستثنا است از مال استطاعت
خانه کردن آن ساکن میباشد و بآن محتاج است پس فرع حق آن بجهت تحصیل استطاعت و بجهت
و ای قیمت آن نیز مستثنی است باند خلافت اقرب هم استثناء است اگر ضرر و تنگی نباشد
و شرط نیست در وجوب حق بزرگ آنکه هم داشته باشد مگر اگر موقوف حق او بر آن باین معنی
که بدون آن ممکن نباشد یا باعث ضرر او شود پس در اینجا شرط میباشد و اگر نه خلعش نماید انهم
خود این را واجب نیست بر او اجابت و قبول کردن آن و اگر اصرار خواهد واجب است دادن اجرة
و بعضی گفته اند که نفقه هم در جایی که محتاج بچشم میباشد شد بر ذلت است و بعضی گفته اند اگر با
هم حق بود و در راه ببرد تحلیض مضمون است و در آن اشکال و نظرات و بعضی گفته اند شرط است
در هم بلوغ و عقل و در آن نظرات است و اشکالی نیست و جوان را یک نیت بجهت حق در بعضی صایغ
و ان شرط آن اینست که تعیین کند نوع چنانچه بعضی تصریح کرده اند و هرگاه نایب شد بجهت
حق تنوع انبرای حق یا صیتی که حق منع بدو واجب بود یا صلاح و شرع کند یا بجا آمدن حق تنوع
بجایان نیست اول عدل بر او نوبت یزد که عدل که مستحق اجرة نیست و اگر نایب شد بجهت حق قرآن
از جمله

اندر کس که این حق بر او واجب بوده و شرط بجا آوردن این حق بر او واجب شده و بعد از آن که قصد
آن شخص بخیر بوده جایز نیست او را عدل از آن حق بچاق و افراط بلکه عدل بجهت نیز جایز نیست چنانچه
که اگر نایب حق از او شد بجهت کسی که از او بدو بوده عدل بر او قرار جایز نیست و بلکه
اگر شخص معینی بر مقدار او قرار گرفت و نایب گرفتن از برای بجا آوردن آن معین و شرط کردن
این را بر نایب جایز نیست اول عدل از آن بعد از آنکه اگر چه آن غیر افضل ازین فرع باشد و قبل
تجوز عدل افضل ضعیف است و اگر کسی حق بر او قرار گرفت سابقا پس اول مانعی می داند از
آن و عذر نیست که از برای طرف شدن آن مانع است واجب است او را گرفتن نایب و نایب
فرایض عظیمه و واجبات ملکی که الله را در آن نگوشت و این حق است بجهت فقرا که بر او و در
حکم و اصول اخلاقی قرار داده که اینها را مایل و جناب بخل و حب دنیا و مال نماید و در کما فی
از حضرت صادق مدایت کرده که حق فقه واجب نفی بر این است هر چه که شد بقرآن کریم
آمده باشد و بجهت آن هلاک میشود عاقده خلق ازین امت و در حدیث دیگران آن حضرت
مدایت شده که کسی که قرائی از آن منع نماید خواهد بدین بجهت میرد و خواهد بدین ضلالت حق
بر یکی ازین دو دین گرفتار نیاید و در حدیث دیگران از حضرت روایت شده که دو خون است
که حلال است یعنی آن در اسلام از جانب خدا که کسی حکم بآن نمیکند قائم مقام نماید که او حکم
خواهد فرمود بآن و بدین بر آن می خواهد یکی کسی که نایب بکند بر نایب محض که او را هم خواهد
مد که کسی که منع نکند نماید که کردن او را بر نایب و در حدیث دیگران حضرت باقر مدایت شده
که بعضی حضرت رسول ص بر وجهی بود که فرمودند بر ضربی فلان بن فلان بر ضربی ای فلان تلغی

اصناف محققین زکوة افراد ساکن اند و فقره مکنه باعث استحقاق زکوة میباشد و فقره مانع آنست و در غیر
 که باعث منع زکوة میشود خلافت انظار آنست که اگر قدرت ملذذ یک سال خود و سیال داشته باشد غنی باشد
 و مستحق زکوة نیست بر غیر آنست که قدرت بدین نداشته باشد و کسی که قدرت داشته باشد بر کسی که
 آن چیز یک ملذذ و سیال او در یک سال بوده باشد زکوة بر او حلال نیست خواه صنعتی باشد یا غیر آن و اگر
 کس او این قاصر باشد زکوة بر او حلال است و معتبر است که اگر لایق بحال آن بوده باشد موجب عارت
 از حیثیت جلالت و بزرگی و این آن شخص پس صاحبان رفعت را تطیف نمیکند بجزیم فرشی و کما حق الله
 و تصدیق کرده اند که اگر کس اموال از تحصیل علم بوده باشد او را جایز است مشغول شدن ب تحصیل علم
 گرفتن زکوة و درین طلبه اشکال است بلکه مقتضای تحقیق آنست که اگر آن علم که میخواهد تحصیل نماید مثل
 باصول الدین و بیاید از مسائلی فروع دین است که بر او واجب است تحصیل آن فورا اگر اشتغال تحصیل
 آن تحصیل مؤثر باشد پس جایز است اول اخذ زکوة بلکه هر واجب بود که اشتغال بآن مانع از تحصیل
 مؤثر نمیتواند مشغول شود بآن و اخذ زکوة نماید و باینکه هر واجب که اشتغال بآن مانع از تحصیل مؤثر
 عدم اشتغال بآن باعث فوت آن واجب شود جایز است در حین اشتغال بآن اخذ زکوة خواه آن کار
 صینی باشد یا کفائی یا تجزیه خواه بالا صلا و واجب باشد یا من باب المقدّمه و اگر علی که منع میکند
 شدن بآن از تحصیل مؤثر واجب ممتنع باشد بخوبی ممکن باشد او را تحصیل مؤثر قبل از تحصیل علم و توان
 جمع نماید میان تحصیل مؤثر و تحصیل علم پس هرگاه علم را مطلق دارد بر تحصیل از زمان تحصیل علم در اشتغال زکوة
 درین حال اشکال است و حکم با تحقیق شاید انظار باشد بلکه ممکن است قول بجزا و اند زکوة بکسی که طلب
 کند علی از علوم دینی که خواه بجز و جوب باشد تحصیل او با احتیاج بلکه بی جهت است اما میشود جزا و اند
 بهر کسی

به هر کس که مشغول بطاعت الهی بوده باشد بخوبی در حال اشتغال بآن تحصیل مؤثر نداشته باشد
 خواه اشتغال او بان طاعت بر وجه وجوب باشد یا نه خواه آن طاعت علم باشد یا نه مگر بموجب اینست
 که کسیکه قادر بر کسب میباشد ترک نماید اخذ زکوة را اگر چه ظاهر این است که جایز است اخذ زکوة
 بطاعت الهی خصوصا هرگاه مشغول تحصیل علم بوده بخوبی امید حصول بقصد از او بوده باشد و اگر کسی که
 کس را نیاید که او را کار فرماید زکوة بر او حلال است و اگر در غیر بلد کس را نیاید هست تراند تحصیل مؤثر نماید
 ضرورت آن بلد پس اگر بخیر است که نمیتواند سفر نماید آن بلد یا الله و سفر کردن پس آن ضرر عظیمی است که در
 محوّل آن نمیتواند شد پس درین بلد میتواند اخذ زکوة نماید یا اشکال را تا اگر تواند سفر کند پس آن بلد که آن
 تحصیل مؤثر نمیتواند نمود بدون ضرر و بجز خواهش فسخ ترک کند سفر را پس در اشتغال او درین حال
 اشکال است و منع او از زکوة شاید اقرب باشد این در صورتی است که علم دارد بقدرت خود در آن
 بلد و اگر شک داشته باشد و قدرت خود در منع از زکوة اشکال است و قول با تحقیق و اگر
 شک در قدرت بعد از علم بعدم قدرت باشد و عدم اشتغال اگر شک بعد از علم بقدرت باشد
 واجب است و هم چنین است کلام اگر شک در قدرت در بلد دیگر دانست بهم رسد و اما وطن
 بشبوت قدرت درین بلد یا بیوان مقتضای فاعل این است که حکم آن نیز حکم شک و باجماع احوط
 احوط منع زکوة است از کسی که علم ندارد و بعلم قدرت بر مؤثر اگر چه قضیاتی که مذکور شد خالی
 از قبح نیست اینها مدو حق است که احتمال میدهد قدرت خود بر کسب عین باشد اما اگر موثر
 نباشد مثل شک داشته باشد بر قدرت خود بر کسب و بدین از بلاد پس منقضی از زکوة مدنی
 حلال اشکال بلکه ظاهر کلام علماء عدم منع است و بعضی از صوّد که آن مثلا مذکور شد و تحقیق

است که اگر علم ندارد یا اگر نمیتواند تحصیل مؤنه نماید لا یتا است از اموال آنچه فکر کردیم مگر آنکه فقیر
 مستغرق ضرر باشد پس درین حال اگر بدین فکر که هست فقیر باشد منع نمیکند اول از آنکه مکسکه
 خانه است جایز است دادن زکوة با و احتیاج او بسکنی کافی است معلوم منع اگر چه غیر از خانه باشد
 او ممکن شود ببدل یا باجله و اگر حاجت او دفع شود بخانه که قیمت آن کمتر از آن خانه خودش باشد
 تخلف نمیکند اصل فقر یعنی آن خانه و ضرر آن اگر خانه که داده بسیار بود و زمین آن
 و الا اشکال است و اموال احتیاج اولی است و اگر خانه سکنی زیاد از حاجتش باشد بجهتیکه قیمت
 آن زیاده بقدر مؤنه او و عیال او باشد او را فقر حق آن زیاده بقدر فقر او و احتیاق او
 زکوة را اشکال است و امری منع است و شرط نیست در تحقق فقر زمین بودن و عقیق آن سوال و
 کسکه اصل ملک بوده اگر نه ای آن کافی است بجهت مؤنه سال او و فقری است و از جهت فقر اخلاقی
 زکوة نمیتواند مؤنه و اگر نه اصل آن و نه غایب آن و نه اصل یا نه بقدر مؤنه باشد پس فقیر است و
 احتیاق زکوة از جهت فقر دارد و اگر او را مدتی باشد که صلح آن میدهد باشد یا چند سال آن
 واجب صلح باشد ببلد یا بیرون یا بکفار و اولاد نباشد چیزی که از او بماند آن دین را بآن واجب را
 مستحق زکوة میباشد اگر چه سایر احتیاجات داشته باشد و فقری نیست در دینی که مدتی آن صلح
 کرده میان آنکه حاجتش مطالبه نماید و حال با آنکه دینی باشد بآخر آن تا مدت بعدی و اما اگر دینی
 داشته باشد که مدتی آن زیاده از یک سال است و نیست اول چیزی که تواند او را ادا نماید و بکن
 مؤنه سال خود را قطع نظر از آن دین داشته باشد اقرب این است که مستحق زکوة نباشد
 و بلکه مرجع در مؤنه فقری میباشد و اگر احتیاجی بخریدن شرع نباشد و عیال این در باید زکوة

بخود بدی نیست و حاصل از عیال او بایب خمس از منافع تجارت جدا از وضع مؤنه فکر که بماند که مؤنه
 میباشد آنچه را این بجا او میباشد از هدیه که بجهت دوستان خود یا غیره بفرستد و در آن
 خود میباشد و آنچه در صرف زیارت مهمان میکند یا صرف در راه حج مستحب میکند یا زیارت سایر خیرات
 عبارت میباشد یا صرف در بیعی که محتاج بآنست میباشد یا بجهت کثیری که بجهت خدمت باشد
 بودن بفرستد یا بآن حیوان سوزی که بآن محتاج است بفرستد یا دارا قرنی و حقوق و بجهت صرف نماید
 قهر از و میکند یا بجهت بجهت محبت با رسیدن و آنچه ملائمت آن بآن زکوة داده اند معتقد است و بنا
 معتقد این است که کسی که فقری در دینی امور مدیون بوده یا بعضی از آنها ندارند نه با فضل و نه با فقر
 مستحق زکوة میباشد و زکوة را جایز است که با اولاد مؤمنین که شیعه اثنی عشری میباشد بدهند
 خواه از طفل شیرخوار یا نه خواه پدر باشد یا نه خواه پدرش مرده باشد یا زنده خواه پدرش
 عامل باشد یا فاسق و نمیتوان زکوة را با اولاد کفار و مخالفین از فرق شیعه اثنی عشری و مالک
 مالد ایشان مؤنه باشد یا نه و اما اگر مالد از کفار یا مخالفین باشد اما پدر از مؤمنین
 با و میتوان مالد و اگر جهل از کفار باشد و پدر از مؤمنین اشکالی در جواز زکوة دادن نیست و اما
 و اما اگر جهل از مؤمنین باشد پدر از غیر مؤمنین در جواز دادن زکوة اشکال است احوط احتیاط
 است و اگر مرد را اولادی حاصل شود بعد از آنکه در جایی نیست دادن زکوة با و اما طفلی
 که قبل از آن ابرار او از او حاصل شود در حال ایمان در آن اشکال است مقتضای ظاهر جواز است
 و اگر طفلی مستحق غیر باشد و اگر ولی از برای او هست مثل پدر یا جد یا وصی ایشان زکوة را
 بر وی میدهد و ایشان بیبابت طفل قبول میکنند و اگر چه ولی حق حاکم شرع بجهت او نیست باین

قهری که ماند که از میبدهند یکی که متوجه امور آن طفل میباشد و احتیاج در راه او میکند مثل مادر او
 و غیره و ظاهر ایشان وجوب اینکه مذکور شد میباشد و شرط است که آن از اهل امانت و عتق باشد
 بنا بر این که اگر شرط آن خالی از قهر نیست و اما عدالت پس شرط نیست و اگر طفل مرتز باشد و ولی از آنجا
 او باشد پس شکی نیست در جواز دادن زکوة بولی او که صرف نماید بجهت او پس او قبول میکند از برای
 او و یا جایز است که بخود آن طفل مرتز بدهند هرگاه آنرا صرف نماید در چیزی که جایز است و اگر
 کردن سوان خلافت و اگر طفل مرتز را ولی نباشد میتوان داد یکی که متوجه امور او است و همنانکه
 ظاهر عام جماعت و یا مدین حلال میتواند بخودش داد یا نه کسی که با وجود ولی بخودش بدهد مدعی حلال
 نیست بخودش کرده اند و اما کسی که مدعی مانع گردانند ندیدیم که مدعیانجا بخودش بدهد و یا بخله طفل مرتز
 و غیره و مدعی دارد زکوة بولی او میدهند و اگر نه کسی که متوجه امور او است که اعتبار با او باشد
 و اما بخودش بدهند و اگر بولی بجهت او نیست میتوان داد چیزی که صرف نماید در امور او اگر چه او اکیس
 باشد که متوجه امور او میشود مثلا بنا بر این وجوب است دادن زکوة بولی بخودش بجهت او میتواند داد
 زکوة را بفسید اگر چه ممنوع باشد از تصرف در عالتی و زکوة میان زکوة فطر و غیر آن مدعیانجا
 است و از جمله تحقیق زکوة این سبیل است و مثل این است مسافر غریبی که عبور کند ببلد خودش از بلد خود
 منقطع شده باشد و در جمیع بلد خود احوال ممکن نباشد یا احتیاجش درین بلد از این سبیل منقطع گشته
 است و جماعتی میگویند از این سبیل شریعتی است که از راهان کسی است که در داخل در تقییر نگردد باشد
 پس شکی نیست در آن و اگر راهی از آن است اگر چه غیر مسافر غریب و غیر محتاج و غیر بلد خود باشد احوال
 در میان آن و در آن نیست و بعضی گفته اند که کسیکه افتاء سفر میکند و از آن آن کرده اگر چه در بلد خویش باشد از این

سبیل است پس بنا بر این مسافر بودن شرط نیست در این سبیل مگر محدود در نظر است که مسافر بودن شرط است
 در این سبیل و شرط است در سفر این سبیل بصورت نباشد و لا سبیل را با و نتوان داد و لکن شرط نیست سفر
 طاعت باشد بلکه غریب و یا با هم علم حاصل شود بیایح بودن سفر و یا بقتل بر او افتاد شود یا کافی است
 و در حکم با با صحر سفر مرتز اعتقاد او و عمل خلط سلم بر محبت مدائن احوال است و اقرب ثانی است مگر باطن محبت
 بودن سفر پس این احوال احوال است و اگر مسافر قصد اقامه عسر نماید از این سبیل بودن چون
 غیر مدعیان با غریب بلکه اگر مدعیان اقامه قصد سفر نیز نباشد باشد مدعیان مسافر میگویند یکی که مدعیان
 و او بیجهت جز مدعیان سفر است بر هر کس را که مسافر گویند زکوة میتوان داد خواه سفرش با حق قصد
 نان باشد یا نه جمیع باشد یا نه و خواه قصد او آن سفر باشد و گرنه نباشد باشد یا نه و اگر حقیقت مسافر باشد
 بر او اسم مسافر صحیح نیست و اگر شک در صدق باشد احتیاج احوال است بلکه احوال است و فقر شرط
 نیست در این سبیل بلکه میتوان با و داد اگر چه در عیال خود غنی باشد بلی شرط است بجز از فقر و احتیاج
 بفر و غنی و غقر و احوال بلکه احوال و اقرب است بطریق انقراض که غنی نیز میباشد و اگر این سبیل غیر باشد
 فقر با و توان دادن اگر چه عاجز از فقر و فقر در احوال خود نباشد و شرط نیست در این سبیل که
 مالک چیزی نباشد بلکه کافی است احتیاج او بخود سفر خواه غنی باشد و خواه فقیر اگر عاجز نباشد از فقر
 در احوال خود فقر و غنی و غقران کل مدائن مشقت شدید و عرج عظیم باشد مثل آنست که عاجز باشد از آن
 بنا بر این وجوب است دادن آنچه محتاج است این سبیل با آن مثل ضرر و حیوان و نفقه و غیر اینها خواه
 از آن بر کفایت بر احوالش بوده باشد یا نه و کس از حاجت نیز میتوان داد بنا بر این وجوب بعضی منع کرده اند
 از آن و آن ضعیف است و آبان را در احتیاج میتوان داد یا نه از بعضی ظاهر میشود و جواز آن و قهر

کرده اند بنگر اگر زاده ای که انکسایت حالش بعد از انکه سفر بایمانا بکر اند و بپایه و تحقیق است
 کس اگر بن البقیل محتاج فقیر نباشد مگر و بطلد زکوة بوجله نیت زیاده از فقر حاجت دادن و اگر نیاز
 باشد باید بکند و بپایه یک بنابر حق و مراد بکفایت آن قدر است که لایق بحال او ذوق باشد اگر چه
 کمتر از آن با مشقت و صبر تواند سفر نمود بنابر ارب و مریح در معرفت کفایت عرف و عادت است
 و اول واجب است مبادرت کردن بوی وطن خود هرگاه مقصودش از سفر بآمل و بلبل و اجبت
 بنین شخص ضرورتی که زکوة را بکند مگر بقدر ضرورت از جمیع جهات نه آنکه زکوة را بکند و در دفع
 و طایفا و پنج روز در اینجا مشغول بکند آن باشد و سزاوار است که قایت احتیاط را بعمل آورد اگر
 فقیر باشد مطمئن حق و بطلد خود و وجوب مبادرت به رجوع بوی وطن و سفر آن زیاده از حاجت و سفر
 معلوم نیست بلکه اگر بخلاف آنست و آنچه را این سبیل میگوید اگر حرف کند و غیر مخرج آن بنای
 و در کمر بنابر اقرب و شرط نیست در این سبیل مر بحد و اگر این سبیل فقیر باشد حق و بطلد خود
 سهم فقر با و میتوان در اینجا بر اقرب و اگر این سبیل ادعای حاجت کند قبول میشود قول او قبول
 قسم و بطلد بنا بر احوال تصریح کرد قبول قول او اگر مالی داشته باشد و اتعاید تلف شد آن
 و دیگران بحد مصارف که فی سبیل الله است و آنرا سهمی است از زکوة و در تقیید آن خلافت اهل شریعت
 است که آن عبارت است از هر چه که بآن فقر بختا توان جست و در جمیع و جزئیات و بعضی آنرا شخص
 بجا حدین و کسانی که در و بدان و دفع کفار و در سر حد های باشند و کسانی که مشغول اند بحلیم امور دینی
 بجهت مریعید اند و معتدل قول اول است باین امور هر که جایز است حرف و زکوة در آن کفن کردن ^{کانت}
 اگر از مؤمنین باشند و از آن که ن قرض از محبت مؤمن و حق مؤمن و حق کردن و اعانت مجای غنی اگر از ^{مؤمنین}
 باشند

باشند و بنا بر سبب و غیر آنها مستحق تقا و عادت بر جا و صحیح بپایه و تبریه و محنت زوار طاعت
 تحت این و بعضی تر سبب بر بنیادین بنیادین و از آن جمله است اصلاح میانه بنای و تخیل و عباد
 و انشق نظام عالم و دین و توبه شاهد و توبه و چنانچه بعضی فکر کرده اند و عادت مستحاضات بخانه
 بعضی گفته اند و از آن جمله عباد و اعانت بجا حدین و لکن دین زمان ساقط است و بجا آن میباشد
 دفاع که شرعا دین داشته باشد و مشغول نیست بوجه تری و دین احوال بلکه آن بسیار است و مشغول نیست
 که آن بافتن واجب باشد شرعا بلکه کافی است و بجا آن که هر با لوی باشد و ایضا شرط است و در کس حرف
 میشود با و این سهم از زکوة اینکه فقیر باشد پس اعانت نمیشود مگر زکوة فقیر و محتاج و اگر میتوان
 کرد مگر دین نیست با حق فقیر و کفن نمیتوان کرد مگر بقیه فقر و با شرط نیست حق نیست که اگر فقیر
 بخدا میتوان جست با عادت زوار و محتاج و از آن دین و کفن غیر فقیر پس فقر شرط نیست و لا
 شرط است و آنچه معلوم عالم مستعار میشود این است که فقر شرط نیست پس باکی نیست که آن قابل ^{شرع}
 لکن احوط مراعات فقر است و کسی که حرف میشود این سهم با و شرط نیست که حاصل باشد و بطلد
 همین که این شیئی از اموال است که فقر بختا و جاست شود جایز است صرف این سهم در آن و اگر این
 محقق شود جایز نیست و اگر ممکن نباشد حرف کردن فقر زکوة و در سبیل الله جایز است او را فقر
 باصل کردن به جنسی دیگر که بتوان آنرا صرف نمود بنابر اقرب بلکه جایز است با آنکه اگر در ^{کس}
 غیر آن نیز و اگر چه جنس معتدل باشد بختا است و در جمیع حرف و بعضی هر یک از آنرا اگر
 خلع و از بعضی ظاهر میشود اولوی حرف در حق محتاجین ^{جهل} و در بیان احکام زکوة بداند که بشود
 و خلاقی نیست و لکن زکوة موقوف است بر نیت خواه زکوة فطر و خواه غیر آن و شرط است در نیت قصد

قریب و اما نیت مجرب و واجب و احتیاج بدست اگر تعیین موقوف بآن نیت نباشد شرط نیت
 بنابر این لکن احوط است و همچنین شرط نیت قصد کردن آنکه این زکوة مال است یا ظاهر اگر تعیین
 موقوف برین نباشد بنابر این و اگر موقوف باشد بر نیت و جوب یا احتیاج بچیز واجب می شود آن نیت
 و همچنین در تعیین نظر بآن که مال اگر تعیین زکوة موقوف باشد بآن واجب میباشد و شرط نیت نیت
 و تلفظ به نیت و نیت آن جنبی که زکوة بر او واجب شده ضرورت نیست پس لازم نیست که نیت کند که این
 زکوة از کس است یا جوب و همچنین مدعی اینها و تصریح کرده اند موقوف که مقتضای کلام کسانی که تعیین
 جوب را نمینمایند این است که فرق نیست میان آنکه اجناس متعدده در نزد او یک زکوة است یا واجب
 شده باشد یا نه و میان آنکه آن زکوة فرع آن مقتضای مثل آنکه حیثی که سفید داشته باشد و پنج شتر
 که در هر دو یک کو سفید میباشد یا مختلف باشد مثل آنکه نقایب انظار مثلا داشته باشد و نقایب
 دیگر آنکه سفید پس اگر اخراج از آنچه بر مقدار اوست صحیح است و اگر مالک زکوة را بفقر میدهد یا
 نیت کند و اما اگر یکیل کند دیگر را در دادن زکوة پس اگر خود در وقت دادن یکیل نیت کند و یکیل
 نیت در وقت دادن نیت کند صحیح است و اما اگر خود در وقت دادن یکیل نیت بکند و یکیل نکند مثل
 آنکه قصد زکوة و بآن نیت صحیح بدهد یکیل و بگوید که این را به بار باب زکوة و یکیل بگوید که از چه باب
 است پس در حقیقت آن زکوة خلافت و علم محض است و اما اگر عکس باشد که یکیل نیت کند و یکیل
 مثل آنکه مالک بگوید زکوة مال را اخراج کن پس یکیل اخراج کند و بدان که مالک مطلع نشود یا اینکه
 یا اینکه بگوید تصرف کن در مال من بآنچه که خواهی پس یکیل زکوة را اخراج نماید بآن نیت پس در حقیقت آن
 نیز خلافت و قیل بعضی اقرب است و اگر قصد کند آنچه را اخراج میکند دادن بشخصی معین میتواند که واجب
 نذر

نذر و غیر او بدهد مایه که مستحق اول مالک آن نذر باشد اما افضل و برین با قول است
 چنانچه بعضی گفته اند و واجب نیت در اخراج زکوة و دادن مستحق آنکه مالک خود میباشد آن نیت
 بلکه جایز است بدان نیت یا اشکال و بعضی از علما واجب میدانند که بعد از آن نیت زکوة را
 بدهد بچیزی و امین جامع انضایط که با اهلش بدهد و آن کس است که نیت و جوب آن و جوب برین
 مالک با اهلش اقرب است و لکن مستحب است در آن فقیر مزید و مراد از فقیر عامون کس است که با مالک
 محتاج نیت بچیز شرعیة حقوقی را نیت نماید و بنابر این میتوان مالک زکوة را بدیگری بدهد که
 بحق مساوی صرف زکوة از جهت امری است که صحیح است بدان و کان و قیل منع فرمودن زکوة
 ضعیف است بلکه صحیح است و باقی در اخراج اگر بخود مالک آنرا قبض نکند که یکیل بعد بنابر این
 و بعضی عدالت و یکیل از شرط بدانند آن احوط است و قیل و یکیل مدعیان آنکه کلامی بآن حق باشد و جوب
 معتبر است و زکوة شرط محض و نیت زکوة خطا در مال و بی هویت کلام بعضی شعراست و
 محض دوزخ بدان نظر و آن ضعیف است و در حقیقت یکیل که در بعضی فرموده اند زکوة خطا نیست معتدل
 محض است و طریقی مثل زکوة است پس سخن میتوان یکیل کند و یکیل را در بعضی خصوص و واجب نیت اعلام کردن
 فقیر یا آنکه آنچه با و میدهد زکوة است خواه نواز از حال فقیر که بعد از اعلام قبول میکند یا نه خواه زکوة نظر
 باشد یا باینکه اما اعلام جایز است بنابر این هر یک که در آن احوط است و نیت مؤمن باشد بر هر دو نیت
 آن مستحق کسی باشد که صاحب نیت باشد جایز است که زکوة را برسم هدیه یا بدهد و بدهد زکوة اما
 بقصد صلوة و هدیه جایز نیست و اگر زکوة را بچیزی بدهد اگر آن مستحق به جهت خطا باشد مدعی آنست که
 در اخرج زکوة باشد جایز نیست او را امتناع از آن نیت آن و جایز است و لکن احوط عدم امتناع است تا ممکن

باشد و اگر دار و دین و نفقه بر نه و بر سر مهر باشد و از خود نگیرد و در نیت حکم بر وجه اخذ بلکه در نیت و جوب اخذ
هر یک که در عرف باشد تحصیل واجب مطلق آن را اگر مالک زکوة را بختی بماند مکره است کرده و در تداوم مالک
شده احتیاطا اما حرام نیت و ظاهر این است که جمیع صدقات چنین باشد حتی صدقه و لکن غرض و هبه و خیر
و فرق نیت در کرامت مالک شدن و در تداوم میان آنکه بجز این باشد یا بجهت یا بجهت بر علی یا غیر آن
باشد و باکی نیت و در کرامت اخذ صدقه داده و بعد از اخیار و مثل ارث یا ضرر و یکبار و کرامت
آورد بر نفع عموم بوده یا عدم علم کسی که این از صدقه مطلق است پس اگر کسی اختیار بوی او بکشت باقی گذاشتن
آن بر مالک خود مکره نیست و مستحب نیت اخراج آن از مالک خود مکره نیست صدقات استخوان غیر مالک پس
اگر فقیری که صدقه گرفت از آن ده مالک را در خوردن جایز است و اگر کرامت و یکبار و ظریف مثل مالک
پس جایز است او را ضرر این آن از حق مثلا بدین کرامت و مستحق که تا در هیچ چیز از مؤلفه سال نیت جایز
است که بر بدهد از زکوة انفق و اگر غنی شود و زیاده از آن نفق اگر بیک دفعه یا بدهد و اگر فقیر صاحب
باشد کل گنجش و تا مؤلفه سالش نمیکند بلکه و تا بجهت آن میکند جایز است که بدهد و زیاده از حق
شدن او یا نه بلکه باید بقدر مؤلفه سال با بدهد و آن خلافت اجود و جواز دادن زیاده است و لکن
اصطلاح است و همچنین است کسی که صاحب کعب باشد لکن بعضی از مؤلفه سال را داشته باشد و اگر
فقیر را بدهد یا فقیری که کمتر از مؤلفه سالش میباشد جایز است که در هر مرتبه بدهد و آن قدر که غنی شود
و زیاده از آن نیز جایز است و با بیک جایز است که مستحق نمیکند زیاده از مؤلفه سال خواه زکوة فطر باشد یا مال
نیت و عدم وجوب ببط زکوة بهر انسان مستحکم و بهر و مانع بلکه میتوان که بیک صنف مال
یا بیک نفر از یک صنف بدهد و بیک نفر از هر صنفی و لکن قسمی بجهت اخصاف با ائمه انصاف است

اینست که از هر صنفی بجا مقرب رساند و صدق قرار و این فقره در وقت که میدهد واجب نیت و بعضی
واجب میداند که اهل فضل از بابت دهند و بعضی تفاوت فقر را بجهت بابت و بعضی تفاوت فقر را بجهت بابت
مستحب است عدم وجوب نیت و مستحب است تقصیل و کسی که سزاوارت نیکو بر کسی که سزاوارت میکند و بجهت تقصیل
بر غیر و بعضی گفته اند که مستحب است تقصیل کسی که صاحب خنده با عقل با مدح با عین مدح باشد باشد
داشته باشد و اگر فقیر زکوة را از مالک بگیرد واجب نیت و عاقلین او بوقت مالک و یکبار و بجهت نیت
و در فقیر نیز واجب نیت و عاقلین او بجهت مالک و یکبار و بجهت نیت و فقیر نیز واجب نیت و فقیر
که مداف با حساب آن بر فقیر و مستحق و عاقلین مستحقین مختص بلطف و محقق نیست و اگر مالک زکوة را از بطلان
ناید بجز آن اجرة نقل و از او میباشد خواه آن نقل واجب باشد یا جایز و جایز نیت سادات و بنی هاشم را
گرفتن زکوة که واجب است در شرح بالذات ان غیر بنی هاشم و جایز نیت دادن آن بایشان اگر متکثر از حق
باشد پس شرط است و مستحق که زکوة هاشمی باشد و اشکالی نیست و باید کسی که از جانب پدر و مادر یا از
خفا منصوب باشد یا بنی هاشم و از سادات است معلوم است بلکه زکوة و اما اگر از جانب مادر
نه از سادات باشد و در هر بودن زکوة بر او اشکال است اقرب حرمت است و اقرب عدم حرمت زکوة
است بر اهل مطلق که در هر صنف مناف و بر او هاشم معتم مبدا الطلب و فرق نیت مدد زکوة که بر بنی هاشم
حرام است میانه آنکه از صدقه فقرا باشد یا از فقیر بیبیل الله یا بنی هاشم از سادات و میانه آنکه زکوة مال
باشد یا فطر و نقل بجز از زکوة از صدقه غایب بجهت سادات و بنی هاشم و جایز است که هاشم زکوة را
انها شری بگوید خواه بدهد و بیکبار از یک صنف باشد مثل اینکه هر دو از اولاد بنی طالب باشند یا از صنف
باشد مثل آنکه یکی از صنف اولی طالب و دیگری از اولاد جاسق معتم بجز باشد مثلا مع غنیمت فرق نیت میانه

اگر هر دو از پدر و مادر و از شادمان باشند یا یکی از پدر و مادر و دیگری از پدر و مادر و از شادمان باشند و وقت
 اگر زکوة دهند از جانب مادر و از جانب پدر و از جانب بیکر زکوة او اگر کسی که از جانب پدر
 از شادمان است بنابر اقرب و احوط غنا است هاشمی یا بر فرض و زکوة هاشمی در یک که در هر دو و مکن افضل
 گرفتن طریقت بدین حال و اگر کفایت نکند او را گرفتن یکی هر دو میتوانست گرفت و جایز است هاشمی را گرفتن زکوة
 مثل خورشید بقدر زیاده از غنی بگوید که غیر میسر است بنابر اقرب و غیر هاشمی را نیز جایز است او را گرفتن زکوة
 غیر هاشمی و احوط این که زیاده از قدر را که میدهد برادر جایز است با و نه دهند و جایز است دادن زکوة غیر هاشمی
 هاشم از بنی هاشم و با مال خود میشود بزرگ و فقر و غنی و جمع صدقات را بعد بر حلال نیست و غیر هاشم اگر از غیر
 بنی هاشم باشد یا حکم ختم بزرگه است مد آن خلافت و مسئله محل اشکال است لکن قول اول در محال
 قویست با آنکه احوط است و ازین قبیل است مسئله که مذکور کرده باشد یا بعد بر فرض واجب کرده باشد
 یا بکفایت یا بعد از واجب شده باشد و بعضی ازین قبیل شریعتی مسئله را که وصیت بآن شده باشد
 مد آن اشکال است بلکه اقرب این است که ازین قبیل نیست و اگر صدقات و بعد از هاشمی باشد
 جایز است دادن آنرا هاشمی مثل زکوة واجب و اما زکوة فطر بر هر کس و شبیه و در وجهی بآن نیست و شرط است
 مد آن عقل و بلوغ و حریت و غنی بودن پس برادر و طفل و بنوع و غیر واجب نیست و قول بوجوب بر فقیر
 ضعیف است بلی بملک بر او اضرار آن برای خود و عیال خود مقتضای بعضی از اخبار و کلام بعضی از
 علماء ابرار این است که اگر برای شک باشد مایه مودی کردن بر عیال و تصدق می نماید و اگر بعضی
 از عیال صغیر باشد بعضی گفته اند که ولی او متوجه میشود از او مد آن اشکال است و احوط ترک آنست
 و در غنای که موجب و جوب زکوة فطر میشود خلافت بعضی گفته اند که آنست که مالک باشد چیزی که زکوة

و آن واجب است و بعضی گفته اند مالک باشد قریب سال خوردن یا بالغ یا بالغه و این قول از
 فکین رعایت احتیاط است **فصل** در غنای و آن حق مالی باشد که برین حال ششم از مفسرین میباشد
 و آن از ادعایات عظیمه و فرائض مؤکده و وجوب شرعیه آن ثابت است بنظر فکین و بعضی از
 و اجماع علماء ابرار و تأکید مدافع آن و مذمت بقول آن بسیار است و اگر ناس مبتدیان مطلقه
 و کسانی که از آن ناپدید چیزی از آن حق را بر کمر خود نمیکشند و قلیل و کسانی که با هاشمی مسائل را نقد دارند
 حکما بر بافتند آنکه است که مخالف ناس را بطریق مختلفه از مالیه و بدیهه و قلیله و غیر ذلک مقرر
 فرمود تا مطیع آن خاص متنازع نشود زیرا که عبادات و مخالف بلایه از قبیل نماز و روزه و حج
 خرج نیست اکثر ناس قبول میکند و مجاب می آرند اما مخالف مالیه چون بیعت بیت و بیای ریشه
 که خود را در پیشه و و اینک کم کسی است که میرسد بهینه بندگی مال و جان خود را از پدر و کار و راه
 در بندگی حرف نباید و علی هذا اگر مردم مداد و زکوة و خمس و زکوة و سبک شمارند تا آنکه
 بر و غنا و دنیا و مظاهر فقر و سعادت و برینکه ایشان عیال شد حق آنکه و حدیث وارد شده که
 نرسد احوال مردم و قریب است که صاحبان غنی و مجتهدین و هر یک در مقام طلب خود غنی میکنند بابت
 خمس یعنی بر پدر و مادر و بچه شدن خمس من که توان از حق من قرض دادی و سزاوار بود که اگر حق صاحب حق
 بجهت ایشان قرض نموده بود مردم او را در حق خود بی چشم نگذارد و این را از پدر و عیال خود
 و اینند نه آنکه حق ایشان را غصب نموده ایشان را کینه و بد چندی گذارند و اگر فقیران ایشان را ببینند
 بتو میگویند مبارک و با و باید بدهند حال ایشان به هم خود را بیک راهی قرار بکنند فقرو با آنکه من
 شر و افشاء و تیلک اصالحا ای حال چون آنرا احکام بسیار است بیان میشود قلیلی آن که تا



کتاب خلاصه از ادله اندک که در وجوب جبر واجب است اول غلبه قوت است که اندک از کثیر غلبه
 میبرد و اشکال در وجوب جبر در آن نیست اگر چه باید با کفار باذن امام باشد و قوت از امور که غرض آن
 واجب است معادن است و در تغییر معادن خلقت بعضی گفته اند که هر چیزی است که از این زمین
 آید از چیزهای که از جنس زمین نیست از امور که از انبساط آن قیامت است و تفاوت دیگر این است که اگر معادن
 در زمین صاحب باشد جبر باید با ارباب خود آید و باقی از برای کسی است که آید و بیاید اگر در ملک
 جبر ملای ارباب جبر است و باقی ملای صاحب ملک است و جبر تغییر کرد مانند کدوئی نیز واجب است
 بر او جبر و این در معادن و آنچه گفته اند نیکو است اگر ثابت شود که مالک میسر و اثر جبر میسر
 از عمل کردن او در معادن و بعضی گفته اند که اگر مالک شود بیرون آورده و جبر میسر
 و ظاهر در نظر این است که جایز است عمل کردن او در معادن و کف شاق سال در وجوب جبر در معادن
 معتبر نیست بلکه وجوب و رفق که مالک میسر و از او بعضی واجب میسر و اثر جبر میسر و اثر جبر
 عدم وجوب خود قیامت است اگر چه اصل جبر است و اگر اصل جبر است از معادن بیرون آورد جبر میسر و اثر جبر
 میسر و باقی نیست حکم جبر پس ولی او باید از جبر کند از جانب او و قوت نیست میان جبر و جبر و جبر
 و ظاهر این است که جبر قوت میسر و باقی نیست که بیرون آورده و بیرون آورده و ظاهر جبر میسر
 است که معادن ملک میسر و قوت جبر میسر و بیرون آورده از معادن و بیرون آورده و بیرون آورده
 مالک مجموع را مالک شود واجب باشد بر او جبر جبر و این در آن اشکال است لکن مقتضای قاعده
 عدم جبران تصرف در معادن جبر میسر و تلف ناید و عدم جبران قوت جبر است لکن مشکل میسر و جبر
 و جبرهای که قیامت اثر ناسد میکند و جبران از جبر قیامت در جبر و قیامت و اگر بیاید و جبران

از معادن جزیرا ملک شود واجب است اول از جبر جبر جبر و جبر جبر و جبر جبر
 از جبر جبر است و از جبر جبر است و جبر جبر جبر جبر و جبر جبر جبر جبر و جبر جبر جبر جبر
 و جبر جبر میان اقسام معادن نیست و بعضی گفته اند که اگر کسی از جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر
 میسر و از جبر جبر و اگر از جبر جبر ملکیت خود را بد ملکیت خود میسر و جبر جبر جبر جبر جبر جبر
 جبر نیست مگر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر
 جبر
 و جبر
 و جبر
 از معادن است و بعضی از آن است و آن و اگر از جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر
 سازند اعتبار جبر و اصل آن میسر و بیاید حکم مکاتب متعلق میسر و در اعتبار جبر جبر جبر
 جبر
 اقرب این است که جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر
 دنیا جبر
 اگر جبر
 آن جبر از جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر
 ملای در آن اشکال است و قوت احتیاط فتاوی و اگر متکلف شوند کافی که قوت میکند یا در بعضی
 بلاد با آن مبلغ قیامت داشته باشد که در بعضی جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر جبر

و اقرب اینست که شرط نیت در رسیدن آنچه بپایان میآید و آنست که بقیه نصاب آنکه آن امر است
 و غیره باشد پس اگر بپایان آنکه از آن چند و چند و غیره پس اگر مجموع بقدر نصاب باشد و نسبت اگر
 چه میان هر قدر مدتی فاصله شود و اگر جماعتی شریک باشند در هر روز او در آن محل پس شرط است
 در وجوب نیت رسیدن حصه هر یک بقدر نصاب و شرکت متحقق میشود باجماع بر کردن و همانند آن
 و بعد از این است که شرط نیت در رسیدن آنکه نصاب بیکدیگر از محلان پس در میان آنکه باید باشد
 پس نیت را بپایان آورد که کمتر از نصاب باشد و نیت دیگری که کمتر باشد و اگر مجموع بقدر نصاب باشد
 خود واجب است از آن امر که خود در آن واجب است بکنی است و بعد از آن علما در تفسیر کتب مختلف است
 آنست که آنکه را در عرفی که میگوید حقیقت خود در آن واجب است و اگر شکی در صحت کتب باشد آن
 نیت کنی محوط است و شرط است در وجوب نیت در کتب نصاب و در تفسیر آن خلافت معتدل آنست که نیت
 و نیت است در طلا و معدنیت دنیا است و در فقر و اگر غیر طلا و فقر باشد معتبر نیت نیت و در نیت
 که برده باشد بنابر اتمی و احوط بدعات بپایان آورده باشد و لکن بقدر نصاب باشد و نیت آنست
 بنابر اجماع و محوطه مثل معدن و اگر جمعی شریک باشند معتبر رسیدن حصه هر یک است بقدر نصاب
 و اتحاد نوع در اینجا نیز شرط نیت بنابر احوط و گذشتن سال نیز شرط نیست و احوط وجوب غرض است خود آنکه
 عدم خود آنست خصوص در اینجا نیز بعد از آنکه است بلکه معتبر نصاب بعد از آنکه است بنابر اجماع
 و فرق نیت میان آنکه آن شخص که کتب را بپایان میآورد مر باشد یا زن مسلم باشد یا کافر کبر باشد یا
 لکن ملی باید حصول اخراج نماید و فرق میان عاقل و دیوانه نیز نیست و در اینجا نیز ولی اخراج ضرر میکند
 و فرق میان اقسام کتب از طلا و فقر و وس و عرب و غیره میباشد و صرف خود در اینجا صرف آنست که

و مؤلفه خود و میلاد سال در میان ما استثنای نمیشود و جماعتی تصریح کرده اند که اگر بپایان کتب و نیت
 مباح و حرام بجهت و بدان کتب پس آنرا باید که بپایان آن کتب است که بپایان آورده و اگر بجهت غیر آن بپایان
 بود مال ابراست و خود را بجهت نیت بپایان میگیرد و در بقدر پس در آن اخراج نیت آن جایز نیست
 در جواهر و مخزان که بر تقسیم فاسد شود پس بپایان نیت و در بقدر نیت و اگر کتبی و در مال ابراست باید
 مال کس است که آن مدعی عظم اگر مالک آن مشتبه باشد که با مسلم است و کافر خود را از اسلام داشته
 باشد یا نه و اگر در زمین مباح از دین اسلام بیاید یا از اسلام بیاید و نیت است و نیت در مال
 باقی کس است که مدعی و اگر اثر بر او باشد در آن خلافت و مسئله محل اشکال است اقوی وجوب نیت
 و مال باقی از نیت که آنرا دید و بنابر این او در مالی است که علم باین نداشته باشد که آن مال
 است یا آنکه اگر غنیمت داشته باشد باینکه مال مسلمی است نیز مال او میباشد بعد از نیت و تحقیق آنست
 که اگر علم دارد که مال غیر مسلم یا مسلم است که منقرض شود مثل آنچه در زمین گرفته و بخوان میباشد
 غالباً یا آنکه میداند که مال مسلم است که نمیتواند بپایان بیاورد و بعد از آنکه بپایان آورده است که خود
 و ما باقی از آنست و اگر میداند که مال مسلمی است که میتواند با و بر سلف ظاهر آنست که مقتضی حد آن
 جایز نباشد و خود واجب نیت و اگر بپایان چیزی را که مدعی آنست و در زمین که آنرا مال کس نیست و آنرا
 کتب نمیکند بپایان ظاهر این لفظ میباشد باید آنرا تصرف کند و بعد از آنکه بپایان آورده است که منقرض
 نیت بلکه مال کس است که آنرا دید و قبل باشد یا کثیر و در اسلام باشد یا نه از اسلام داشته
 باشد یا نه لکن اگر علم داشته باشد باینکه آن شخص یا علم دارد که میتواند با و بر سلف مال
 نیت و اگر مدعی آن زمین افتاده باشد لفظه است و اگر بپایان بیاورد چیزی را از آن کس

یا راضی به تأخیر باشد بنا بر وجود و اما اگر این بوده باشد اول که مدعی زیاده از یکسال بوده باشد
 احوط عدم استثناء است بلکه عدم استثناء خالی از قیود نیست و اما دینی که بعد از آن سال مذکور عارض
 شد پس مستثنا نیست و حقوق واجب که بدین قدر او تعلق میکرد یا اگر پیش از ظهور دفع و بدین یاد جهان
 سالی که مدعی ظاهر شد بر تعلق او تعلق گرفته باشد و بعد بر وصول و یکی که بدین قدر از یکسال که
 بحال او بوده باشد از جمله میباشد بنا بر وجود و همچنین آنچه را که ظالم از او بگیرد از مدعی حرام
 آنرا به اینانی از جهت دفع ظلم و همچنین آنچه را صرف میکند در حق واجب اگر وجوب آن در مالی
 که مدعی ظاهر شد واجب شده باشد و اگر تعلق از حق بعد از گذشتن سال باشد پس مؤثر آن از ارباب
 اخراج نمیشود و احق آنچه صرف میشود در ارجح مسیح یا سفرهای زیارت و طاعت و سفر حج
 واجب خالی از قیود نیست و اگر چه واجب دانستن اخراج مؤثر آنرا از ارباب و منافع بعضی آن
 تا قبل از آن عدم اخراج احوط است و بعضی تصریح کرده اند که آنچه را صرف میکند در جنگ از مؤثر آن
 است مراد ایشان شاید جنگ واجب یا مسیح باشد و تصریح کرده اند بعضی که آنچه را بصرف مسیح
 از مؤثر است و تصریح کرده اند جمیع بانیکر آنچه ضایع میشود و نیز بدین آن مؤثر است حقیقتا کلام
 اقتب که فرقی نیست میان آنکه مضطر باشد بآن یا نه منعقد باشد یا نه بلکه احتمال دارد که مضطر
 نیز داخل آن باشد و بانیکر اشکال نیست مداینکه مؤثر بدین از مؤثر مستثنا است بخلاف وجهی
 و خام از مؤثر است بنا بر وجود و خواه کینه بجهت خدمت بخیر یا اگر تعلق از او بر و قیمت حیوانی
 که محتاج بآن میباشد مثل اسب سوار که لا یتو بحال اوست از مؤثر است بنا بر وجود و همچنین
 جامه که بخیر و ظاهر نیست که قیمت کتابی که محتاج است بآن از مؤثر است بعضی گفته اند که اگر قیمت او

خراند و ضرر کند و بدین قدر آن بازار آن حساب میکند اما اگر بدین مبلغ تلفی در بازار آن حساب
 حساب میکند و بعضی تا قبل و در آن عارض شدن تا قبل بیاعتنا پس عدم جرم حساب نمودن بدین است
 بازار خراند و مراد مؤثر در این جا مؤثر سال است پس کس از سال کفایت نمینماید و این سال وقت
 ظهور بدین است و بعضی در مؤثر میان دو وقت که لایق بحال اوست بدین اسراف و تنک از حق
 و اگر اسراف کرد آنچه را زیاده روی کرده به این حساب میشود و اگر تنک گرفته و بخیر انداخته باشد
 گرفته و وضع مینماید بنا بر وجود و مرجع در معرفت مؤثر عرف و عادت است هر چه مؤثر گویند حقیقتا
 مستثنا است مگر آنکه حرام باشد که مستثنا نیست قطعا و اما اگر مکروه باشد و در آن مؤثر باشد
 و مستثنا آن اشکال است احوط عدم است و اقرب استثناء است و اگر بدین منفعت بتدریج حاصل
 شود در سال چنانچه غالب چنین است خواه آن یک ضرر مایه باشد یا از اسباب متعدد از برای
 هر کدام سالی است با فزاید و بعضی گفته اند که مؤثر در مؤثر که شش است میان سبب که آنکه
 سالش بعد از سبب سابق است تقسیم بر هر دو بعد از آن تمام سال سبب اول از بقیه سال سبب دوم
 مؤثر آن زمان از سبب ثانی است و ظاهر کلام او وجوب تقسیم مؤثر است و وجوب آن اشکال
 مکن احوط است و اگر اول مالی دیگر بوده باشد که خس بر آن نباشد یا بجهت آنکه خس آن زیاده
 یا باعتبار آنکه بعضی متقل با و شده که نباید خس آنرا دادن مثل بران و هبه پس یا مؤثر که استثنای
 شود این مال است پس ارباب و منافع یا بدین خس و در آن اخراج مؤثر یا آنکه مؤثر از ارباب میکند
 پس اگر ضرر شود که ارباب معلوم با مؤثر است حق واجب نمیشود یا آنکه بدین مؤثر از هر حساب
 نمودن در آن خلافت و مسئله حق اشکال است استثنای اشکال لا یتو بحال بنا بر وجود و احوط آن

احتمال اولی است باینکه مال ثالث و اگر چه فعل دهم که بعد از شق مؤلفه از نفع بوده باشد قوت
 دارد و اگر از برای او چند شغل بوده باشد که هر یک را نفع بوده باشد مثل کسب و زیاده
 تجارت احتیاج دارد و حساب نمودن که مؤلف هر یک را خواهد باید هر قسمت نماید و وجوب است
 من در ارباع جمیع محاسب اگر چه اقسام ذرات و تجارت و کسب نباشد و واجب است خود را جز که مال
 میشود از شمار و همین کفر و سقایی و علف فروشی و بیا که گرفتن و بخوان و قول بدهم وجوب من
 در اینها تنفیض است من مطابقها بعد از ارباع مؤلفه است و در ادبای که من و آنجا واجب میشود
 ندارد بلکه هر چه زیاده از مؤلفه آید باید من آنرا را اگر چه قلیل باشد واجب است من در آنجا
 ضرر است که مذکور در آنجا واجب است بعد از ارباع زکوة و حق سلطان و مؤلفه ذرات بنابر ارباع و
 من در ارباع نیز مثل من فلام بیشتر است میشود و مخفی با امام ع نیت و فعل بخلاف این تنفیض است
 و وجوب من در ارباع ثابت است حق بن و ضل و فرقی نیست میان حصول نفع و دفع که بر می خورد
 باشد یا بصل یا باجاره یا بضا یا بکالت یا بخریدها و در ضارب من بر عامل و مالک بعد از
 ارباع مؤلفه است و در شرکت بعد از ارباع مؤلفه هر یک از آن و شریک اگر یکی در معامله ضل
 حاصل شود واجب است من بعد از ارباع آن معامله بنابر ارباع و اگر معامله کند بنسبت آن یکی
 برده باشد وجوب من بعد از رسیدن مؤلفه است و در وقت معامله بنابر ارباع و شرط نیت
 وجوب در ارباع ممکن اند ما بین آن بجهت و اگر چه بشود مال در اثنای سال و یا بخریدها از آنجا
 من از و ما قسط شود ساقط نشود آنچه بر او بنابر ارباع و بطور و نقل شرط است در وجوب من
 درین قسم بر اگر بجهت طفل یا دیوانه نفی از تجارت و یا ذرات حاصل شود بر ایشان نیت و اما

بمخزن

بمخزن اولی که کاهی دیوانه است و کاهی عاقل بر او واجب است نفس و بدن من و وجوب است بر کفار و غیره
 و اگر کافر بن خود را قبول کند در مضیق این تکلیف از او مثل سایر تکالیف الحاکم است اصول دین مستحیات
 و ایا واجب است بر بنده یا مالک مقتضای تحقیق است که هر کس هم اموال میشود و اجابت بر او و اگر کفر
 که مالک میشود و حکم بوجوب التکال است و بالجملة و وجوب است من آن یکی که بجهت او هم صبیح
 اینست که افاضی با شراک اخراج نمایند و این من و وجوب نیست در حلال خراب و پیرایش و مسق و غیره
 مکن اگر این عملها بر طرف شود من و وجوب است اگر سبب آن باقی باشد و من چنین است حکم و کفر و غیره
 و صحن و اگر ثلث مال خود را کسی به نیت کند که تجارت کند پس یکی مد آن بدهم و سله و وجوب من آن
 اشکال است و اقرب عدم وجوب است و در وجوب من در عید و زیارت و عید خلافت مسلم و عقیقه
 اشکال است مکن اعمی عدم وجوب است و من چنین در وجوب من در آنچه میگرد از صدقات و عید
 و عقیقه از ذکوة و کفاره و مال بجهت المالك و وقف و نذر و آنچه بآن وصیت شود و من و غیره
 حکام و ملاطین و غیر اینها خلاف است و اعمی عدم وجوب است و واجب نیست خود و مهر و غیره
 خلق کردند بشهر می دهند که او را اطلاق میدهد و منتفع آنها ملحق با ارباع بنابر ارباع و من چنین
 و وجوب نیست من و آنچه میگرد اند بده مظم اگر چه از روی صلح باشد و منی قابل شد بر وجوب
 در صلح کوهی و کربلایی و غیره چنین و سرخشت و مرغ و غنای است که اگر اینها داخل در ارباع و من اینها
 کسبها باشد من در اینها واجب است و اگر نه وجوب نیست و من این است این تفصیل در مبدء و منتهای
 و کوهی و وجوب اینها مدینم آوردن و صید کردن و علف آوردن و جگر بجزها و بجزه حمام و کاه و اسر و غیره
 و بلکدر معجزات اسم تجارت و کسب و صنعت و من این است حقیقت بجهت حرف بر اگر بطریق حقیقت

یکی ازین امور مذکور صادق و واجب است اگر چه فرو نادر باشد و اگر نه واجب نیست اگر چه بجهت آن یکی
 از مذکور است بر آن صادق باشد و اگر چه اطلاق فایده غیبت بر آن نبوده بنا بر آن قریب پس بنا بر چهار وسیع
 در حق که عبارت با و میرسد خصی نیست و هم چنین اگر بجهت یا معامله دیگر که بجهت تجارت نباشد با و منتقل
 شود و هم چنین در عین آن در ضمان و هم چنین واجب نیست در زیادتی غلظت که بجهت خوردن خود ضرر باشد
 و زیاده اصل و هم چنین در اساس خانه از قبل طرف خواه مس باشد یا غیر آن از قبیل فروش و بیایا و غیر آن
 و هم چنین جلد و کین و غلام و نهید بلبل هر چیزی که از مالک شود اندر اختیار دیگر قدری که باشد
 هر گاه بجهت نگاه داشتن و نهید باشد بجهت تجارت آنرا خصی نیست و اگر چه زیاده از عبارت باشد
 و اگر بطریق ظاهر شود در متاع که تجارت بآن شده از ترس و جوب خصی است بجهت ظاهر و نهید اگر چه نفوذ نشد
 باشد مگر جواز تاخیر خصی دادن یا بعد از نقل شدن در محال قوع است خصوصا اگر خارج قبل از نقل شدن
 لازم شده باشد زیرا که احوط اخراج قبل از آن است و اگر متاعی ضرر از بیج ظاهر شده پس قیمت آن نزول
 کرده بخوبی که نفع باقی نماند یا آنکه در مکانی محقق شود و بعد بجای دیگر بیج آن بر طرف شود و اقرب
 اینست که جوب خصی بر طرف میشود لکن ترك استیلا نباید کرد و بعضی از علماء گفته اند که فرقی نیست میان
 اقسام انساب پس اگر در حق را بجا و در قیمت آن بالاد و در زیادتی منکر لازم است اگر قیمت آن بالا
 و غلبه سبب سوق بدین زیادتی منکر لازم نیست و بعضی دیگر گفته اند که هر یک که خصی ندارد و اگر
 زیادتی مد او بهم رسد بزیادتی متصل یا منفصل خصی لازم است و آن زیادتی و در زیادتی بجهت
 باز را نکال است و تحقیق آنست که آنچه منتقل یا همیشه شرعاً بیع و مخران از اسباب اختیار
 و مخران از اسباب قهر و اگر قیمت آن زیاده شود صادق نباشد بیج تجارت با بیج آن چیزها که

کرض

کرض و در بیع آنها واجب است پس خصی و آن واجب نیست و هم چنین اگر بهم رسد زیادتی زیادتی عین مد
 نباشد کسب آن امور منکره است و اما اگر زیادتی عین یا زیادتی قیمت داخل باشد و آنچه گفتیم
 لازم است و بلبل زیادتی عین یا زیادتی قیمت داخل باشد و آنچه گفتیم خصی لازم است و بلبل زیادتی
 حیث و اعتباری و ثناء خصی و زیادتی حکم آنکه داخل باشد مدید و منفعت یکی ازین امور مذکور که
 خصی و در بیع آنها واجب بوده پس اگر خانه یا در حق یا کانی یا حیوانی مثلاً منتقل یا شود پس زیادتی قیمت
 آن بهم رسد یا ثناء یا ضرر آن بهم رسد خصی و آن نیست اگر قصد تجارت نبوده و اگر قصد تجارت
 ظاهر خصی واجب است **فصل ششم** در امری که خصی و آن واجب است مال حلالی است که مخلوط خارج شده
 باشد بخوبی که ممکن نباشد تمیز آن یکدیگر و قدری در جمیع باشد و در علم داشته باشد بزیادتی
 یکی از آن دو مال بر دیگری و غلظت اجمالی و تفصیلی بلکه مساوی بودن و مساوی نبودن نیز او
 مساوی بودن و اندک حرام زیاده از خصی است یا کمتر صاحب آن مجهول باشد بخوبی که ممکن نباشد آن
 و ساینده بصلاحش پس درین حال واجب است خصی بدین و قول بعدم وجوب خصی ضعیف است و فرقی
 نیست میان آنکه آن مال مخلوط از کیش باشد یا از غیر آن باشد که علم داشته باشد که مخلوط آن
 است بلکه در حدیث و عمل نیز همین حکم است بنا بر وجود و صفای و آن نیست بلکه مد قلیل و کثیر
 واجب است خصی و اگر بعد از اخراج خصی و دادن یا بایش صاحب آن پیدا شود و رضامن بودن
 آنکه آنرا بفقر داده خلافت احوط ضمان است و اقرب عدم ضمان است و اگر خصی داده و بعد معتقین
 شد که آن حرام زیاده از خصی بوده خواه قدر آنرا دانند یا نه پس هست که توان گفت قوع دارد و بیای
 این قدر زیادتی بر آن شخصی لکن بعضی گفته اند که احتمال دارد که این زیاده را اخراج کند و احتمال دارد که

آنچه را داده پس گیر و بجز مال تصدق نماید و اگر نتواند پس گیر این قدر زیاده را تصدق کند و این اصول است
 و فرقی نیست میان آنکه بعد از تلف کردن جمیع مال زیاده را معلوم شود یا قبل و اگر حلال مخلوط بحرام از آن
 باشد که ضرر زیاده واجب است از قبیل معادین و مخران و غیر آن خواه باشد یا نباشد یا از آن جهت ضایع بحرام
 کافی است پس ضرر بخیر آن واجب نیست باینکه باطل است از آن جهت که حلال قبل از مزج بحرام
 اصول اجزاست بلکه در کمال قریح است و ظاهر قریح نیست و در جمیع خصوصیات و آنچه کفیم از مال مخلوط بحرام میان
 آنکه آن حلال از یکی باشد یا بیشتر و آن حرام مخلوط بحلال شده از یکی باشد یا بیشتر مال طفل و مجنون باشد
 یا مستتر یا با اختیار شده باشد یا نه و ظاهر ضایع کلام این است که ضرر دین یا دین مملو نیست پس اگر
 آن عین بدون تفریط تلف شود ضامن نیابد نیست بجنس و یا اقراط اصطوانات از ضایع قیمت غنی است
 و اگر حلال مخلوط بحرام مال طفل یا مجنون مثلا باشد در وجوب آن اشکال است و معنی این نیز مظنه
 غنی یا بطل و کفر است و اگر حلال با حرام مزج شد و مالک حرام بیند و شناسد و قدری از آن را بفروشد
 باید آنرا با صاحبش برساند و ضرر دین نیست و خواه توان آن در مال را انهم نیز بعد از آن قبیل آنکه
 غیر حلال با حرام مخلوط شود یا بر لحد و اگر حلال و حرام مزج شود و شناسد صاحب حرام را بر مزج
 حاکم نشود و لکن قدری از آن بفروشد و باین حال و علم آن خلاف است و علم وجوب و کمال قریح است
 و بنا بر این واجب است تصدق دادن آن را و اگر با وجوب تصدق با ما یوس شدن آن صاحبان میباشد
 یا عدم یا سزا می تواند تصدق نماید اقرب به اصل است و تخصیص از مالک و تجسس آن لازم است و بنا
 بر تصدق باید آنرا تصدق نماید یا آنجا که مصادف شود که علیا باشد و بداران هاشمی توان داد یا بر اقرب
 اگر چه بعضی این را اصول میدانند و فرقی نیست در وجوب تصدق و اینها میان آنکه حرام بقدر ضرر باشد یا زیاده

و یا کمتر

و یا کمتر و یا واجب است تصدق بعد از تمتع بعد کردن مال مجبور الی التلک بود باشد یا بدین
 تمتع باقی بودن اشتراک نیز میتواند اقرب جواز تصدق است یا تمتع و عدم آن لکن با عدم تمتع
 معروف است تصدق بر تصدق جمیع زیرا که با عدم تصدق جمیع علم حاصل نمیشود و تصدق مجبور الی التلک
 بجهت عدم نیز و در تصدق آنجا حکم شرع و عدالت آنکه تصرف میکند و عدالت محقق هر یک از این نیست
 و اگر حلال با حرام مخلوط شود و ممکن نباشد اول معرفت صاحب حرام بر هیچ وجه و قدری از آن را بفروشد و لکن
 دادند زیاده از نفس است پس اقوی و جویب غنی و عدالت مال است بعد از ضرر بدون تصدق چنانچه
 باین قایلند ظاهر و جویب قایلند بوجوب غنی و تصدق با آنچه مظنه دارد که زیاده از نفس میباشد
 و احتیاط را نیز نباید کرد و اگر حلال با حرام مزج شود و ممکن نباشد که شناختن صاحبان و قدری
 ندادند اما دانند که کمتر از ضرر است پس در آن چند احتمال است لکن احتمال وجوب غنی در کمال قریح است
 و اگر با مزج حلال بحرام قدری معلوم نباشد اما صاحب آن معلوم باشد و لجب است راضی کردن مالک
 بصلح یا غیر آن و قول بوجوب غنی مدبرها ضعیف است و اگر مالک ابا نماید از صلح و بپوش راضی نشود
 پس جویب گفتند اند که احتیاط مدین است که آن قدر بدهد بآن شخص تا یقین برود و بعد که زیاده از آن
 حق ندارد و گفتند اند که در و در نیست گفتا بچیزی که رضای دارد که حق اوست و آنچه گفتند از آن بگو
 و فرقی نیست مدین میان آنکه تلف شده باشد یا نه و اگر بداند که مال یکی از جماعت محصور میباشد
 و لجب است خلاصه از جمیع اگر چه بصلح باشد یا بر لحد بلکه این معنی است اگر ضعیف بآن مرتب شده
 و اما با ضرر باید فطره زد یا برای و اگر مالک مرده باشد باید و رفت مدنی بکند و هر یک که نیست
 و اگر وارث نداشته باشد پس آن مال امام است و از انشائی است . از امور که ضرر آن

واجب است زمین است که یکی از اهل ذمه از مسلمانان بخرد و وجوب خود متعلق به زمین و نه ملک نیست بلکه شامل جمیع اراضی و باطن زمین مکنی و نحو آن میباشد بنا بر این قری و با حکم مختص بان سوره نیست که مخصوص زمین را خرید باشد و مقصود اصلی خریدن زمین باشد یا شامل است آن زمین را که متعلق خریدن آنچه در آن است از معاملات در دنیا میباشد مثل آنکه خانه یا زمین آن بخرد و در آن اشغال است لکن اشغال اول در غایت مرقع است و دفعای مدیجانیست بلکه واجب است در قلیل و کثیر یا ملک شخصی بصورت خریدن است پس اگر بصلح و هبه منتقل یا شود خص و واجب نیست یا بهر انتقالی که باشد خص لازم است مسئله محل اشغال است لکن احتمال اول اقرب است و بعضی گفته اند که اصط این است که طرح کند در ضمن عقد خص و بلکه در ضمن و عقد بیع نیز شرط کند تا اشکال بالمره بر طرف نشود و نیست مدیجیا ساقط میشود بنا بر این و اقرب این است که مدیجیان خص متعلق بهین میکند و ساقط میشود خص بفرق حق آن وقتی آن تغییر قبل از ابراج خص اگر چه بعضی بفرق شد بنا بر این و اگر بعد از خریدن ذمی از مسلم آن مسلم آنکه نماید او را در جمیع را پس بگیرد و بعضی تغییر کرده اند که خص میشود و احتمال سقوط نیز پیدا و بهر جهت که هر یک حق را منع توان نمود و اگر حق شرط کند در ضمن بیع سقوط خص را از شرط آتش فاسد میباشد بنا بر اصول و بوجه در احکام خص است بلکه خص بر شش قسم است یکی آن آن مال مالک الملک چه در مکان عالیه یا می باشد و اگر چه مال و صاحب مال دنیا و آخرت هر دو مالک است جلالت عقیده لکن چون اینها بجهت پیغمبر خود و فقیران و غنای خود قرار داده و خود را از غنای خود اینها که اینند و صحت بجهت خود نیز قرار داده تا از جهت پیغمبر و ندیه ظاهر او ذلتی نباشد در دنیا و آخرت نداند مردم که آن نیز از هر یک مال ایشان است که مبدلات میدهند بلکه حق خالص است که ملک

۱۴۱

[illegible]

ازین سه صنف بدهند یانه درین خلافت و مسئله محل اشکال است لکن اصول و اقرب و جویب بطور
 بتخصیص است برین طایفه لکن واجب نیست استیجاب و دادن جمیع اولاد آن صنف بلکه جایز است که در هر
 صنفی بیک نفر ایشان بدهند بلکه جایز است تفاوت میان آن سه صنف قرار دادن پس اگر بیک صنف
 صد دینار و صنف دیگر را یک دینار بدهند جایز است و فرق نیست در وجوب بسط بر منافع میان آنکه
 هر یک را قیصق باشد یا نه و آیا این سبیل فقر را میتوان که مهم و در صنف را با و داد از جهت فقر و این سبیل
 بودن او یا نه و آن اشکال است و در وقت دادن واجب نیست تعیین کردن اینکه این از جهت فقر و این
 اوست مثلا بنا بر اقرب پس چنانکه با اصناف ثلثه می رسد کافی است که نتواند که آن را به سه صنف بپاشد
 و واجب است حفظ آن سهمی که نمیتواند با و داد و دادن بجز صنف جایز نیست بنا بر اقرب و در زمان غیبت
 مثل این زمان جایز است عطا کردن یک نفر از هر صنفی آن قدر که نیاز به سخط او باشد و پیش از کفایت
 سالش باشد بنا بر اقرب لکن بعضی جایز نمیدانند و آن اصول است و واجب نیست درین زمان دادن بیک
 از اصناف بقدر کفایت بلکه کمتر از کفایت نیز جایز است بنا بر اقرب و صحیح است که اولاد فاطمه را زیاد
 از اولاد ابی تکند و اینها را زیاد از هاشمی بدهند و جمعی واجب میدانند که در حضور همه صاحبان
 خصوصاً بدهند که ایشان را هر کس صلاح باشد بدهند و بعضی رآن اشکال کرده اند و اما در زمان غیبت جایز
 نیست مالک و دیگران را که حصه اهل بیت را بجز این فقیر و بیچاره جمیع شرایط بدهند بلکه واجب است که آنرا بفقیر
 و بیچاره جمیع شرایط دهند و آنست که دیگر که نصف آن باشد معتد و اقرب این است جایز است و دیگر اولاد
 که جزو بآن اصناف برسانند و صرف ایشان نمایند و تسلیم بجهت و واجب نیست و لکن افضل و این جهت این است
 که ایشان متوجه غیبت شدند و در اشتغال فقر و تنگدستی هاشمی بجهت احتیاج خاص خلاف است معظم علما فقر را شرط میدانند

چون اگر تنگدستی نباشد و در فقر و تنگدستی و این معلوم است لکن عدم اشتغال مدینه فقر را برساند
 و در این سبیل هاشمی فقر شرط نیست بلکه شرط است استیجاب و ادای آن که در خصوص با و بدهند اگر چه در فقر و تنگدستی
 باشد هم چنانکه باین تصریح کرده اند و کلام در این سبیل و درین باب مثل این سبیل است و جایز است که در
 کلام و ادای آن شرط است و در این سبیل و فقر را باید که ملحق و شیعه اکثری عشر باشد و در تنگدستی
 آنکه از اولاد مؤمنین و شیعه باشند پس اگر سبیل هاشمی از کفار باشد اگر چه مرتد باشد اهل بیت را
 خصوصاً نمیتوان داد با و داد از این نمیتوان داد و هم چنین اگر از مخالفین یا شیعه غیر از این عشر باشد نه
 با و داد و نه با و داد از حسن نمیتوان داد و لکن عقل شرط نیست پس بدین میتوان داد و آیا شرط است که
 اولاد زنا نباشد یا نه و آن اشکال است اصول اشتغال است و عدالت نیز شرط نیست بنا بر نظر اکثر
 و قول با اشتغال ضعیف است و شرط نیست و گذشتن سال و در وجوب خصوص واجب مکرر و یا یک
 و منافع بلکه هر وقت که حاصل شود آنچه در آن خواست و واجب میشود مثل وجوب نماز و وقت
 مصلحت وقت و یا واجب است او را آن خود یا نه بعضی قوی میدانند لکن عدم خودتیه مدافعت
 قوت است خواه غیبت با مالک یا مالک یا دیگران آن لکن اصول خودتیه است نسبت به هر دو و اما خواص این
 جایز است تاخیر آن از زمان حصول هیچ یا یکسال بنا بر معتد آن خواهد وقت ظهور هیچ بلدند و یا
 بر مؤثنه میباشد یا نه و این از جهت احتیاط از برای صاحب کسب است زیرا که مؤثنه و کسب معلوم
 نمیشد مگر بعد از گذشتن سال زیرا که بیست که اولاد بجهت او بهم رسیده باشد بود و غیبت
 اش غریب شد یا حیوان سوادش مرد یا بخاری محتاج شد و نحو این امور و اما اگر بلدند که هیچ
 زیاد از مؤثنه است جایز است تعجیل و تاخیر بلکه بعضی با و توبه آن کردند و قول بعدم جواز تعجیل

است پس بنا بر این اگر در نقل سال باشد یا در نشان آن اخصر باشد بر نیت وجوب میدهد و لایحه
 بجای آن چه و اگر نه دهند تا سال پیرین و در ایا حال فوری شود یا نه و آن اشکال است احوط فوریتر
 است و احوط عدم فوریتر و اگر در نشان سال خصوص از اخراج کرد پس معلوم شد که در کفایت نمیکند و
 باقی دار میباشند احوط نیست که نمیتواند از مستحق پس بگیرد مطلقا اگر تلف کرده باشد و فوری نیست
 مدین میان حقه امام که بنایب او تسلیم نموده و غیر آن و اگر پیش از گذشتن سال وکیل کند کسی بجهت
 اخراج خس و بقیه کند وکیل پس وکیل را نیز و بجهت نیت فوریتر و تفجیل در اخراج مگر وکیل نمودن و لایحه
 بر فوریتر نماید و اگر نداند پیش از گذشتن سال که در کفایت نمیکند باید جایز نیست دادن خس مستحق
 بقصد وجوب و اگر بقصد فوریتر و در پس معلوم شد که در کفایت نمیکند آیا لایحه داده مجزی است یا نه
 در آن اشکال است لکن اقرب مجزی است و اگر نداند کسی که کفایت نموده او میکند خواهد تا آخر گذشتن سال
 تمام شود آیا میتواند کرد و خس از پس تعریف نماید و نقل نماید از خود بد بگیری بر جمع و صلح و هدیه نه آنچه
 مفسد یا بجهت باقی گذردن آن احوط ثان است بلکه در فایده قوت و ابتداء سال وقت ظهور و
 است وقت شروع بکسب بنا بر وجود و صحیح است وکیل کردن مستحق غیر خود و اخراج خس و جایز است وکیل
 قتل دادن بجهت اخراج خس و اگر مالک خس را دارد مستحق جایز است او را که آنرا ببالا خود ببرد و نداند از
 اختیار بدخریدن معذور آن و مکرر میباشد و اگر کسی بجهت کرد با اخراج خس آنرا از اصل مثل اخراج میکند
 بنا بر ظاهر و اشتهار و حقه غیر امام را جایز است نقل نمودن از بلدی که خس در آن بهم رسید به بلدی دیگر یا
 مستحق در آن بلد بنا بر اقرب و بعضی منع کرده اند و آن احوط است و بنا بر ظهور احوط نیست که ضامن میباشد
 و اما اگر مستحق باشد در آن بلد نباشد نقل جایز است و ضامن نمیشود و بنا بر ظاهر آن که نقل جایز است اگر چه

مستحق

مستحق باشد بل عدم مستحق معین نیست نقل بجاهای قریب بلکه میتوانست بیحد از نقل نزد و چون نقل
 مالک میباشد و اینها خود مستحق باشد و آن بلد ببالا و اما حقه امام پس اگر بجهت که مستحق این
 امور شود و آن نباشد در آن بلد جایز است نقل کردن آن ببلدی و یا بجهت احوط عدم نقل
 اگر چه حکم بآن در آن نظر اشکال است و حکم خس که وجوب میشود در مقام و کتبها و معادن و اشیای غیر
 اینها در زمان غیبت و سقوط آن معلوم و عدم سقوط معلوم و سقوط حقه امام منتهی غیر آن و وجوب
 جمیع و عدم وجوب آن و وجوب و غیر حقه امام منتهی غیر آن خلاف شدیدی میباشد و در اداره
 مسئله میباشد آنچه احوط و معتدل است این است که وجوب است اخراج آن خواه حقه امام باشد
 یا غیر آن خواه خس ابلح باشد و چیزی آن آن ساقط نیست و جایز است بلکه وجوب است هر چه در
 حقه غیر امام با اصناف آن جایز است صرف حقه امام و این قول نقل میشود میان علما است و معتدل
 و نظر است و اما حقه امام را میتوان حفظ نماید و بر تقدیر وجوب اخراج فوری نیست و کسی که حقه
 امام را با و میدهد شرط است و در ایام و ایضا شرط است و در عدالت یا نه و مشهور علما شرط میدانند
 و آن احوط است و بعضی شرط نمیدانند و آن ضعیف لکن احوط است و شرط نیست در آن مرد بودن
 و صاحب عقل و بلوغ و غیره و کیفیت دادن غیر در این مقام و در مقام دارن
 حقه بنایب مثل کیفیت دادن و کفو است با و گذشت و ایضا شرط است در آن حقه امام با و میدهد
 اکثر از اولاد و بنا شد اشکال است و احوط اشتراط است و شرط در کسی که سهم امام با و میدهد
 فقیر بودن و رعایت کردها و بیوه زنان و یتیمان و ضعیفان و کسی که بسیار مخارج است احوط است
 و مشهور نیست و جواز حقه امام و دادن آن بنده علیها علیه و لایحه و اما در جواز

حرف آن باید بداند آنرا که ادبیر المؤمنین انفرغ فاعله و اولاد عقیل و غیر ایشان خلاف ضمیمی است و اولاد
 جواز حرف کردن در جمیع سادات و بزرگان و تقدیر نفی نیست میان یتیم و ابن سبیل و مالکین و ایجاب است
 حرف نمودن در حق فقرا و شیعه امامیه و فی سبیل الله که در سابق اشاره بان شد یا نه و آن خلاف
 است اکثر جایز نمیداند و بعضی جایز میداند و کسی که جایز میداند فظا هرگاه امر این است که در
 شرط میداند و مسلم اشکال است لکن قول جواز در غایب قوت اگر چه اصطلاح منع است بر حرف
 در بنی هاشم میگوید مگر آنکه بدانند بعلم قطعی که جناب صاحب الامر رافضی باشد در حرف نمودن و درین
 خاتمه و تقدیر نیز هم حرف بنی هاشم و سائید بهم طوائف ایشان لازم نیست بلکه رسانیدن به رسیده
 صنف که فقیر و یتیم و ابن سبیل باشد لازم نیست جناب اقرب لکن اولی است و ایجاب است که حقیقه
 امام بدهند بآن قدر که یکبار از مؤنه سال بوده باشد مثل آنکه زکوة بفقیر میتوانست و ایجاب است
 که بقدر مؤنه سال زیاده نداد یا واجب است که بقدر ضرورت زیاده نداد و درین خلافت و قول اول
 خلای از غم نیست و اصطلاحات مؤنه سال و احتیاج بطریق میانه و است و عدم زیاده از آن و اقل
 از حد را میتوان داد محل معتبر نیست و در این مؤنه سال همان است که گذشت در مقام ضرر یا نفع و خوف
 است حرف حقیقه امام در مستحقین بر اوجاب بقول و لکن ایجاب و قبول لفظ شرط نیست بلکه فعلی میسکند
 و نیز آن یعنی شرط نیست و اقرب این است که بقول شرط نیست و ایضا صدقات است که فصل قریب بدان لازم
 نباشد یا نه اقرب ثانی است لکن اولی اینست که آنرا از جانب امام صدقه قرار دهد و بر نیابت ایشان
 تصرف نماید ضرورت نیست که مستحق اعلام نماید که از حقه امام است و همچنین حقه سایر اصناف
 تقریب کند درین حقه پس تلف شود ضامن میباشد پس عونی آنرا از او میگیرند و واجب است که کسی

منجه

متوجه من سهم امام قرار میدهند فقیه و مجتهد جامع الشرائط بوده باشد و مالک غیر آنرا
 جایز نیست متوجه شدن جناب اشهر و اظهر و قول جواز ضعیف است پس اگر غیر مجتهد مذکور
 متوجه شود ضامن میباشد و جایز است که مجتهد منبسط و ناب و وکیل کند غیر مجتهد را از این
 آن و حرف آن جناب اقوی و اگر ممکن نباشد که این را برساند بفقیه و مجتهد منبسط و ایجاب است

در این حال کسب مجتهد آنرا میباشد

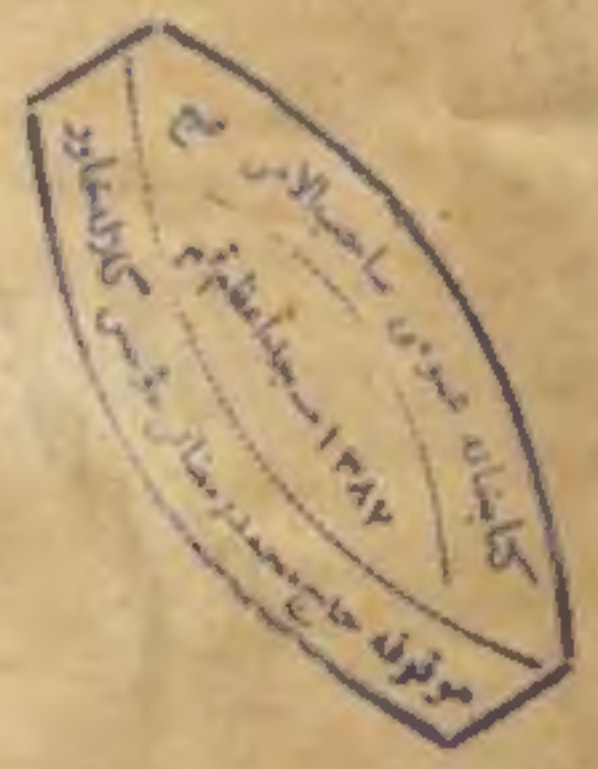
شود یا نه بعضی تجویز کرده اند و لکن

مذکور است تم بعون الله و توفیق

—————

در کتابت و کتب و کتب
 و کتب و کتب و کتب
 و کتب و کتب و کتب

در کتابت و کتب و کتب
 و کتب و کتب و کتب
 و کتب و کتب و کتب
 و کتب و کتب و کتب



در کتابت و کتب و کتب
 و کتب و کتب و کتب
 و کتب و کتب و کتب



